

وضعیت سنجی

مجموعه ششم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۱۱ آذر ۱۳۹۵ برابر ۱ دسامبر ۲۰۱۶

تا

۰۴ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۲۵ مه ۲۰۱۷

نگارش و انتشار یافته یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

وضعیت سنجی

مجموعه ششم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۱۱ آذر ۱۳۹۵ برابر ۱ دسامبر ۲۰۱۶

تا

۰۴ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۲۵ مه ۲۰۱

نگارش و انتشار یافته یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

فهرست

- روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن..... ۱۱
- وضعیت سنجی یک صد و بیست و ششم: «پسا حقیقت» و گرفتار موضع
دفاعی دیرپا گشتن:..... ۱۴
- علامت‌های گویای گرفتار موضع دفاعی، بنابراین دچار ترس گشتن غرب:
..... ۱۵
- پسا حقیقت و ویژگی‌های زبان عامه پسند و عامه فریب که در حال شیوع
است:..... ۱۹
- ویژگی‌های زبان عامه پسند و عامه فریب:..... ۲۰
- وضعیت سنجی یکصد بیست و هفتم: وضعیت تسلیم بزرگ کرده؟..... ۲۴
- * سه بحرانی که ایران را در موقعیت و وضعیت تسلیم قرار داده اند:..... ۲۴
- سعی بیهوده رژیم ولایت فقیه در بزرگ کردن موقعیت و وضعیت تسلیم:..... ۲۶
- ورود رژیم ولایت فقیه به مرحله انحطاط:..... ۲۸
- وضعیت سنجی یکصد بیست و هشتم: هاری ناشی از زندانی شدن در بن
بست خود ساخته:..... ۳۱
- چند خبر گویا که یک چند از آنها را انقلاب اسلامی در هجرت دریافت
کرده است:..... ۳۲
- بن بست تغییر رژیم در مدار بسته:..... ۳۵

- چگونه می توان بن بست را گشود؟: ۳۸
- وضعیت سنجی یکصد و بیست و نهم: حقوق شهروندی مجازی بجای واقعی؟
..... ۴۰
- در این منشور، حاکمیتِ قدرتِ ناقضِ حق، بر حق لحاظ شده است: ... ۴۱
- وضعیت سنجی یکصد و سیم: ایران در آتش فقرها می سوزد..... ۵۱
- فقرها و پویائی فقر: ۵۱
- فقر ناشی جانشین حقوق شدن قدرت است: ۵۵
- وضعیت سنجی یک صد و سی و یکم: وقتی خلاء اندیشه را زور ویرانگر پر
می کند، چه باید کرد؟: ۶۰
- خلاء اندیشه در غرب: ۶۰
- در خاورمیانه و آسیا و شمال افریقا، یکچند ازعنوان های خبرهای ۱۵
دی ۱۳۹۵: ۶۱
- * چاره کار چیست؟: ۶۳
- وضعیت سنجی یک صد سی و دوم: کارنامه هاشمی رفسنجانی و اثر مرگ او
بر موقعیت خامنه ای: ۶۷
- کارنامه هاشمی رفسنجانی در گروهی که، در آن، او نقش دوم را می داشت:
..... ۶۸
- جهت دادن به اقتصاد مصرف و رانت محور بسیار پرفساد: ۷۳
- اثر مرگ هاشمی رفسنجانی بر موقعیت و وضعیت خامنه ای و بسا رژیم
ولایت مطلقه فقیه: ۷۵
- وضعیت سنجی یکصد و سی و سوم : موقعیت خامنه ای و روحانی بعد از
مرگ هاشمی رفسنجانی ۷۷

- در داخل کشور، اهل نظر، ۱۵ پی‌آمد زیر را محتمل دانسته‌اند: ۷۸.....
- سود و زیان خامنه‌ای: ۸۱.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و سی و چهارم: قدرت به مردم باز می‌گردد؟! ۸۶.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و سی و پنجم: بی‌اعتمادی به حاکمان و به یکدیگر،
هیزمی که آتش خشونت‌ها را همواره تیز نگاه می‌دارد: ۹۴.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و سی و ششم: رابطه دو فشار؟! ۱۰۳.....
- هرگاه ترامپ اصل برائت و اصل شخصی بودن جرم و دشمن قدرت است
و نه دین قربانی آن را رعایت می‌کرد: ۱۰۴.....
- آیا مردم می‌توانند مانع از آن شوند که رژیم فشار داخلی را با فشار خارجی
تنظیم کند؟! ۱۰۶.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و سی و هفتم: حکومت ترامپ و ایران ۱۱۰.....
- امریکا و اروپا و موقعیت دفاعی آنها: ۱۱۰.....
- موقعیت امریکا در جهان: ۱۱۱.....
- و ایران در چه موقعیتی است؟! ۱۱۴.....
- رویه حکومت ترامپ در قبال ایران، بر اساس عمل به مواضع متخذ و یا
عدول از آنها: ۱۱۶.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و سی و هشت: ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و
اطلاعاتی به جنگ تهدید می‌شود؟! ۱۲۰.....
- طرح آلکس هاستینگ و محمل جنگ بر ضد ایران: ۱۲۰.....
- آیا بدین خاطر که قصد حمله نظامی به ایران است، ترامپ می‌گوید باید با
روسیه از در سازش درآمد؟! ۱۲۲.....

- تهدید به جنگ و ایجاد جبهه برضد ایران: ۱۲۳
- قرارگرفتن ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی و فرصت طلبی
روسیه: ۱۲۵
- وضعیت سنجی یک صد و سی و نهم: هر امری که واقع شد و عوامل موجد‌اش
برجا ماندند، استمرار می‌جوید: ۱۲۷
- «اکتبرسورپرایزها» امرهای واقعی که به تاریخ سمت و سو بخشیده‌اند: ۱۲۸
- وقتی عوامل برجا می‌مانند، امرواقع مستمر می‌شود: ۱۳۱
- وضعیت سنجی یک صد و چهلم: نقش ویژه «رهبر» در رژیم ولایت مطلقه
فقیه؟ ۱۳۵
- نقش ویژه «رهبر» چیست و سپاه و دیگر سازمان‌های سرکوب چه نیازی
به او دارند؟: ۱۳۷
- چرا با جعل نامه و قول، خامنه‌ای رهبر شد و چرا او شانزده کار، بالا که
مصادیق خیانت و جنایت و فساد هستند راتصدی کرد؟: ۱۴۰
- وضعیت سنجی یک صد و چهل و یکم: سیمای ایران در آستانه نوروز ۱۳۹۶
..... ۱۴۴
- اعلان خطر ۴۰ اقتصاددان: ۱۴۵
- فسادها و آسیب‌های اجتماعی که برهم می‌افزایند: ۱۴۷
- ایران همچنان در حلقه آتش است: ۱۴۹
- مقاومت‌ها و کوشش جامعه مدنی در نقش دادن به خود: ۱۴۹
- کوشش جامعه مدنی برای نقش دادن به خود: ۱۵۰
- واقعیت‌ها و جهت‌یابی جامعه مدنی راه‌کار را در بردارند: ۱۵۱

وضعیت سنجی یک صد و چهل و دوم: اگر براستی سیاست ترامپ «تغییر	
رژیم ایران» باشد؟.....	۱۵۳
ترامپ و همکاران او هم به اسطوره براندازی رژیم ایران گرویده‌اند:..	۱۵۴
یکبار دیگر خاطر نشان کنیم که فشار از بیرون سبب تثبیت رژیم می‌شود و	
نه تغییر آن:.....	۱۵۸
وضعیت سنجی یکصد و چهل و سوم: مسئله‌ها که استبداد می‌سازد، در استبداد	
حل نمی‌شوند و برخورد می‌افزایند:.....	۱۶۰
مسائل اقتصادی دوران قاجار امروز چه ابعادی یافته‌اند:.....	۱۶۱
۱. مسئله مالیات که خود چند مسئله است:.....	۱۶۱
۲. کاهش ارزش پول ملی:.....	۱۶۱
۳. تولید داخلی و رقابت کالاهای خارجی با آن:.....	۱۶۳
۴. گرانی قیمت‌ها امر واقع مستمری که مرتب برخورد می‌افزاید:.....	۱۶۴
۵. مزدها و عدم تناسب آنها با سطح قیمت‌ها:.....	۱۶۶
وضعیت سنجی یکصد و چهل و چهارم: سرزمینی که بیابان می‌شود و	
جامعه‌ای که بیابان دین و اخلاق و قانون می‌شود:.....	۱۶۸
فراگرد بیابان شدن ایران از عصر قاجار تا امروز:.....	۱۷۱
وضعیت سنجی یکصد و چهل و پنجم: کاربرد مرگ و بلبشو در انتخابات و	
در سیاست خارجی؟.....	۱۷۶
محافظه‌کاران جدید امریکا و حکومت ترامپ و برانداختن رژیم ولایت	
مطلقه فقیه؟:.....	۱۷۹
وضعیت سنجی یک صد و چهل و ششم : نقش پوتین و ترامپ در	
«انتخابات»؟.....	۱۸۵

- دو سیاست امریکا و روسیه در قبال «انتخابات» ریاست جمهوری در ایران: ۱۸۵
- جنب و جوش ها در منطقه: ۱۸۷
- نقش مردم ایران و مردم کشورهای دیگر منطقه در خارج کردن منطقه از جنگ ویرانگر: ۱۸۹
- وضعیت سنجی یک صد و چهل و هفتم: وضعیت کارگران ایران در آستانه «انتخابات» ریاست جمهوری: ۱۹۲
- تشدید فقری که جامعه ایرانی بدان گرفتار است: ۱۹۳
- واحدهای تولیدی یا تعطیل می شوند، و یا با نصف و کم تر از نصف ظرفیت، کار می کنند: ۱۹۵
- با وجود سه برابر شدن حجم نقدینه و رکود تولید داخلی، چگونه ممکن است تورم کاهش یافته باشد و رابطه بی کاری با حجم عظیم نقدینه چیست؟: ۱۹۷
- حقوق شهروندی به چه کار آدم بی کار می آیند؟: ۱۹۸
- وضعیت سنجی یکصد و چهل و هشتم: انحطاط اخلاقی بکنار، بنابر قول ۶ «نامزد» تحمیلی «شورای نگهبان»، تنها آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر و سیاست خارجی با ۹۱ مشکل و مسئله روبرو است. در این مناظره، ۱۳ مسئله اقتصادی نیز بر شمرده شدند: ۲۰۱
- وضعیت آموزش و پرورش ایران از زبان ۶ «نامزد ریاست جمهوری»: ۲۰۲
- قالیباف از برنامه خود هیچ نگفت در عوض گفت: ۲۰۲
- میرسلیم باید به پرسش در باره تعامل با احزاب سیاسی و انتقاد پذیری پاسخ می داد و او این مشکل ها را مطرح کرد: ۲۰۴

- در حوزه سیاست خارجی، راه‌کار برای رفع تحریم‌ها موضوع پرسش از
رئیس شد: ۲۰۵
- از جهانگیری در باره استمرار تقویت قوای دفاعی کشور پرسیده می‌شود و
او ضعف‌های داخلی را بر می‌شمارد: ۲۰۷
- از روحانی در باره وجه تمایز زندگی «ایرانی - اسلامی» و تفاوت‌های آن با
سبک زندگی غربیان و برنامه‌اش برای تحکیم خانواده می‌پرسد و او در
پاسخ، این مسئله‌ها را خاطرنشان می‌کند: ۲۰۸
- اگر انتخابات آزاد بود و نامزدها می‌توانستند بگویند: این‌ها هستند مسئله
سازها و باوجود آنها مسئله‌ها حل نمی‌شوند و برآنها افزوده نیز می‌شوند:
..... ۲۱۳
- وضعیت سنجی یکصد و چهل و نهم: اقتصاد کشور از زبان ۶ «نامزد»
ریاست جمهوری گرفتار ۱۱۴ مشکل است و به قول یکی از آنها، «ایران را
داریم یک بار مصرف می‌کنیم»؟ ۲۱۶
- وضعیت سنجی یکصد و پنجاهم: وضعیتی که «انتخابات» را شفاف بیان
می‌کند ۲۲۴
۱. حق اختلاف هم‌چنان پذیرفته نیست و فرهنگ نقد هنوز پدید نیامده و
جریان آزاد اندیشه‌ها برقرار نیست: ۲۲۴
۲. شکست خورده‌ها و پیروزها: ۲۲۵
۳. ترس‌هایی که در این «انتخابات» برای «بردن مردم به پای صندوق‌های
رای» بکارگرفته شدند: ۲۲۶
۴. حوزه رقابت و موضوع‌هایی که در انگیزه‌سازیه‌ها بکار رفتند: ۲۲۸
۵. اتحاد امریکا و اسرائیل و دولت سعودی و شیخ‌ها: ۲۲۹

۶. نیاز جامعه جوان به بیان استقلال و آزادی بمثابة اندیشه راهنما: ... ۲۳۰
۷. دو راهی: راهی که یونس رفت و راهی که ایوب رفت: ۲۳۱
۸. و تقلب برد و باخت خامنه‌ای را گزارش می‌کند: ۲۳۱

روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ انتشار یافته‌است. و اینک، ما در ۱۵ مهر ۱۳۹۷ هستیم. بنابراین، نخستین ویژه‌گی وضعیت‌سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان‌که واقع شده‌است، سنجیده می‌شود، این‌است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می‌دهد. اما برای این‌که زمان صحت آن را تصدیق کند، می‌باید که ویژه‌گی دومی نیز داشته باشد و آن این‌است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادن آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان‌سان که واقع شده‌است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می‌شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه‌گی‌ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می‌شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می‌گیرد. بنابراین، ویژه‌گی سوم را نیز می‌یابد و آن این‌است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می‌باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیایی. چنان‌که پنداری از وضعیتی آگاهت می‌کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آنی.

بدین‌قرار، ویژه‌گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این‌است که ساختار رابطه‌ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی‌کنند؟ نه. اما برای این‌که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاعات و داده‌ها می‌توانند

صحیح نباشند. بدین خاطر است که وضعیت سنجی به دقتی تا حد وسواس و شکیبایی بسیار در تناقض زدایی از اطلاعات و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین قرار، کار وضعیت سنج یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت سنج یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آستان وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین خاطر، هر وضعیت سنجی در برگیرنده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راه‌کار و یا راه‌کارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راه‌کار را نیز بیابیم. هر راه‌کاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راه‌کار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا

نمی‌دهند. از این‌رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آبستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین‌خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط جمعی بسیار سنگین است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب‌خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راه‌کارها برای تغییر هستند. این ویژگی‌ها و روش‌شناسی در همان‌حال محکی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

ابوالحسن بنی‌صدر

وضعیت سنجی یک صد و بیست و ششم: «پسا حقیقت» و گرفتار موضع دفاعی دیرپا گشتن:

۱۱ آذر ۱۳۹۵ برابر ۱ دسامبر ۲۰۱۶

از زمانی که جریان طلا از کشورهای مسلمان خاورمیانه به غرب برگردانده شد، یعنی از جنگ های صلیبی بدین سو، در پی انقلاب ایران، از دهه ۱۹۸۰ است که غرب از موضع تهاجمی چند قرنی به موضع تدافعی گذر می کند. به رغم تقلاها، بیشتر از پیش، زمین گیر می شود. یکی از عوامل قوت گرفتن گرایش های افراطی راست همین در بند موضع دفاعی افتادن و در آن ماندن غرب است. از این نظر، غرب همان وضعیت را دارد که ایران دارد. توضیح اینکه، با پیروزی انقلاب، ایران در راه استقلال و آزادی قرار گرفت. یکی از دست آویزهای بیرون بردن ایران از این راه و انداختنش در بیراهه بازسازی استبداد، صدور انقلاب به معنای صدور خشونت (موضع تهاجمی) بود که با گروگان گیری اعضای سفارت امریکا، آغاز شد. ایران نتوانست فرصت را برای باز سازی خود بمثابة کشوری مستقل و آزاد که در آن، شهروندان حقوقمند رشد کنند، مغتنم بشمارد. موضع تهاجمی اتخاذ کرد، اما ماندن در این موضع، دیر نپایید. هم اینک، ایران در موضع دفاعی است. دشمن دشمن گفتن های خامنه ای و آن «نرمش قهرمانانه» و قرارداد وین و تهدید امریکا: اگر تحریم ها را تمدید کنید، ایران واکنش نشان می دهد. ضد و نقیض گویی های دیگر خامنه ای (دیروز به مذاکره کننده تبریک می گفت که نگذاشتند مذاکرات به درازا بیانجامند، و امروز می گوید در انجام توافق وین عجله شد!) که ناشی از رها کردن خویش از مسئولیت امضای قرارداد وین و حتی جنگ ها که او ایران را بدانها گرفتار کرده است،

همه و همه، گویای موضع دفاعی ناشی از ناتوانی است. ایران بیابان، با وجود این رژیم، ممکن نیست بتواند از این موضع بدر آید. با وجود قرار گرفتن غرب، در موضع دفاعی که واقعیت ها می گویند دیرپا خواهد بود و با وجود اینکه کشور ما و دیگر کشورهای منطقه بهترین فرصت را برای رها کردن خویش از روابط مسلط - زیر سلطه دارند، با گرفتاری کشورهای دیگر منطقه، استبداد حاکم بر ایران به استبداد و جنگ، این فرصت را نیز خواهد سوزاند.

از منظر موضع دفاعی، نخست وضعیت غرب را می سنجیم و در نوبت دیگری وضعیت ایران را:

*** علامت های گویای گرفتار موضع دفاعی، بنابراین دچار ترس گشتن غرب:**

دموکراسی غرب بر پایه موقعیت مسلط آن بر جهان بنا شد. کشورهای غربی دموکراسی برخوردار از موقعیت نه مسلط و نه زیر سلطه را هیچگاه تجربه نکرده اند. امریکا، در دوران اول حیات خود، وقتی خود را از سلطه امپراطوری انگلستان رها می کرد، چنین دموکراسی را تجربه کرد. اما بتدریج، موقعیت مسلط جست و موضع تهاجمی یافت. و اینک، موقعیت مسلط خود را هر روز بیشتر از روز پیش، از دست می دهد. بیشتر از همه دیگر نقاط جهان، مسئول آلودگی محیط زیست و ته کشیدن منابع موجود در طبیعت است. تولید و مصرف انبوه، به کشورهای غرب ساختاری اقتصادی - اجتماعی بخشیده است که جبر فزونی مصرف بر تولید را به همگان تحمیل می کند. تخریب نیروهای محرکه را نیز روز افزون می کند. این وضعیت، وضعیت تهاجمی نیست، وضعیت تدافعی است. غرب می تواند راه استقلال و آزادی را برگزیند، اما نه اندیشه راهنمای آنرا دارد، و نه یارای رها کردن خویش از ساختاری را که یافته است؛ ساختاری که سرمایه داری آن را تحمیل کرده است. از این رو است که در

انتخابات، شخصیت ها و سازمان های سیاسی برنامه های تدافعی پیشنهاد می کنند:

۱. مقایسه اسلام ستیزی و اسلام هراسی که دستمایه سازمان ها و شخصیت های سیاسی راست و چپ گشته است، با موضع غرب در دورانی که موضع تهاجمی می داشت، سخت عبرت آموز است. در آن دوران، بنای غرب بر این بود که «قانون ترقی در همه جا یکی است» و «متفکران» غرب دوران سازی می کردند و مدعی می شدند که در واپسین دوران که غرب در آن شده است، دین از میان بر می خیزد و دانش جانشین آن می شود. و حالا، مُقتش می گمارد تا مبادا دانش آموزان، با علامت مذهبی بر سر یا سینه، وارد مدرسه شوند!

دورتر این مختصر را بسط می دهیم: چرا بجای نقد، ناسزا و توهین و سیمای وحشت آور سازی رویه شده است؟. با اینکه با کمی تأمل، می توان دریافت که دشمنی با فکر راهنما، از دینی و غیر آن، ناممکن و اظهار دشمنی با آن از بلاهت است، دشمنی رویه شده است. دلیل آن این است که زبان عامه پسند و عامه فریب، ویژه قرار گرفتن در موضع تدافعی است.

۲. دیروز، سخن از جهانی شدن بود و مقلدهای غرب نیز مدعی می شدند با جهانی شدن، دیگر استقلال، بی معنی شده است. امروز، برنامه ترامپ در امریکا و راست ها و نیز راست های افراطی در اروپا، دفاع از اقتصاد غرب در برابر تهاجم اقتصادی آسیا است. ترامپ می گوید در برابر اروپا نیز از امریکا دفاع می کند.

۳. دیروز غرب برای خود رسالت برخوردار کردن کشورهای دیگر جهان از رشد، از دموکراسی - حتی تا سال های اول قرن بیست و یکم - را قائل بود، در حقیقت، سلطه خود را با برخورداری جهانیان از فرهنگ جهان شمول غرب می پوشاند. و امروز، در تقلاي مراقبت از مرزهای خویش است. در همه کشورهای

غرب، ترس از آمدن موج مهاجران و تحمیل فرهنگ خویش به غریبان، دستمایه راست و راست افراطی است. فرانسوا فیون نامزد راست های فرانسه، به صراحت می گوید: جامعه چند فرهنگی را بر نمی تابد. ترس از «تهاجم فرهنگی»، دستمایه گرایش های راست گشته است و از نو، «ستیز تمدن ها» بر سر زبان ها است!

۴. ترس از ترور و تروریسم هم که دیگر مایه رقابت میان راست و چپ است. بدیهی است که هیچ نمی گویند ترور فرآورده روابط مسلط - زیر سلطه است. اگر، در حال حاضر، خاستگاه آن خاورمیانه است، بخاطر آن است که این منطقه، میان آسیایی که سر بر می آورد و غربی که دارد موقعیت مسلط از دست می دهد، منطقه ای است که غرب قلمرو سلطه خویش می شناسد و با تمام توان می کوشد آنرا از چنگ ندهد. اما جنگ ها و تلاش برای تجزیه این کشورها می گویند، غرب توانایی پیشین خود را ندارد. از اینرو، وارونه سازی را در پیش گرفته است که تا سال های ۱۹۸۰ داشت. تا آن زمان، از استبدادهای تمرکز طلب در کشورهای زیر سلطه حمایت می کرد، و حالا جانبدار تجزیه این کشورها است.

۵. فلسفه و هنر و ادبیات بازهم زودتر موضع تهاجمی خود را رها کردند. در دوران بعد از جنگ دوم، فیلسوفان جانبدار استقلال و آزادی (سارتر و راسل) نیز پیدا شدند. اما ساختارها مساعد نبودند که فلسفه استقلال و آزادی و رشد بر پایه استقلال و آزادی پذیرش همگانی بیابد. در حال حاضر، فلسفه و هنر و ادبیات و دانش های سیاسی و اقتصاد موضع تدافعی بسته اند. آشکارترین نشانه آن، رها کردن صفت «جهان شمول» است. واقع بین ترها همگان را فرا می خوانند به پذیرفتن این واقعیت که دیگر جهان چند قطبی شده است و غرب نمی تواند جنگ را وسیله حفظ موقعیت خویش کند و باید به راه همکاری با قطب های دیگر برود. و به قول ادگار مورن، غرب همچنان از تولید اندیشه راهنما، ناتوان و از این نظر، در بن بست است. و قوت گرفتن گرایش های راست و راست افراطی و زبان فریبی که بکار می برند، بخاطر این بن بست است.

۶. در شمار آشکارترین علامت ها، مقروض شدن روزافزون غرب، هم در مقیاس هر کشور - به دلیل فزونی مصرف بر تولید - و هم در مقیاس جهان است. وضعیت امروز غرب وارونه وضعیت دیروز او است. امروز بیشتر از همه به آسیا مقروض است.

۷. امید به آینده جای خود را به یأس از آینده داده است. ضرورت تغییر نظام اقتصادی - اجتماعی احساس می شود. بنا بر سنت غرب، چپ می باید تغییر را تصدی می کرد. اما چپ در نظام جذب شد و توانایی تغییر دادن را از دست داد. این است که راست افراطی و راست قرار گرفته در مرز افراط، با بکار بردن زبان فریب، مدعی هستند که جذب نظام نیستند و به تغییر آن توانایند. یأس از آینده و احساس شدید نیاز به تغییر، سبب روی آوردن به این دو گرایش شده است.

۸. اما سرمایه داری با مرام نئولیبرال، در تمام قرن بیستم تبلیغ می کرد و هنوز می کند که بیرون از آن، خلاء است. ادعا این بود که جامعه آرمانی در حال ساخته شدن است. آن جامعه ساخته نشد و اینک، یأس از تغییر پذیری نظام اقتصادی - اجتماعی، دارد با یأس دیگری روبرو می شود: یأس از تغییر پذیری نظام از درون و روی آوردن به نیرویی که مدعی است از بند نظام رها است و یا رها شده است و بنابر تغییر آن دارد. پرسش اصلی این شده است: آیا این سرمایه داری نیست که با بکار بردن زبان فریب توسط عوامل سیاسی و «علمی» خود، این عوامل را توانا به تغییر می باوراند؟

۹. خشونت، در اشکال گوناگون، در سراسر غرب دامن می گسترده. زیرا قدرت کاربرد روزافزون پیدا می کند. در قلمرو سیاست، تخریب بیش از پیش، نقش می یابد و دروغ زبان رسمی می شود. این امر گویای پهنا گرفتن فساد و خشونت

در جامعه های غرب و افزایش میزان آسیب ها و نابسامانی های اجتماعی در این جامعه ها است. و

۱۰. اینک، در غرب، بخاطر رواج زبان فریب و دروغ، اصطلاح جدیدی ساخته شده است: «پسا حقیقت». یعنی زبان فریب و دروغ، زبان اهل سیاست است؛ حقیقت، در زمان خود، نه تنها گفته نمی شود، بلکه آشکار نیز نمی شود. پس از گذشت سال ها، سندهای مخفی شده پیدا می شوند و حقیقت را کم و بیش، گزارش می کنند. اما دیگر کاربرد و کارایی ندارند و حساسیتی هم نسبت به آنها نشان داده نمی شود:

*** پسا حقیقت و ویژگی های زبان عامه پسند و عامه فریب که در حال شیوع است:**

در کتاب عدالت، نوشته ابوالحسن بنی صدر، ویژگی های زبان عامه پسند و عامه فریب شرح شده اند. آن ویژگی که در همه انواع این زبان وجود دارد، اینست که قدرت (= زور) بنمایه این زبان را تشکیل می دهد. باوجود این، ویژگی ها را فهرست وار می آوریم تا که همگان بتوانند زبانی را شناسایی کنند که قدرتمدارها بکار می برند. پیش از آن، تعریف دانشگاه آکسفورد از «پسا حقیقت»، به نقل از لوموند ۲۱ نوامبر ۲۰۱۶ را بخوانیم:

« هفته پیش، لغتنامه دانشگاه آکسفورد، این کلمه را کلمه سال ۲۰۱۶ نامید. بنابر تعریفش از کلمه، «پسا حقیقت، یعنی اوضاع و احوالی که در آنها، امرهایی که واقعیت دارند در شکل و جهت دادن به فکر همگانی، کم تر از سخنان برانگیزنده احساسات و تأثرات و پندارهای شخصی، اثر می گذارند». و فیگارو توضیح می دهد که بخاطر تبلیغات به سود خارج شدن انگلستان از اتحادیه اروپا و به ریاست جمهوری رسیدن ترامپ و بخاطر اهمیتی

که دروغ و زبان فریب در سیاست پیدا کرده است، این کلمه را آکسفورد وارد لغتنامه کرده است.

اوضاع و احوال، یعنی قرار گرفتن و ماندن در موضع تدافعی و سخنان اثر گذار، یعنی سخنان پرفریبی که شوندگان را از دنیای واقعی می برند و در دنیای مجازی زندانی می کنند، وحشت را هم به پاسبانی می گمارند تا مبدا عقل ها خود را از این زندان رها کنند. اما زبان فریب و ویژگی های آن، پیش از این، در کتاب عدالت اجتماعی شناسانده شده و به انسان های امروز و فرداها نسبت به خطر آن هشدار داده شده است:

*** ویژگی های زبان عامه پسند و عامه فریب:**

۱. خاصهٔ اول زبان «عامه پسند و عامه فریب»، این است که به تجربه در نمی آید. نه تنها هر فرد از افراد جامعه نمی تواند آن را به عمل بگذارد و درستی آن را به محک تجربه بیازماید، بلکه عامه فریب، خود نیز، نمی تواند آن را تجربه کند. این زبان، زبان زور است و به زور و آنهم به شرط آنکه "عامه" از "رهبر" پیروی کند، به عمل درآوردنی است. چون برنامهٔ پیشنهادی دستوری است، جامعه بعد از شکست، به نادرستی آن پی می برد. اما دیگر کار از کار گذشته و ویرانی بار آمده جبران ناپذیر گشته است. نگاه کنید به ایران در نظام ولایت مطلقه فقیه و آلمان در رژیم نازی و روسیه در رژیم استالین و... برنامهٔ پیشنهادی ترامپ و راست قرار گرفته در مرز راست افراطی و راست افراطی در فرانسه که دستوری و آزمون ناپذیر است. باوجود این، نقد پذیر است. هرگاه جریان آزاد اندیشه ها برقرار باشد و نقد درکار آید، عبور از حقیقت بس مشکل می شود؛

۲. خاصهٔ دوم زبان «عامه پسند و عامه فریب»، این است که بیانگر واقعیت نیست. توضیح اینکه، در زبان «عامه پسند و عامه فریب»، رایج ترین روش، روش دستکاری امرهای واقع است. این دستکاری ضرور است. زیرا دروغ را

بدون دستکاری امرهای واقع، نمی توان ساخت. به این دلیل ساده که دروغ هیچ جز پوشاندن واقعیت و یا حقیقت، نیست. بدینسان، تعریف آکسفورد از «پسا حقیقت» واجد این نقص است: امرهای واقع همانسان که هستند بکار برده نمی شوند. دستکاری می شوند و نه بی اثر تر، که در قبولاندن دروغ اثر بخش تر می شوند؛

۳. خاصهٔ سوم زبان «عامه پسند و عامه فریب»، باوراندن این دروغ است که ثنویت در ذات هستی و یا دست کم در ذات عقل است. بدین فریب، انتقال رهبری به بیرون از انسان، یعنی به قدرت، قبولانده می شود. تمامی فلسفه ها، دین ها، عرفان ها و ایدئولوژی ها که از خود بیگانه شده اند، اصل راهنماییشان دوگانگی گشته و بیان قدرت شده و زبانشان زبان «عامه پسند و عامه فریب» گشته است. در نتیجه، رهبری از آدمیان ستانده شده و به این و آن نماینده قدرت داده شده است: ولایت های مطلقه فقیه، قطب و مراد و پیر، امام، قانون گزار، فیلسوف، گزیده ها که طبیعت برای رهبری آفریده است!، پیشوا، خلق برگزیده، کلیسا، حزب طراز نو و... و تازه، این نمایندگان قدرت، خود، آلت قدرت گشته اند.

بنگرید به تکیه کلام تمایل های راست و راست افراطی که کلمهٔ «آمریت» است. اینان دم از آن رهبری می زنند که بتواند قدرت را برای عملی کردن برنامهٔ پیشنهادی آنها بکار برد.

۴. خاصهٔ چهارم زبان «عامه پسند و عامه فریب» اینست که هیچیک از ارزش های جهان شمول را انکار نمی کند. معانی آنها را تغییر می دهد: نه استقلال، نه آزادی، نه حقوق انسان، نه برادری، نه برابری، نه عدالت، نه حقیقت ... را انکار نمی کند. تعریف های آنها را وارونه می کند. برای مثال، برادری در میان برابرها را پذیرفتنی و ارزش می کند. در نتیجه، برادری و برابری با «نابرابر» ها را خلاف عدالت و پدید آورندهٔ مسائل، جلوه می دهد. نگاه کنید به زبان ملاتاریا

در تقسیم کردن مردم کشور به خودی و غیر خودی و در غرب، به زبان راست و راست افراطی، در تعریف هویت و نسبت دادن مسئله ها به آنها که از هویت مورد تعریف آنها برخوردار نیستند (در فرانسه) و زبان ترامپ که «نابرابرها» را مشخص و طرد آنها را وعده می دهد.

۵. مشخصه پنجم زبان «عامه پسند و عامه فریب»، ایجاد باور به ناتوانی خود و توانایی قدرت است. اصرار بر اینکه در جامعه ها آمریت از میان رفته است و باید آن را برقرار کرد، جز به این خاطر نیست که بباوراند نه شناختن حقوق و عمل کردن به حقوق و برقرار کردن حقوق، که قدرت است که مشکل گشا است. بکار برندگان زبان فریب، با استفاده از اوضاع و احوالی که مردم درآیند، مانع از آن می شوند که این مردم بدانند مسئله ها را قدرت، بخاطر بالا بردن مداوم میزان تخریب ناشی از فزونی مصرف بر تولید و افزایش میزان تولید و مصرف فرآورده های مخرب، بوجود می آورد. راهکار اصلی، رها شدن از بند روابط قوا و پایان بخشیدن به ترکیب نیروهای محرکه با زور و بکار بردنش در روابط قوا است. و

۶. خاصه ششم زبان «عامه پسند و عامه فریب، بکار بردن منطق صوری به قصد غافل کردن عقل از واقعیت و بسا واقعیت ها است: پنج خاصه بالا را بدون منطق صوری نمی توان بکار برد. چرا که بدین منطق است که چشم عقل در صورت خیره می ماند و نه تنها از واقعیت، که از تمامی هستی غافل می شود. بدین منطق بود که آدم فریب خورد و خدا شدن را در خوردن میوه ممنوعه سراغ کرد و آن را خورد. با اینهمه، در جهان امروز، کار برد منطق صوری بیش از هر زمان است و قدرتمدارها، در سرتاسر جهان، همه روز و از صبح تا شامگاه، آنرا بکار می برند. کلمه ها را نگاهداشتن و معانی آنها را تغییر دادن، از فراوان ترین کاربردهای منطق صوری در جهان امروز است.

در غرب گرفتار موضع تدافعی، منطق صوری، چندین بار بیش از گذشته کاربرد دارد. با بکار بردن این منطق- وقتی که وسائل ارتباط جمعی بکار تبلیغ

زبان فریب می آیند و بکار برقرار کردن جریان آزاد اندیشه ها نمی آیند، می توان مسئله ساز واقعی را با قربانی یا قربانیان مسئله و یا فرآورده های مسئله ساز جانشین کرد. چنانکه سرمایه داری در مدار بسته روابط مسلط - زیر سلطه، جانشین شده است با قربانیان آن و یا فرآورده های آن، از جمله، ترور و تروریسم که فرآورده این روابط است. زبان فریب می باوراند که تروریست ها با شیوه زندگی غرب و ارزش های آن سر دشمنی دارند. چون منطق صوری بکار می برند و جریان آزاد اندیشه ها نیز برقرار نیست، این پرسش که دشمنی چرا و چگونه پدید آمد و خشونت را روش گرداند، پرسیده نمی شود. اگر هم پرسیده شود، بجای پاسخ، پرسش کننده مورد هجوم قرار می گیرد.

بدین قرار، هرگاه نسل امروز ایران و کشورهای دیگر، وضعیت غرب را همانکه هست بشناسند و ویژگی های زبان فریب را بخاطر بسپارند و در سنجش گفته ها و نوشته ها بکار برند، می توانند از فرصت سوز ها خلع ید کنند و فرصت را برای درپیش گرفتن راه رشد، رشد انسان و عمران طبیعت، بر میزان عدالت اجتماعی در پیش گیرند.

وضعیت سنجی یکصد بیست و هفتم: وضعیت تسلیم بزرگ کرده؟

۱۸ آذر ۱۳۹۵ برابر ۸ دسامبر ۲۰۱۶

خمینی، توان انطباق بسیار می داشت. کنش نداشت و واکنش بسیار داشت. تا خود را با طرفی که از دید او قوی بود و یا او را قوی می کرد، منطبق نمی کرد، حتی در برابر طرف دیگر که قدرتمند تصور می کرد، واکنش نیز نشان نمی داد. بخاطر این انطباق پذیری بود که در انقلاب مردم ایران، موقعیتی را یافت، که یافت.

انقلاب ایران موقعیت زیر سلطه ایران را به یک موقعیت تهاجمی بدل نکرد، بلکه به یک موقعیت مستقل و آزادی بدل کرد. هرگاه بنابر جانشین کردن نظامی اجتماعی - اقتصادی زیر سلطه، با نظام اجتماعی مستقل و آزاد، بنابراین، باز و تحول پذیر بود، می باید برنامه استقلال و آزادی با هدف خارج کردن ایران از مدار بسته سلطه گر - زیر سلطه به اجرا گذاشته می شد و نشد. چرا؟ زیرا،

*** سه بحرانی که ایران را در موقعیت و وضعیت تسلیم قرار داده اند:**

۱. طرح رهبر بلامنازع و صاحب اختیار مطلق برخوردار از سازمان های سرکوب و مهار («نهادهای انقلاب» و حزب واحد)، به اجرا گذاشته شد. اگر فرض کنیم از پیش نمی دانستند، در مقام اجرا دانستند که بازسازی استبداد، آنهم ولایت مطلقه یک تن بر ملتی که برای رها شدن از استبداد تاریخی، انقلاب بی

مانندی را خلق کرده بود، بدون محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجی کشور ناممکن است. این نیاز شدید، زمینه ساز گروگانگیری و محور سیاست داخلی و خارجی رژیم ولایت فقیه شدن امریکا گشت. طراحان امریکایی گروگانگیری، هم از انطباق پذیری و واکنش شدن خمینی اطلاع داشتند، و هم می دانستند ریگانیسم معادل خود را در کشورهای دیگر نیز می طلبد. روابط آلی میان ریگانیسم و خمینیسم، اینسان پدید آمد. از آن پس، ایران نه در موضع دفاعی، که در موضع تسلیم قرار گرفت و ستیز در ظاهر و سازش در باطن، گویای این موضع و وضعیت است:

۱/۱. در ظاهر، گروگانگیری را به ستیز مردم ایران با امریکا، «شیطان بزرگ»، جلوه دادند. اما در باطن، با گروه ریگان - بوش، معامله پنهانی کردند و کار را در تسلیم (به قول کارتر نقره داغ شدن ایران) به پایان بردند. در حالی که مردم ایران گرفتار تحریم اقتصادی و تجاوز عراق به ایران شده بودند. و

۱/۲. جنگ در سود «انگلستان و غرب» (به قول آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاچر) بمدت ۸ سال ادامه یافت. در ظاهر، «امریکای جهان خوار» حامی صدام بود و در نهان، خریدهای اسلحه از امریکا و متحدانش به سه برابر قیمت انجام می گرفت. افتضاح ایران گیت بر افتضاح اکتبر سورپرایز افزوده شد و سرانجام، خمینی انطباق پذیر، جام زهر شکست را سر کشید.

۱/۳. رویه ایران گیتی های حاکم بر ایران این نشد که از دو تجربه گروگان گیری و جنگ، پند بگیرند، در خفا، به ابتکار هاشمی رفسنجانی و خامنه ای، برنامه اتمی را به اجرا گذاشتند تا بمب اتمی بسازند. بمب ساخته نشد، و بحرانی سخت ساخته شد. این بحران را تا توانستند کش دادند و تحریم های امریکا و دیگر کشورها از پی یکدیگر وضع، و به اجرا گذاشته شدند؛ سرانجام نوبت تسلیم شد. خامنه ای که بر رویه خمینی است، اما با انطباق پذیری کمتر، رویه «نرمش قهرمانانه» را در پیش گرفت و تسلیم قرارداد وین شد. از زمان امضای

قراردادی که ایران را متعهد به ۱۰۵ تعهد کرده است، او تقلا می کند بگوید «دیگران» این قرارداد را امضاء کرده اند، و به این دیگران هم مردم خود رأی دادند و بر سر کار آوردند. پیش از این، ظریف و عراقچی می گفتند توافق را پس از موافقت «رهبر» با آن، امضاء کرده اند. اما در ۱۶ آذر، روحانی با صراحت گفت، جزء به جزء قرارداد وین با تصویب خامنه ای بوده و نامه های او موجودند.

اینک ایران در موقعیت و وضعیت تسلیم است. کوشش خامنه ای و روحانی و دستیارانِ اینان برای بزرگ کردن اینچنین موقعیت و وضعیتی، بیهوده است، زیرا ممکن نیست بتوان این موقعیت و وضعیت را پوشاند:

*** سعی بیهوده رژیم ولایت فقیه در بزرگ کردن موقعیت و وضعیت تسلیم:**

۲. سعی در بزرگ کردن موقعیت و وضعیت تسلیم بیهوده است، زیرا:

۲/۱. موقعیت خامنه ای و روحانی، موقعیت واکنش اظهار کردن است: پیش از تصویب، خامنه ای می گفت که در صورت تصویب تحریم ها که به ادعای او، مسلماً ناقض برجام (قرارداد وین را می گوید) است، ایران عکس العمل نشان می دهد. و در ۱۶ آذر، روحانی می گفت که اگر حکومت امریکا تحریم ها را به اجرا گذارد، ایران عکس العمل نشان می دهد. آیا این دو نمی دانند که موقعیت و وضعیت واکنش، اعتراف به ضعف در یک رابطه قوا است؟ چرا می دانند. فکر می کنند مردم ایران نمی دانند، و این «عکس العمل» نشان می دهدیم را دلیل اقتدار ایران می انگارند. ولایتی بزرگ را غلیظ تر کرد، وقتی گفت که تحریم های مصوب کنگره امریکا، واکنش امریکا به پیروزی های ایران در منطقه است!

۲/۲. این همه فغان از تمدید تحریم ها توسط کنگره امریکا، بخاطر ضعف مالی مفرط رژیم و وضعیت بسا وخیم اقتصاد ایران است. با آنکه حدود ۸۰ درصد اقتصاد کشور در قلمرو دولت قرار دارد، این دولت بدان حد ناتوان است که وضعیت اقتصادی ۸۰ میلیون مردم ایران به کنار، توانا به متعادل کردن دخل و خرج خود نیز نیست. مخالفان برجام در امریکا و اسرائیل و ... با توجه به این وضعیت مالی دولت ولایت مطلقه فقیه است که گرفتن ۱۰۵ تعهد از ایران را کافی نمی دانند و می گویند باید تحریم ها را هرچه شدیدتر کرد تا این رژیم از پا درآید.

۲/۳. ایران گرفتار ۶ جنگ است- ولو در جنگ نفت متارکه شده است، اما سعودی ها می دانند با وضع تحریم ها، رژیم ولایت فقیه توانا به صدور نفت بیشتر نیست- و دولتی گرفتار این جنگ ها در برابر فشار اقتصادی بیشتر، توان مقاومت ندارد.

۲/۴. رژیم ولایت مطلقه فقیه فاقد انسجام درونی است و برخوردهای میان گرایش ها، هم از پرده بیرون افتاده اند، و هم بغایت شدید شده اند. بنابراین، گرفتار انحطاط است و توانا به استقامت در برابر فشارهای اقتصادی جدید و غیر آن نیست. و

۲/۵. رژیم ولایت مطلقه فاقد پایگاه اجتماعی است. مردم ایران هیچ فرصتی را برای ابراز مخالفت خود با این رژیم از دست نداده اند و نمی دهند. می بینند که کشورشان بیابان شده و می شود. می بینند که گرفتار آسیب ها و نابسامانی های اجتماعی فراگیر شده اند و می بینند مافیاهای نظامی - مالی در فساد، اندازه نگه نمی دارند.

۲/۶. این رژیم، اسلام فیضیه را نیز از آنچه بود خالی و از توجیه کننده های استبدادی که جز به ویرانگری توانا نیست، پر کرده است. بدان حد که نه تنها

از دید جهانیان، بلکه از دید مردم ایران نیز آغازگر خشونت گسترده بنام دین و تغذیه کننده مرام خشونت گروه های خشونت پیشه ای چون القاعده و داعش است. گرچه به قول ویل پنت (Dominique de Villepin)، نخست وزیر پیشین فرانسه، کادرهای داعش را فرانسه و آمریکا، ناخواسته، تعلیم داده اند و تربیت کرده اند، اما آنها توانا به تغذیه مرام خشونت نبودند. این گروه ها از خمینسم ارتزاق می کنند. طرفه اینکه خشونت آموخته را بر ضد شیعه هم بکار می برند!

بدین سان، دست رژیم از هر لحاظ خالی است. با مچ کردن دست، کجا می توان دست خالی را پر جلوه داد؟ بخصوص که موارد ششگانه، گویای ورود رژیم به مرحله انحطاط و انحلال است:

* ورود رژیم ولایت فقیه به مرحله انحطاط:

۳. بر عوامل ششگانه بالا، باید این عوامل گویای ورود رژیم به مرحله انحطاط و سرعت گرفتن جریان انحطاط را هم افزود:

۳/۱. انحطاط اخلاقی رژیم بدان حد که ایمان، آنرا ترک گفته است. نه کسی به ولایت فقیه باور دارد، و نه در رژیم، کسی خامنه ای را آدم صالحی می شناسد. ولو هاشمی رفسنجانی زبان مصلحت بکار می برد و می گوید خامنه ای، بهترین گزینه رهبری بود، اما آیا سندها که ویکی لیکس منتشر کرد، نمی گویند که او خامنه ای را بیمار می داند و منتظر مرگ او است؟ آیا مصاحبه های فرزند او، مهدی، در خارج از کشور از یادها رفته اند؟ و نه کسی رژیم ولایت فقیه را ماندگار می داند. در نتیجه،

۳/۲. مشروعیت هایی که بقای هر رژیمی به وجود آنها بستگی دارد، از دست رفته اند:

• مشروعیت از دین را با خالی کردن دین از محتوایی که داشت و پرکردنش از توجیه کننده های قدرت ویرانی گستر، از دست داده است. مخالفت روحانیان

با ولایت فقیه آسان، و موافقت با آن مشکل شده است. مرجعی چون سیستمی با آن مخالف نیز هست. یادآور می شود که منتظری ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک می دانست؛

• مشروعیت بخاطر دفاع از استقلال کشور و آزادی مردم آن و برخورداری ایرانیان از حقوق شهروندی را رژیم با محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی، بخصوص با کودتای خرداد ۶۰ و زور و کشتار را وسیله حکومت گرداندن و در موقعیت و وضعیت تسلیم قراردادن کشور، از دست داده است؛

• مشروعیت بلحاظ تصدی رشد کشور را با بیابان کردن ایران و حیف و میل منابع کشور و گسترش فقر، از دست داده است؛

• مشروعیت بخاطر امنیت داخلی و خارجی کشور را هم از دست داده است. گرچه به مردم ایران القا می شود که شکرگزار باشند که ایران، سوریه و عراق نشده است، اما ترس از بدتر، بمعنای معرفت نداشتن بر وضعیت بد نیست. ایران امروز، از امنیت ها هیچ یک برجا نیستند. انسان ایرانی، فاقد منزلت است. بدین معنی که رژیم، نه برای آنان حقوقی می شناسد، و نه حقوقی را که نمی شناسد، تضمین می کند. در عوض، تجاوز به حقوق شهروندان ایرانی را رویه همه روزه خود کرده است. و

• مشروعیت از آرمان شهر. انقلاب ایران هدف ها می داشت. آن هدف ها، با «پیاده کردن اسلام در ایران و اسلامی کردن جامعه ایرانی» جانشین شد. در عمل، آرمان شهر انقلاب بنا نشد و اسلام در آئین خشونت و خشونت گستری ناچیز شد.

۳/۳. مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو، و ناچیز شدن قوه جذب، و بزرگ تر شدن قوه دفع رژیم، سبب شد که رژیم به هیچ یک از دو کار توانا نشود. توضیح اینکه:

• رژیم نتوانست نیروی جانشین را از میان ببرد. نیروی جانشینی که از جنس رژیم نیست و به قدرت خارجی هم وابسته نیست و به جامعه، بیان استقلال و آزادی را بمثابه اندیشه راهنما پیشنهاد می کند و به یمن شرکت در ابتلاها، مستقل و آزاد را از بنده جبر قدرت و وابسته، باز شناسانده است و بمثابه حاصل تجربه

ای بس طولانی، الگوی استقلال و آزادی است، وجود دارد. این بدیل، راهکار خود بدیل گشتن را نیز به جامعه مدنی ایران ارائه می کند. هرگاه ایرانیان به جنبش همگانی حقوقمند شدن و حقوقمند زیستن، برخیزند، تحول بازگشت ناپذیر از استبداد به استقلال و آزادی میسر می شود.

در خور یادآوری است که استبدادها، بخصوص وقتی فراگیر می شوند، گمان می برند با از میان بردن نیروی جانشین، ابد مدت می شوند. اما اگر هم می توانستند این نیرو را از بین ببرند، باز ابد مدت نمی شدند، چنانکه همه آنها از میان رفتند. با وجود این، وقتی از حذف بدیل ناتوان می شوند، اعتماد به نفس و اطمینان از ادامه حیات را از دست می دهند. رژیم ولایت مطلقه فقیه در این وضعیت است.

• رژیم نتوانست خود را از بند تقسیم به دو و حذف یکی از دو برهاند، و دافعه را با جاذبه، جانشین کند. از اینرو، نمی تواند تمایل های موجود در خود را به تعامل با یکدیگر برانگیزد. این ناتوانی، ناشی از وجود ولایت مطلقه فقیه از سویی، و ترس شدید از باز کردن فضای سیاسی به ترتیبی است که مردم کشور در گردش کار دولت، بخصوص تصدی به نوبت «اصول گرا» و «اصلاح طلب» و «اعتدال گرا» و گروه های سیاسی که آنها را به حاشیه خود رانده است، بتوانند نقش پیدا کنند. این امر که سخترانی مطهری هم تحمل نمی شود، گویای قرار گرفتن رژیم ولایت مطلقه فقیه در وضعیت تدافعی و گرفتار ترس شدید شدن آن است. در این وضعیت است که از هم پاشیدگی رژیم در درون خویش، اجتناب ناپذیر و عیان گشته است.

خارج کننده کشور از وضعیت، مردم ایران هستند و راهکار، جنبش همگانی برای بازیافتن خویشتن بمتابۀ شهروندان حقوقمند، و حقوقمند زیستن، است.

وضعیت سنجی یک صد بیست و هشتم:

هاری ناشی از زندانی شدن در بن بست خود ساخته:

۲۵ آذر ۱۳۹۵ برابر ۱۵ دسامبر ۲۰۱۶

رژیم ولایت مطلقه فقیه نماد کامل ناتوانی است. معاون اجرایی روحانی می گوید بخاطر مداخله دو قوه مقننه و قضائیه در قلمرو قوه اجرائی، «امور کشور قفل است». برخی می پندارند که، در سرکوب و ترور، رژیم کارآیی خود را مرتب نشان می دهد. اما نیک که می نگریم، می بینیم، از اتفاق دستگاه های سرکوبش نیز نماد فساد و بی کفایتی هستند. وجود گرایش ها در این دستگاه ها و زورآزمایی همه روزه این گرایش ها سبب آن است که ترورها یا پیش و یا در جریان اجرا و یا بلافاصله پس از آن لو می روند؛ فسادها رو می شوند؛ جنایت ها از پرده بیرون می افتند؛ خیانت ها و سازش های پنهانی افشا می شوند.

طبیعت ایران و آسیب ها و نابسامانی ها که جامعه امروز ایران بدان ها گرفتار است و اقتصاد کشور و بیشتر از همه بودجه آن که یا کسر است و یا برداشت از ثروت ملی، گویای گرفتار شدن رژیم در بن بست ناتوانی ها است. این بن بست را زور مداری و روش عمومی کردن زور بوجود آورده است. خلاء هایی چون دانش و فن و کاردانی و صداقت و عمل به حقوق و رعایت حقوق را وقتی زور پر می کند، کشور وضعیتی را پیدا می کند که کرده است و رژیم گرفتار بن بست خود ساخته می شود. اما آیا رژیم برای رها شدن از بن بست خود ساخته، کوششی می کند؟ نه. خود گرفتار ترس ها، بیشتر از همه ترس از جنبش مردم گشته و همچون گربه ای که در تنگنا قرار گرفته باشد، چنگ می اندازد. غافل از اینکه زور بر زور افزودن، سبب از پا در آمدن در بن بست می شود. چند علامت از ترس ها، خاصه ترس از جنبش همگانی:

* چند خبر گویا که یک چند از آنها را انقلاب اسلامی در هجرت دریافت کرده است:

۱- رژیم ولایت فقیه در کار یک «پاک سازی» گسترده است. قرار است از کارکنان دولت خواسته شود پرسشنامه ای را پر کنند و در آن معلوم کنند در جنبش سال ۱۳۸۸ (به قول خامنه ای، «فتنه») شرکت داشته اند یا نه؟ اگر داشته اند تبری جسته اند یا خیر؟ این تفتیش عقیده دو هدف را تعقیب می کند: بی بو و خاصیت گرداندن و جلوه دادن بیش از پیش روحانی و حکومت او و تشدید جو ترس بخاطر جلوگیری از وسعت گرفتن جنبش های اعتراضی و تبدیل شدن آن به جنبش همگانی. رژیمی که خود گرفتار ترس است، به تشدید جو ترس نیاز شدید دارد. زیرا:

- دوران خمینی با ایجاد امید به پیروزی در جنگ و ایجاد کمر بند سبز و دنیا بکام شدن، با نوشیدن جام زهر شکست در جنگ و یأس و غم همگانی، پایان پذیرفت؛

- بلافاصله، به مردم مایوسی که یک نسل خود را از دست داده و خسران عظیم جنگ را بخود دیده بودند، وعده سازندگی داده شد و حاصل ۸ سال دوران سازندگی، پیدایش مافیاهای نظامی - مالی و افزایش عظیم هزینه های دولت و قرضه خارجی و تورم شدید شد؛

- دوره اصلاحات شد و در مردم امید به اصلاح رژیم برانگیخته شد. هشت سال گذشت و حاصل اصلاح رژیم عینیت یافتن هرچه بیشتر ولایت مطلقه فقیه و قدرت بازهم بیشتر یافتن مافیا ها و سرعت گرفتن تحول سپاه به یک حزب سیاسی مسلح و صاحب بخش عمده اقتصاد کشور، گشت؛

- دوره عدالت گستری احمدی نژاد شد و در پایان این دوره این امید نیز برباد رفت. نابرابری ها بیشتر و فساد ها عظیم تر شدند. و حکومت جانشین گفت در دوره حکومت احمدی نژاد، ۱۰۰ میلیارد دلار «گم شده است». و

- و روحانی حکومت خود را حکومت اعتدال و امید خواند و حاصل کارش قرارداد وین و تشدید سرکوبی است که او توانا به کاستن از شدت آن نیز نیست.

او بودجه ای با کسری عظیم به مجلس برده است و قیمت دلار دارد به مرز ۴۰۰۰ تومان نزدیک می شود و حجم نقدینه دو برابر و نیم دوره احمدی نژاد می گردد و، در حکومت او، مسئولی می گوید ۲۴ درصد خانوارها، حتی یک فرد شاغل نیز ندارند.

در امریکا، ترامپ به ریاست جمهوری رسیده است و بنابر ضدیت با «ایران» دارد و سخن از سخت تر شدن شرائط خارجی کشور است. اما آیا رژیم می تواند امید جدیدی برانگیزد؟ اگر به آخر خط رسیده باشد و نتواند امید جدیدی برانگیزد، چه می کند؟ همان کار که گربه وقتی در تنگنا قرار می گیرد: چنگ می اندازد.

■ خامنه ای، محمد رضا نقدی را از فرماندهی بسیج برکنار و یک معتاد به سرکوب گری به اسم غلامحسین غیب پرور را جانشین او کرد. به نقدی یک مقام غیر فعال در سپاه داده اند تا در وقت خود، یکسره کنار گذاشته شود. بنابر اطلاع واصل به انقلاب اسلامی در هجرت، علاوه بر آمادگی برای رویارویی با جنبش های اعتراضی، مسئله جاسوسی نیز هست. غیب پرور تنها مواضع تند نیست که اتخاذ می کند (تهدید مفتشان آژانس بین المللی انرژی اتمی که هرگاه برای بازرسی از تأسیسات نظامی پرچین قدم در آن گذارند، با گلوله از آنها استقبال می شود و یا سران «فتنه ۸۸» نجس هستند و...)، بلکه از سرکوب گرهای بنام رژیم ولایت مطلقه فقیه است. در فارس به سرکوبگری مشغول بود و مطهری هم، در سفر به شیراز، از کتک مأموران او در امان نماند. اما مأموریت او چیست؟ پاسخ این پرسش را این قسمت از پیام تبریک «سردار رحیم صفوی»، مورخ ۲۰ آذر ۱۳۹۵ می دهد:

• اکنون که دشمنان از ضربه زدن به ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران از طریق تحمیل جنگ و فشار خارجی نا امید شده اند و نفوذ به یکی از راهبرد های اصلی دشمن در ضربه زدن به اساس جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است، یقیناً انتظارات فرمانده معظم کل قوا در حکم انتسابی جنابعالی نشان از عمق درایت و تیز بینی فرماندهی معظم کل قوا در مدیریت کلان جمهوری

اسلامی ایران و رصد مسیر پر فراز و نشیب انقلاب و حوادث پیش رو دارد و نیز تعیین کننده خط مشی ها و سیاست های کلان سازمان بسیج می باشد.»
و پاسخ دیگر را این واقعیت می دهد:

• مقام وزارت کشور می گوید: در سال جاری، ۶۴ درصد به اعتراضات اجتماعی افزوده شده است. بر جنبش های اعتراضی کارگران ۶۹ درصد افزوده شده است. و باز

• در دانشگاه ها جنبش های اعتراضی بوم و رنگ سیاسی خود را نشان نیز می دهند.

• کیهان شریعتمداری از فتنه جدیدی که تدارک دیده می شود، سخن می گوید.

• جعفری، «فرمانده» کل سپاه، «جنگ نرمی که در آن قرار داریم» را مهمترین تهدید می انگارد.

• همراه با خبر دادن از «حوادث پیش رو» و «فتنه جدید»، واواک و سپاه هم مرتب خبر از دستگیری انتحاری های داعشی و کشته شدن عناصر مسلح در شرق و غرب کشور می دهند و در اهواز، انفجاری عظیم روی می دهد و ... و
• محمد شریعتمداری، معاون اجرایی حسن روحانی می گوید: مجلس و قوه قضائیه در تصمیمات دستگاه های دولتی «مداخله» می کنند که نتیجه آن «قفل همه امور کشور» است.

۱۱- پس از آنکه شایع شد خامنه ای دچار سکت قلبی شده است، تلویزیون رژیم دیدار هیأت عراقی را با او پخش کرد. یعنی شایعه راست نبوده است. اما راست نبودن شایعه یک امر است و ناتوانی جسمی او به پرداختن به امور، آنهم همه امور، یک امر دیگر است. دومی امر واقع است و همین امر واقع، از زبان جعفری، «فرمانده» کل سپاه، کم رنگ شدن ولایت فقیه نام می گیرد و او توضیح می دهد: «مهمترین تهدید علیه انقلاب در عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، یعنی جنگ نرمی که در آن قرار داریم و بخشی از این جنگ

از سوی دشمنان خارجی هدایت و پشتیبانی می شود، اما سربازان و فرماندهان آن در داخل هستند و ما باید بدانیم اینان چه کسانی هستند.»

بدینسان، رژیم ترس خود را از جنبش همگانی نمی پوشاند. بخصوص که جنبش همگانی بی نیاز به خشونت، بمثابة راهکار ورود مردم کشور، این بار، آگاه و عامل به حقوق خویش، به صحنه مسئولیت، بمنزله شهروندان حقوقمند، پذیرفته می شود. البته به استثنای وابسته ها که چشم به مداخله بسا نظامی امریکا و اسرائیل دوخته اند تا مگر ایران ویران، تحویل آنها گردد.

* بن بست تغییر رژیم در مدار بسته:

انقلاب ایران بخاطر آن انجام شد که نخواست استبداد فاسد را با استبداد صالح جانشین کند. زیرا تجربه های تاریخی پرشمار که وجدان تاریخی مردم ایران درس های آنها را در خود دارد، به مردم این سرزمین می آموزند که استبداد صالح هیچگاه وجود خارجی پیدا نکرده است؛ زیرا ممکن نبوده است. قدرت که از ویرانگری و مرگ آوری پدید می آید، کجا می تواند صفت صالح بجوید؟ با وجود هشدار وجدان تاریخی و آزادگان آگاه، استبداد بازسازی شد و بازسازی کنندگان بدان صفت صالح نیز دادند. در این بازسازی، قدرت خارجی، از راه گروگانگیری و جنگ ۸ ساله، شرکت مستقیم داشت. بدون این شرکت مستقیم، کودتای خرداد ۶۰ میسر نمی شد.

استبدادی که بدینسان بازسازی شد و عنوان ولایت مطلقه فقیه را جست، با پیش گرفتن سیاست ستیز (در ظاهر) و سازش (درپنهان)، به دو طرف، امکان داد که نظریه «دشمنی ذاتی و تاریخی» را بسازند و راهنمای سیاست های داخلی و خارجی خود کنند. بنابراین نظریه است که اسلام ستیزی و اسلام هراسی و ایجاد جنگ شیعه و سنی، وسیله کار غربی شد که اینک در موقعیت تدافعی است. قسمتی از گفتگوهای بس گویا و افشاگر نظریه راهنمای سیاست خارجی

امریکا را که میان مشاور ترامپ و نویسندهٔ اسلام ستیز و ایران ستیز امریکایی انجام گرفته است، به نقل از مقالهٔ علی نصری می آوریم:

• استیو بانون مشاور ارشد ترامپ خطاب به رابرت اسپنسر نویسندهٔ کتاب *The Complete Infidel's Guide to Iran* (راهنمای کامل ایران برای کفار): تو در این کتاب فوق العاده ات به شدت از دولت اوپاما برای مذاکرات با ایران انتقاد می کنی. اما به غیر از این، ما را در مورد «جهان سنی» و دشمنی سنی ها با ایران نیز راهنمایی می کنی. سؤال اولم این است: آیا یک استراتژی مفید برای غرب این نیست که بگذاریم یک جنگ فرسایشی میان ایران شیعه و جهان سنی راه بیافتد و هر دو طرف، خون همدیگر را بریزند و ما عقب بنشینیم؟

* رابرت اسپنسر: چرا که نه؟! در دهه ۱۹۸۰ ایران و عراق ۸ سال با هم جنگیدند

• استیو بانون: ...بله یک جنگ بی رحمانه! این نکته در رسانه های غربی خیلی بازتاب نداشت، اما جنگ شان تقریباً مثل جنگ اول جهانی بود؛ سنگر به سنگر. می دانی هر دو طرف چه تعداد تلفات داشتند؟

* رابرت اسپنسر: "عدد دقیقش را نمی دانم، اما تلفات فوق العاده بالا بود! حکومت ایران در آستانهٔ سقوط بود و صدام حسین هم مشکلات خودش را داشت. و نکتهٔ مهم اینجاست که، در طول آن مدت، هیچ کدام شان مزاحم غرب نمی شدند. پس ایرادش کجاست؟ ما نمی توانیم جلوی تنفر بین شیعه ها و سنی ها را بگیریم. مسئولیت کشورهای غربی فقط حفظ امنیت شهروندان خودشان است."

در این گفتگو، اسپنسر مدعی است ایران دشمنی ذاتی و تاریخی با غرب دارد. معنی سخن او روشن است: وقتی دشمنی، ذاتی و تاریخی است، جز با از

بین رفتن دشمن، رفع شدنی نیست. او مدعی است در طول تاریخ، ایران حتی یکبار تن به صلح با غرب نداده است. واقعیت این است که مزدور قدرت مدارانی چون اسپنسر، زبان «پسا حقیقت (post-vérité)» «بکار می برد. او امرهای واقع را وارونه می کند، چرا که از حمله اسکندر به ایران تا امروز، این غرب بوده که همواره متجاوز به ایران بوده است. چرا که جنگ ابتدایی را غرب ابتکار کرد و در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، بوش و حکومت او بود که این جنگ را «دکترین بوش» گردانند. وگرنه، در قرآن، جنگ ابتدایی نیست. صلح، حقی از حقوق انسان است. جنگ با هدف مسلمان کردن نیز ناقض اصل «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است.

با وجود این، زمینه ساز نظریه «دشمنی ذاتی و تاریخی»، تقدیس خشونت توسط خمینی، و نظریه سازی درباره جنگ ابتدایی توسط مصباح یزدی، و «فتوی» دادن بر جواز جنگ ابتدایی توسط خامنه ای، هستند. وگرنه، جنگ عراق با ایران می توانست روی ندهد و بر فرض روی دادن، در خرداد ۶۰ به پایان برسد. اما چون به سود انگلستان و غرب بود (قول آلن کلارک وزیر دفاع انگلستان) و بازسازی استبداد در ایران را ممکن می کرد، بمدت ۸ سال ادامه یافت. اسپنسر نیز همان واقعیت - که جنگ به سود غرب بود و هست - را باز می گوید.

بدین قرار، دو طرف، امریکا و ایران، در یک مدار بسته قرار گرفته اند. هر دو طرف، «دشمنی ذاتی» را توجیه گر موقعیت خود در این مدار کرده اند. در این مدار، هر تغییری، ادامه رژیم می شود، یا در این شکل، و یا در شکل های دیگر. ایران، از پایان صفویه بدین سو، شکل های گوناگون استبداد وابسته را بخود دیده است: وابستگی دو جانبه (قاجارها)، وابستگی یک جانبه توأم با باج دادن به طرف دیگر (پهلوی ها و رژیم ولایت فقیه). بنابر تجربه ها، در مدار بسته رابطه قوا میان دولتی با موقعیت مسلط با دولتی با موقعیت زیر سلطه، دومی است که ویران می شود و در خطر تجزیه می افتد. چنانکه ایران است که بطور مداوم در معرض ویرانی و تجزیه است.

تجربه ها درس دیگری نیز می آموزند: هرگاه بنابر عمل کردن در مدار بسته با هدف جانشین کردن شکل دیگری از قدرت با شکل کنونی آن که ولایت مطلقه فقیه است، باشد، جنبش همگانی غیر ممکن می شود. جانشینی، بدون جنبش مردم، از راه کودتا ممکن می شود (سه کودتا، کودتای رضا خان، کودتای ۲۸ مرداد و کودتای خمینی و دستیاران او در خرداد ۶۰). چون مردم کشور حقوق شهروندی، بنابراین حق حاکمیت را باز نمی یابند، جانشین، جز استبداد وابسته ای که عامل ویرانی و سقوط ایران می گردد، از کار در نمی آید.

*** چگونه می توان بن بست را گشود؟ ***

درس جنبش های ناکام و کامیاب کدام ها هستند؟:

۱. درس اول و مهم جنبش های ناکام این است: در محدوده رژیم، هر جنبشی محکوم به شکست است. چنانکه جنبش های دوران پهلوی و دوران ولایت مطلقه فقیه، همه به شکست انجامیدند. و

۲. درس دوم و باز مهم جنبش های ناکام این است: جنبش ها، خواه مسلحانه و خواه غیر مسلحانه، در بیرون رژیم و وابسته به قدرت های خارجی، هیچگاه به نتیجه نیانجامیده اند؛ از اسباب قوت گرفتن رژیم و البته باج گذاری بیشتر آن نیز شده اند. زیرا وجدان همگانی مردم کشور، اینگونه جنبش ها را محکوم و عمل رژیم را در سرکوب آنها تصویب می کند.

۳. درس بسیار مهم تجربه جنبش های کامیاب (از جنبش تنبکاکو تا ملی کردن صنعت نفت و از آن تا انقلاب ۱۳۵۷) این است: در جنبشی بر اصول استقلال و آزادی، وقتی قدرت هدف نیست، استقلال و آزادی هدف و روش راهکار موفق است، بشرط آنکه دستکم نیروی محرکه سیاسی توانمندی تا رسیدن به هدف و بنای ایران مستقل و آزاد، در صحنه حاضر باشد.

نسل جوان امروز ایران، بخصوص جوانان دانشگاهی و دانشجو که مشاهده می کنند جهانی شدن ادعایی سرمایه داری، جز منابع و نیروهای محرکه جهان را به تصرف ماوراء ملی ها در آوردن نبود و نشد، بیشترین مسئولیت را در جهت دادن به جنبش های ایرانیان دارند. هرگاه قرار بر تحول از استبداد به دموکراسی بر اصول استقلال و آزادی باشد، نیاز به جنبش همگانی توانا به خشونت زدایی و برخوردار کننده ایرانیان از حقوق شهروندی دارد.

رژیمی در موقعیت تسلیم، از جنبش مردم ایران می ترسد و اینک ترس خود را آشکارا اظهار می کند. بنابراین، بیشترین مراقبت را باید کرد که جنبش های اعتراضی به هرز نروند و یأس همگانی را تشدید نکنند. رها کردن ایران از جنگ های ششگانه، رها شدن از ویرانی روزافزون و رها شدن وطن از خطری است که حیات ملی آنرا تهدید می کند. وجدان همگانی می باید با شدت تمام وابستگان به بیگانه را محکوم و مطرود شناسد، تا مگر جنبش همگانی بی خطر میسر بگردد.

وضعیت سنجی یکصد و بیست و نهم: حقوق شهروندی مجازی بجای واقعی؟

۲ دی ۱۳۹۵ برابر ۲۲ دسامبر ۲۰۱۶

«منشور حقوق شهروندی» که روحانی امضاء و منتشر کرد، با متن پیشین بسیار متفاوت است. باوجود این، حقوق شهروندی را در بر ندارد. در حقیقت، متن جدید، دو قسمت دارد: قسمت اول مجموعه ای از مواد است که انواع «حقوق»، از موضوعه (اساسی و عادی)، و موادی از حقوق انسان مقید به شرط، و نیز لاحقوق را در بر می گیرد، و قسمت دوم، تقریباً به همان حجم قسمت اول، واجد مأخذ است. مأخذ ها کدامها هستند؟ اینها هستند:

- اصول قانون اساسی رژیم و
- قانون مدنی و
- قانون مطبوعات مصوب مجلس همین رژیم
- قانون دسترسی به اطلاعات مصوب مجلس همین رژیم
- سند تحول بنیادین آموزش و پرورش
- راهبردهای ملی مصوبه نقشه مهندسی فرهنگی کشور
- و...

بدین قرار، پرسش اول این می شود: هرگاه حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هر شهروند ایرانی در این مأخذ مندرج هستند، چرا اجرا نشده اند، و چه نیاز به گردآوری آنها و نهادن نام منشور بر آنها است؟ پرسش دوم این می شود: وقتی مواد این منشور در مأخذ قانونی وجود دارند، چرا فقط قوه مجریه خود را ملزم به اجرای آنها می کند؟ چرا مجموعه دولت ملزم به اجرای آن نیست. چرا پیش از این اجرا نشده اند؟ و سؤال سوم این می شود: قوه مجریه کیست؟ چون آن بخش از این قوه که متجاوز به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت و حقوق ملی است، در اختیار روحانی و هیأت وزیران او نیست. نیروهای مسلح از اختیار حکومت خارج هستند. واواک و دیگر دستگاه های جاسوسی و سرکوب از اختیار حکومت خارج هستند. دستگاه تبلیغاتی از اختیار حکومت خارج است و حکومت حتی توانا به تبلیغ «منشور حقوق شهروندی» نیز نیست. بخش بزرگی از اقتصاد در ید بخش دولتی هم از اختیار حکومت خارج است.

به این پرسش ها، روحانی باید پاسخ بدهد. اما اگر پرسش ها طرح نشده و پاسخ نیافته اند، بدین خاطر است که رژیم ولایت مطلقه فقیه، یعنی حاکمیت مطلق قدرت بر جان و مال و ناموس مردم. در این رژیم، هیچ شهروندی، و بیشتر از همه، «رهبر»، از حقوق شهروندی نمی تواند برخوردار بگردد. سیطره ولایت مطلقه فقیه، در «منشور حقوق شهروندی»، در شکل حاکمیت قدرت بر حقوق، به طور شفاف قابل مشاهده است:

*** در این منشور، حاکمیت قدرت ناقض حق، بر حق لحاظ شده است:**

اصل بر این است که حقوق (حقوق انسان، و حقوق شهروندی او، و حقوق طبیعت، و حقوق ملی، و حقوق بمثابة عضو جامعه جهانی) پذیرفته گردند، و دولت به ترتیبی سازمان پذیرد (دولت حقوقمدار)، و نیز نظام اجتماعی -

اقتصادی به گونه ای باز و تحول پذیر باشد که هر انسان بمثابهٔ انسان، و بمنزلهٔ شهروند، از حقوق خویش برخوردار بگردد. هرگاه کار وارونه شود، یعنی نخست سازماندهی دولت بر محور قدرت انجام گیرد، و دولت و قشرهای صاحب امتیاز مانع از باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی شوند، ولو هر ۵ دسته حقوق، در اصولی روشن و بی نیاز از تعبیر و تفسیر تدوین شوند، برخورداری شهروندان از حقوق خویش ناممکن می گردد. چنانکه اگر رژیم ولایت مطلقهٔ فقیه، بطور کامل عینیت پیدا کند، هیچ ایرانی از هیچ حقی برخوردار نمی شود. در «منشور حقوق شهروندی» روحانی، بر حاکمیت ولایت مطلقهٔ فقیه بر حقوق، در این و آن بیان، مرتب تأکید می شود. یک چند از موارد:

۱. ماده یک «منشور» می گوید: شهروندان از حق حیات برخوردارند. **این حق را نمی توان از آن ها سلب کرد، مگر به موجب قانون.** نویسندگان «منشور» از حق خالی، و از ولایت مطلقهٔ فقیه (مسلط بر جان و مال و ناموس مردم) پر بوده اند. بدان حد که از خود نیز نپرسیده اند: مگر نه قانون گذار باید تابع حق باشد، و حق وضع قانون ناقض حق را ندارد؟ پس چگونه ممکن است قانونی وضع شود و شهروندان و یا شهروندی را از حق حیات محروم کند؟ از قرار، نویسندگان «منشور»، جرائمی را در ذهن داشته اند که مجازات آنها در رژیم ولایت مطلقهٔ فقیه، اعدام است. **غیر از اینکه قوانینی که مجازات اعدام را مقرر می کنند، ناقض حق حیات و فاقد اعتبار هستند، نمی توان جرم و جنایتی را که مجازاتشان اعدام است در سر داشت و اجازهٔ عام سلب حق حیات را به قانون، بنابراین به قانون گذار داد.** نویسنده یا نویسندگان «منشور» می باید می دانستند که مجازات اعدام هم، منوط است به ارتکاب جرم. بنابر قول جانبداران مجازات اعدام، مرتکب جنایت یا خیانت، خود، خویش را از حق حیات محروم کرده است. اینست که قانون گذار، قانون برای سلب حیات وضع نمی کند، بلکه قانون برای مجازات کردن مجرم وضع می کند.

۲. ماده ۱۱ «منشور» می گوید: زنان حق دارند در سیاست گذاری، قانون گذاری، مدیریت، اجرا و نظارت، مشارکت فعال و تأثیر گذار داشته و بر اساس موازین اسلامی از فرصت های اجتماعی برابر برخوردار شوند».

اگر اینگونه مشارکت حق است، لاجرم اسلام بدین خاطر که خود را دین حق می داند، آن را پذیرفته است. بنابراین، مقید کردن حق به «موازین اسلامی»، غیر از مقید کردنش به قید قدرت (ولایت مطلقه فقیه) چه می تواند باشد؟ این موازین کدام ها هستند؟ نه در قانون اساسی رژیم، و نه در این «منشور» که تکرار آن قانون و قوانین عادی است، تعریفی از این موازین وجود ندارد. اما چه کسی این موازین را می سنجد؟ کسی که ولایت مطلقه دارد؟ در هر جای جهان، هر بار که حقی مقید می شود، و مقید کننده نامعلوم است، مقید کننده نامعلوم، گویای مبسوط الید بودن کسی است که قدرت در او متمرکز و بزرگ می شود. چنانکه هر زمان ولی فقیه لازم ببیند که زنان حق سیاست گذاری و... را، یکجا، ندارند، بنابر «موازین اسلامی»، زنان از پرداختن به آنها ممنوع می شوند. چنانکه خمینی گفت ولایت به زنان نمی رسد، و مانع شد اصل قانون اساسی تصریح کند زن و مرد می توانند به ریاست جمهوری انتخاب شوند.

۳. ماده ۱۲ این «منشور» می گوید: «آزادی های فردی و عمومی شهروندان مصون از تعرض است. هیچ شهروندی را نمی توان از این آزادی ها محروم کرد. محدود کردن این آزادی ها تنها به قدر ضرورت و به موجب قانون، صورت می گیرد».

بنابر اینکه آزادی حق است، از استقلال که حق دیگری است، جدایی ناپذیر است. این دو حق، از حقوق دیگر انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و نیز حقوق مردم ایران بمثابة عضو جامعه جهانی، جدایی ناپذیر هستند. از قرار، نویسندگان «منشور» نمی دانسته اند که در هستی آفریده، محدود کننده ای جز قدرت (= ترکیب زور با نیروهای محرکه ای که در روابط قوا بکار می رود) وجود ندارد.

بنابراین، قانونی که آزادی را محدود می کند را قانون گذاری می تواند وضع کند که خدمتگزار قدرت است.

بسا باشند خوانندگانی که بپرسند: یک رشته «آزادی ها» هستند که نمی توانند نامحدود باشند، مثل آزادی انتخاب شغل در یک جامعه، و یا آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب و ... به این خوانندگان یادآور می شود که، ۳/۱. اختیار عضو یک جامعه، غیر از آزادی است. با وجود این، گرچه اختیار را کمبود امکان ها محدود می کند. اما اصل را بر این نباید گذاشت که اختیار انسان ها به ضرورت محدود است. زیرا اگر بنا را بر محدود کردن انسان ها بگذاریم، درجا، اختیار را تابع ضد آن، یعنی قدرت محدود کننده، کرده ایم. اصل را بر عدالت بمثابه میزان باید گذاشت، تا که از هر امکانی، به اندازه، در اختیار شهروندان قرار گیرد.

۳/۲. هرگاه هر شهروند بداند که آزادی او از استقلالش جدایی ناپذیر است، درجا، دریافته است که تخریب گری را روش کردن و زبان قدرت بکار بردن، نخست او را از استقلال و آزادی خویش محروم می کند. بنابراین، اصل را بر استقلال و آزادی نامحدود (معیت انسان با خدا) باید گذاشت و روش های برخورداری عقل از خودانگیختگی و نیز زبان آزادی را باید آموخت تا که قدرت، انسان ها را از خودانگیختگی (= استقلال و آزادی) در اندیشیدن و بیان، محروم نکند.

بدین قرار، کار قانون گذار، وقتی قانون ترجمان حقوق ذاتی می شود، این است که، با وضع قانون، موانع برخورداری شهروندان از استقلال و آزادی شان را از میان بردارد.

۴. اصل ۲۶ می گوید: «هر شهروندی از حق آزادی بیان برخوردار است. این حق باید در چارچوب حدود مقرر در قانون اعمال شود. شهروندان حق دارند نظرات و اطلاعات راجع به موضوعات مختلف را با استفاده از وسایل ارتباطی، آزادانه جستجو، دریافت، و منتشر کنند. دولت باید آزادی بیان را به طور خاص در عرصه های ارتباطات گروهی و اجتماعی و فضای مجازی، از جمله روزنامه،

مجله، کتاب، سینما، رادیو، تلویزیون و شبکه های اجتماعی و مانند این ها طبق قوانین تضمین کند».

۴/۱. تعلیق حق آزادی بیان، به «چارچوب حدود مقرر در قانون»، یعنی تعلیق به محال. چنانکه، در ایران امروز، «زبان سرخ سر سبز می دهد بریاد». نویسندگان «منشور»، یکی از دو کلمه چهار چوب و حدود را کافی ندیده، و قید «چارچوب حدود» را به قلم آورده است! چرا؟ زیرا اصل ۲۴ قانون اساسی، نه شهروند، که نشریات و مطبوعات را «در بیان مطالب» آزاد دانسته است، و این آزادی را نیز سخت مقید گردانده است: «مگر آنکه مخل به مبانی اسلام و یا حقوق عمومی باشد». این قید را نیز کافی ندیده مقرر کرده است که «تفصیل را قانون معین می کند». و قانون، قانون مطبوعات از کار درآمده که در شمار خفقان آورترین قوانین مطبوعات در جهان امروز است. طرفه اینکه هرجا هم روزنامه نگاران را نتوان به استناد همین قانون خفقان آور، از کار باز داشت و روانه زندان کرد، به استناد «مخل به مبانی اسلام»، نه تنها از «بیان مطالب» محروم می کنند، که روانه زندانش می سازند.

۴/۲. بنابر قسمت دوم ماده ۲۶، شهروندان حق دریافت نظرات و اطلاعات راجع به موضوعات مختلف را نه مستقیم (که حق از حقوق انسان است)، که با استفاده از وسائل ارتباط جمعی دارند. اما این وسائل ارتباط جمعی نیز اولاً در اختیار حکومت (= قوه اجرایی) نیستند، و ثانیاً مقید به قید «قوانین» کذایی هستند.

بدین قرار، هرگاه نویسندگان «منشور»، بجای باز نویسی موادی که در قانون اساسی و قوانین عادی آمده اند، به شماره کردن قیدهای آمده در این قوانین می پرداختند و به مردم ایران راست می گفتند، یعنی می گفتند: باوجود این قیدها، هیچ ایرانی از حقوق خویش برخوردار نمی شود، هشدار به حق را تکرار کرده بودند و با توجه به این واقعیت که روحانی رئیس جمهوری در رژیم ولایت مطلقه فقیه است و در انتخابات غیر آزاد، بنابراین، مهندسی شده، این مقام را یافته است، چنین کاری، کاری تاریخی بشمار بود.

۵. ماده ۳۰ منشور می گوید: « حق شهروندان است که به اطلاعات عمومی موجود در مؤسسات عمومی و مؤسسات خصوصی ارائه دهنده خدمات عمومی دسترسی داشته باشند. همه دستگاه ها و نهادها موظف به انتشار مستمر اطلاعات غیر طبقه بندی شده و مورد نیاز جامعه می باشند».

۵/۱. از حقوق انسان یکی حق اطلاع یافتن است. این حق، جریان آزاد اندیشه ها و دانش ها و فن ها و هنرها و داده ها و اطلاعات در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، و نیز داده ها و اطلاعات راجع به طبیعت و محیط زیست را ضرور می کند. این جریان آزاد است که باید برقرار گردد. شهروندان حق دارند تا حکومت و دستگاه اداری به آنها راست بگویند، و راست نمی گویند. مهم ترین و آشکارترین نمونه دروغگویی، بودجه دولت است. این بودجه به تاریکخانه می ماند. کدام شهروند می تواند حتی از این واقعیت سر درآورد که ردیف های بودجه، واقعی هستند، یا خیر؟ درآمدها راست هستند، یا خیر؟ هزینه ها واقعیت هستند، یا نه؟ مبالغ اختصاص یافته در ردیف های معین شده، صرف می شوند، یا نه؟

۵/۲. تازه، این حق، مقید است به قید «اطلاعات غیر طبقه بندی شده». معنای این قید اینست که مردم ایران از داده ها و اطلاعات ضرور برای زندگی حقوق مند، محروم هستند. بخصوص که،

۵/۳. حکومت، بخش کوچک قوه مجریه بیش نیست. بخش بزرگ آن که بر تمامی دولت حاکم است، «دستگاه رهبری» و حزب سیاسی مسلح (سپاه و بسیج) و دستگاه های اطلاعات و جاسوسی و سرکوب و وسائل ارتباط جمعی بخش دولتی و نیز بخش غیر دولتی، از حیطه حکومت خارج هستند. معاون اجرایی حکومت روحانی بجا گفت، وقتی گفت: دخالت های دو قوه مقننه و قضائیه در کار حکومت، آنرا قفل کرده و مانع از کارش است.

۶. ماده ۳۳ «منشور» می گوید: «حق شهروندان است که آزادانه و بدون تبعیض از امکان دسترسی و برقراری ارتباط و کسب اطلاعات و دانش در فضای مجازی بهره مند شوند. این حق از جمله شامل احترام به تنوع فرهنگی، زبانی، سنت ها و باورهای مذهبی و مراعات موازین اخلاقی در فضای مجازی است. **ایجاد هرگونه محدودیت (مانند فیلترینگ، پرازیت، کاهش سرعت یا قطع شبکه) بدون مستند قانونی صریح، ممنوع است.**»

بدین سان تنها برقرار کردن ارتباط با فضای مجازی، مقید با قید «مستند قانونی صریح» می شود. از قرار، نویسنده یا نویسندگان «منشور» خواسته است و یا خواسته اند بگویند سانسوری که اعمال می شود، مستند به قانون صریح نیست، زیرا این قانون وجود ندارد. غافل از اینکه اصل ۲۴ قانون اساسی وجود دارد و «دامنه شرع هم تا بخواهی وسیع است» و براحتی می توان، بنام شرع، سانسور کرد!

۷. در آنجا که «منشور» به اقتصاد می پردازد، بیانگر نئولیبرالیسم و حاکمیت سرمایه بر کار می شود. از مالکیت شخصی، بمعنای مالکیت انسان بر کار خود نام نیز نمی برد. نام نابرده، آنرا تابع مالکیت خصوصی، یعنی سرمایه می کند: ۷/۱. ماده ۶۸ «منشور» می گوید: «شهروندان در حق دستیابی به فرصت های اقتصادی و امکانات و خدمات عمومی و دولتی برابرند. **انعقاد قراردادهای پیمان های بخش عمومی و دولتی با بخش خصوصی و اعطای هر نوع مجوز در حوزه اقتصادی به شهروندان، باید با رعایت قوانین و مقر مربوط و رقابت منصفانه در دستیابی به فرصت ها و امکانات انجام شود.**»

غیر از اینکه بخش عمده اقتصاد در ید سپاه و اموال رهبری و بنیاد مستضعفان و متولیان موقوفه ها، یعنی «رهبر» و کارگزاران او است، بنای این ماده، بر «رقابت منصفانه» در بخش خصوصی (بنابر اصل مالکیت خصوصی بر سرمایه) است. بدین سان، ماده، بیان کننده «رقابت کامل» مقرر در لیبرالیسم

نیز نیست. تعریف منصفانه نیز معلوم نیست که چیست. برای مثال، رقابت سپاه با یک کارفرما، منصفانه است، یا خیر؟ اگر نیست، حکومت را کدام اختیار است که آنرا منصفانه کند؟ بدین قرار، اگر هم قصد بر شناسایی بخش خصوصی بود و حکومت برقرار کردن «رقابت منصفانه» را برعهده می گرفت، باید از حزب سیاسی مسلح خلع ید می شد. باید هرآنچه به جمهور شهروندان متعلق است، از ید «رهبر» و کارگزاران او خارج می گشت. باید تولید، و نه رانت، محور اقتصاد می شد. باید فرصت های فسادها از میان برداشته می شدند.

۲۰۷. در منشور، از حق ذاتی انسان که حق او بر کار خویش است و لزوم تابعیت مالکیت خصوصی از این حق، کلمه ای نیست. در عوض، زیر عنوان «حق اقتصاد شفاف و رقابتی»، در پی تثبیت منزلت سرمایه و مالکیت سرمایه بر کار است. ماده ۷۱ منشور می گوید:

«دولت فضای قانونمند، شفاف و رقابتی منصفانه را برای انجام انواع فعالیت های اقتصادی شهروندان و امنیت سرمایه گذاری آنها تضمین می کند». رقابت، خاص سرمایه است. وگرنه برخورداری شهروندان از حق کار و سازماندهی اقتصاد، به ترتیبی که هر شهروند صاحب کار بگردد، نه رقابت، که توحید مساعی شهروندان، در بنای جامعه باز و تحول پذیری را ایجاب می کند که در آن، هرکس مالک سعی خویش باشد.

*** در قلمرو حاکمیت، حاکمیت قدرت است، و نه شهروندان. و در قلمرو باور نیز، قدرت بر باور حاکم است:**

۸. در آغاز مقدمه، آمده است:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. ملت ایران این حق را از طریق اصول قانون اساسی اعمال کرده ...»

زبان عامه فریب و سراسر دروغی بدین وضوح - با آنکه این زبان باید ظاهری توانا به پوشاندن حق و حقیقت داشته باشد - ساختنی و بکار بردنی نیست. چرا که، به نقل از قانون اساسی رژیم، می نویسد: حاکمیت از آن خداوند است و خداوند انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. یعنی بنابر قاعدهٔ تخلیف، انسان جانشین خداوند در اعمال حق حاکمیت است. به دنبال آن، نمی نویسد همان قانون اساسی، این حق را از ملت سلب، و به «فقیه» داده است. می نویسد: «ملت ایران این حق را از طریق اصول قانون اساسی اعمال می کند». آیا نویسندگان این «منشور» نمی دانند که ولایت مطلقهٔ فقیه «مستند به نصب خداوند و کشف توسط مجلس خبرگان»، مطلقاً ناقض حق حاکمیتی است که گویا کسی نمی تواند از انسان سلب کند؟ اگر هم بگویند «رهبر» را مجلس خبرگان منتخب مردم تعیین می کند، سرسوزنی واقعیت که قائل شدن به ولایت مطلقه - بقول منتظری از مصادیق شرک - است را تغییر نمی دهد. بنابراین، هرگاه قرار بر نوشتن «منشور» حقوق شهروندی بود، با ابطال اصل ولایت مطلقه و غیر مطلقهٔ فقیه، آغاز می گرفت. زیرا حق حاکمیت، پایهٔ حقوق شهروندی است.

۹. مادهٔ ۹۹ «منشور» می گوید: «شهروندان حق دارند از امکانات لازم برای مشارکت در حیات فرهنگی خود و همراهی با دیگر شهروندان، از جمله در تأسیس تشکل ها، انجمن ها، برپایی آیین های دینی و قومی و آداب و رسوم فرهنگی، با رعایت قوانین، برخوردار باشند».

باور کردن و ترک باور کردن، حتی از حقوق انسان است. مقید کردن آن به «قوانین» ناقض این حق، آیا کاری جز بکار بردن زبان فریب است؟ بنابر «قوانینی» که رژیم ولایت مطلقه فقیه مقرر کرده است، مجازات ترک باور، مرگ است. آئین های دینی ناساگار با ولایت مطلقهٔ فقیه، حق حیات ندارند. حتی یک مرجع دینی، حق ندارد خلاف رأی «رهبر» فتوی بدهد.

پس، هرگاه قرار بر شناختن حق هر انسان، بر داشتن یا نداشتن باور باشد، باید بر این حق تصریح می شد، و بجای مقید کردنش به قید «قوانین»، قوانین ناقض این حق، ناقض حق و محکوم به الغاء، خوانده می شدند.

خوانندگان خود می توانند قیود مواد دیگر را شناسایی کنند و از خود بپرسند: تا کی زبان عامه پسند و عامه فریب، باید در ایران رسمیت و رواج داشته باشد؟

وضعیت سنجی یک صد و سیم: ایران در آتش فقرها می سوزد

۰۹ دی ۱۳۹۵ برابر ۲۹ دسامبر ۲۰۱۶

این روزها که روزهای سخت زمستان هستند، نوعی از انواع فقر خود را آشکارتر نشان می‌دهد: برکارتن خواب‌ها، در گور خواب‌ها افزوده می‌شوند. فروش دختران علنی‌تر انجام می‌گیرد. درباره این و آن درصد از جامعه که گرفتار فقر سیاه هستند، بحث می‌شود. در باره بی‌کاری رو به افزایش و آسیب‌های اجتماعی می‌نویسند و می‌گویند. اما از پویائی فقر و رابطه آن با پویائی نابرابری و رابطه این دو با پویائی خشونت و رابطه این سه با پویائی از رشد ماندن، سخنی بمیان نیست. از فقر معنوی ناشی از فقدان اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی باشد و به هر شهروند امکان دهد به زندگی خود معنی ببخشد، سخنی بمیان نیست:

* فقرها و پویائی فقر:

• دو تصویر، یکی تصویر زندگی اقلیتی که باد قدرت برایش ثروت می‌آورد و این ثروت را در تشخیص طلبی از راه مصرف بکار می‌برد و تصویر زنده به گوران، در کنار یکدیگر، فقر معنوی و فکری بی‌مانندی را نشان می‌دهند که بسا هیچ‌گاه به این شدت نبوده است. از عوامل عمده این فقر، همدم شدن ضدین در ایران امروز است. در ۲۷ دسامبر ۲۰۱۶، مجله ابسرواتور که مجله چپ فرانسه است، مصاحبه‌ای با ونسان دلکروا، (Vincent Delecroix) بعمل

آورده است. او نویسنده کتابی است به نام *Apocalypse du politique* که در سال جاری مسیحی انتشار یافته است. متفکر فرانسوی توضیح می‌دهد که در جامعه‌های غربی، دین با صفت مقدس، به معنای غیر قابل انتقاد دارد باز می‌گردد و این به معنای مرگ دموکراسی است. هم او توضیح می‌دهد که سه دین توحیدی، بدین‌خاطر که از سیاست تقدس‌زدایی می‌کنند و خواهان همدمی دین و سیاست به معنای مدیریت قدرت نیستند، عامل استقرار دموکراسی هستند. یادآور می‌شود که، بنابر شیعه، هر آن‌کس که دین و سیاست را درآمیزد، ملعون است. بلحاظ دینی، آیه‌الله خمینی ملعون است. بدین‌خاطر که او دست‌آویزی دینی تراشید. قصد او از دست‌آویز لاجرم ولایت فقیه است.

در حقیقت، زوجیت دین و سیاست، اولی با صفت «مقدس» یا غیر قابل نقد - که خلاصه می‌شود در «امام فرمود» - و دومی به معنای مدیریت قدرت، سبب فقر دینی شدید، سبب فقر معنوی شدید، سبب از میان برخاستن حقوق بمثابه راهبر فعالیت‌های حیاتی و تنظیم‌کننده رابطه‌ها گشته است. دینی که در ولایت مطلقه فقیه و «امام فرمود» ناچیز گشته و در آن، جز توجیه‌کننده‌های قدرت نمانده است، عقل‌های متصدیان «مدیریت قدرت» را به زندان مادیت خشن انداخته و آنها را از بی‌کران معنویت، بنابراین، از استقلال و آزادی خود، محروم کرده است. فقر بزرگ از یادبردن دین نافی قدرت و در برگیرنده حقوق و گشاینده بی‌کران معنویت بروی انسان است. هشدار به دین ستیزان! به سرنوشت دین ستیزی در روسیه و اروپای شرقی دوران «کمونیسم» بیاندیشید. در دین ستیزی در اروپای غربی تأمل کنید و ببینید که دین از میان نمی‌رود. بلکه از خود بیگانه می‌شود و به استخدام قدرت در می‌آید و سرانجام متفکران را بر آن می‌دارد که نسبت به خطر درآمیختن دین با صفت مقدس با سیاست بمعنای «مدیریت قدرت» هشدار بدهند و نقش دین بمثابه گشاینده بی‌کران معنویت را بستانند.

• فقر معنوی که توأم است با فقر دانش نزد اقلیت رانت خواری که باد قدرت ثروت را به حساب‌های آنها می‌ریزد، یکی از عوامل مصرف و رانت محور شدن اقتصاد ایران است. و این فقر، همان فقر مادی $\leftrightarrow$ معنوی است که سرزمین

ایران را بیابان کرده است. منظره ایران را منظره فقر همه‌گونه و همه جانبه کرده است. ایران را گرفتار مجموعه‌ای از پویائی‌ها کرده است:

– پویائی فقر فرآورده پویائی نابرابری است. چرا که مجموعه عواملی که در ایران استبداد زده هرم اجتماعی را پدید آورده‌اند، فاصله‌های سطح زندگی را از قاعده تا رأس هرم، پیوسته افزایش می‌دهند. بنابراین، فقر فزاینده ناشی از نابرابری فزاینده است.

– چونکه ثروت بزرگی که نزد اقلیت جمع می‌شود، در تولید بکار نمی‌افتد و در اقتصاد مصرف و رانت محور بکار می‌افتد، اقتصاد گرفتار ویرانی و خود ویران‌سازی می‌شود و، در ایران، شده است. بدین‌سان، پویائی خشونت که اگر نبود، ولایت مطلقه فقیه نیز نبود، در عین حال نابرابری و فقر را پدید می‌آورد و بنوبه خود از آنها پدید می‌آید. بدین‌سان، مجموعه عوامل پدیدآورنده استبداد که ایران را در موقعیت زیر سلطه نگاه داشته‌اند، این‌بار، همراه با پویائی‌های خشونت و نابرابری و فقر، پویائی از رشد ماندن شهروندان ایران را پدید می‌آورند.

• پویائی از رشد ماندن انسان و بیابان کردن طبیعت ایران خود عامل فقر ایران بلحاظ نیروهای محرکه می‌شود: وسعت بیکاری گویای تشدید فقر ایران بخاطر محروم شدن از انسان‌ها بمثابة نیروی محرکه نیروی محرکه ساز است. چون سرمایه‌گذاری‌ها بعمل نمی‌آیند و به جایی می‌روند که بیشترین رانت را عاید می‌کند، تولید و بکار افتادن سرمایه مولد نیز ناچیز می‌شود. دولت نیز نمی‌تواند این فقر را جبران کند زیرا هزینه‌های جاری تمام بودجه را می‌بلعد هنوز گرفتار پویائی کسر بودجه است. در حقیقت، این دولت است که گرفتار فقری بزرگ است که همه ساله بر ابعاد آن افزوده می‌شود.

– نیروی محرکه‌ای که اندیشه‌های راهنمای رشد انسان و عمران طبیعت است، خود در ستایش‌گران قدرت ناچیز شده‌اند. این تنها دین ناچیز شده در تجویزکننده ولایت مطلقه و اعمال قدرت (= زور) نیست که ضد رشد انسان و توجیه‌گر بزرگ و متمرکز شدن قدرت است، طرز فکرهای دیگری هم که این و یا آن بیان قدرت هستند، ضد رشد و منکر توانائی انسان و امید و شادی ذاتی حیات انسانند. چنان‌که گروهی به کنگره امریکا عریضه نگار می‌شوند که قرارداد

وین را تصویب بفرمائید و گروه دیگری به ترامپ عریضه می‌نویسند که رژیم ولایت فقیه را برانداز و دولت را از آن «دوستان امریکا» بگردان!

شدت یأس و ناامیدی و احساس حقارت و ناتوانی و کزکردگی و بی‌تفاوتی و اعتیادها که ویران‌گرترین آسیب‌های اجتماعی هستند، گویای انحطاط اندیشه‌های راهنما در ایران امروز هستند.

– نیروی‌های محرکه‌ای که دانش و فن هستند چون در رشد انسان و عمران طبیعت کاربرد ندارند و ایرانیان این دو را در زندگی روزمره و رشد خود و عمران طبیعت بکار نمی‌برند، کاربردی جز در بهره‌کشی از انسان و منابع موجود در طبیعت و خود طبیعت پیدا نمی‌کنند. لذا عامل از رشد ماندگی و فقر روزافزون می‌شوند.

– هرم اجتماعی پدید آورنده قدرت و فرآورده قدرت، تنها برای برپا نگاه داشتن خود، تمامی کارمایه‌ها را می‌بلعد: کارمایه‌ای که کار انسان است، چون در اقتصاد تولید محور بکار نمی‌افتد و با نیروهای محرکه دیگر در رشد انسان و عمران طبیعت بکار نمی‌افتد، زور می‌شود و در ویران‌گری بکار می‌افتد. آسیب‌های اجتماعی بخشی از فرآورده‌های از خود بیگانه شدن کار انسان‌ها در زور و بکار رفتن در برپا نگاه داشتن هرم اجتماعی و ممکن کردن پویائی‌های نابرابری و فقر و خشونت است؛

– کارمایه‌ای که نفت و گاز هستند خام صادر می‌شوند. ایران بنزین نیز وارد می‌کند. بخشی از تولید نفت و گاز که در ایران مصرف می‌شود، هم ثروتی است که از دست می‌رود و هم آلوده‌کننده محیط زیست است. بمثابه ماده خام در مجموعه بهم پیوسته‌ای از صنایع بکار نمی‌افتند (پتروشیمی‌ها مجموعه‌ای را بوجود نمی‌آورند)، بعنوان سوخت بکار می‌افتند. اما برای مصرف کردن کالاهائی که به کشور وارد می‌شوند. در حقیقت، نفت و گازی که صادر می‌شود، بخشی ناچیز از ارزشی که در اقتصادهای واردکننده ایجاد می‌کنند، بابت بها به کشور صادرکننده داده می‌شود. کشور صادرکننده‌ای که ایران باشد، این درآمد را بودجه دولت می‌کند و دولتش ارز می‌فروشد که سه عامل مهم در تعیین قیمت آن، یکی کسر بودجه است و دیگر نیاز بازار به ارز برای وارد کردن کالا و فرار

سرمایه از کشور. افزایش قیمت ارز که اینک هر دلار ۴۱۵۰ تومان شده است، اثر تعیین کننده در واردات و صادرات و افزایش قاچاق و فرار سرمایه‌ها دارد. واردات کالاها و خدمات از طریق رسمی و قاچاق بند از بند اقتصاد تولید محور می‌گسلد و عرصه تولید را تنگ و پهنای رانت‌خواری را می‌گسترده. - نیروی محرکه‌ای که مواد اولیه هستند هم صادر می‌شوند. بنابراین فقر پدید می‌آورند. این فقر تنها فقر ناشی از به ته کشیدن منابع کشور نیست. بلکه مجموعه‌ای از فقرها است: فقر کار هم بلحاظ کمیت و هم بلحاظ کیفیت. زیرا زمینه‌های کار با صدور این مواد از بین می‌روند و کار فکری (انواع ابداع‌ها و خلاقیت‌ها) و کار یدی (رشته‌های فراوانی که این مواد می‌توانند در آنها بکار افتند).

- آب و زمین و وجود انواع آب و هواها در ایران در اقتصاد رانت محور بکار می‌افتند و حاصل آن فقر طبیعت (بیابان شدن) و، در نتیجه، از رشد ماندگی شهروندان ایران است.

- نیروی محرکه‌ای که سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی... هستند را نیز نظام اجتماعی قدرت محور ناچیز می‌کند. آسیب‌های اجتماعی گویای این فقر بس ویران‌گر حیات اجتماعی مرام ایران هستند.

*** فقر ناشی جانشین حقوق شدن قدرت است:**

• بدین‌خاطر که قدرت بمثابه رابطه قوا و ترکیبی از زور و پول و دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه که در این رابطه بکار می‌افتد، محور نظام اجتماعی و برانگیزنده و هدف فعالیتها است، امکان و فرصت سوز، بنابراین، فقر آفرین است. از فقرها که می‌آفریند، یکی فقر حقوق و دیگری فقر وجدان اخلاقی و وجدان‌های دیگر است:

- هرگاه شهروندان حقوق خویش را می‌شناختند و به آن‌ها عمل می‌کردند، حکومت آن‌ها را با انتشار متنی که بدان «حقوق شهروندی» نام داده است، به سخره نمی‌گرفت. اگر حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها بودند، فقر همگانی و همه

جانبه حجاب ستر سانسور را نمی‌درید و این‌سان خود را به نمایش نمی‌گذاشت. مقام‌های حکومت ناگزیر نمی‌شدند نسبت به شدت فقرها هشدار نیز بدهند:

۱. تا ۳۰ سال دیگر ایران بیابان می‌شود و ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ایران باید مهاجرت کنند؛

۲. بنابر قول یکی ۱۲ و بنابر قول دیگری ۱۸ میلیون نفر از جمعیت ایران حاشیه نشین هستند؛

۳. بنابر قول یکی؛ یک سوم و بنابر قول دیگری نیمی از جمعیت ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛

۴. ۱۱ درصد جمعیت ایران گرفتار فقر مطلق هستند (مدیر کل دفتر فقرزدائی وزارت رفاه)؛

۵. سعید مدنی که جامعه شناس است، در بررسی خود از پدیده فقر می‌گوید: «افرادی که زیر این خط باشند، فقیر محسوب می‌شوند. در طول سال‌های گذشته و دهه شصت خط فقر نسبی روی دهک پنجم و ششم قرار داشت. یعنی ۵۰ درصد جامعه بالای خط فقر نسبی بودند و ۵۰ درصد جامعه پایین خط فقر نسبی. در دهه ۷۰ این خط فقر نسبی بین دهک ششم و هفتم قرار گرفت به این معنی که ۶۰ درصد جامعه زیر خط فقر بودند. در دهه هشتاد، خط فقر بین دهک هفتم و هشتم قرار گرفت. یعنی در دوره هشتاد به طور میانگین بین ۷۰ تا ۸۰ درصد افراد جامعه زیر خط فقر قرار داشتند، یعنی طبقه متوسط دائم در حال ریزش به زیر خط فقر است».

این واقعیت که هنرمندی چون اصغر فرهادی به روحانی نامه می‌نویسد و نسبت به فقر فزاینده به او هشدار می‌دهد، از بسیاری جهات گویا است: از این نظر که روحانیت حاکم با بازسازی استبداد، عامل این فقر است و بقیت روحانیت سکوت می‌کنند، گویا است. از نظر، فقر وجدان اخلاقی جامعه امروز گویا است. از لحاظ فقر وجدان علمی جامعه گویا است و از منظر فقر وجدان همگانی نیز گویا است. در حقیقت،

– چون حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها نیستند و قدرت تنظیم کننده رابطه‌ها است، نابرابری روز افزون می‌شود و قاعده هرم اجتماعی گرفتار فقر را بزرگ‌تر می‌کند.

اما کاربرد نداشتن حقوق، وجدان اخلاقی را که کارش سنجیدن پندارها و گفتارها و کردارها به حقوق است، از حقوق تهی و از قضاوت ناتوان می‌کند. این ناتوانی است که می‌گوید چرا جامعه ایران گرفتار فقر همگانی و همه جانبه است.

- وجدان علمی جامعه فقیر است و فقیرتر می‌شود هم بدین خاطر که علم در زندگی روزانه کاربرد ندارد مگر در مصرف آنها توسط کسانی که قدرت مالی برای مصرف کردن را دارند. و هم بدین خاطر که قشرهای وسیعی از مردم ایران علم و فن را در افزودن بر توانائی خویش بکار نمی‌برند. و هم بدین خاطر که بکار زندانی کردن این قشرها در پندارهایی می‌شوند که سبب بریدن از واقعیت و بی‌عمل شدن است.

- در نتیجه، وجدان همگانی جامعه فقیر می‌شود هم بدین خاطر این وجدان از سه وجدان اخلاقی و علمی و تاریخی تغذیه می‌شود و هم بدین خاطر که پویائی‌های فقر و نابرابری و خشونت پیوندها را در سطح جامعه ملی می‌گسلند؛

- نابرابری میان ایران با کشورهای دیگر بهمان نسبت که افزایش می‌یابد، دو کار انجام می‌دهد:

۱. فقیرتر شدن مردم کشور در مقایسه با کشورهای که غنی‌تر می‌شوند. و
۲. بزرگ‌تر شدن فاصله میان زندگی واقعی که گرفتار پویائی‌های فقر و نابرابری و خشونت است و زندگی ممکن و در دسترس. آن فقری که برانگیزنده جامعه‌ها به انقلاب می‌شود، نه فقرهای پیشین که این فقر است که دائم فاصله زندگی موجود از زندگی ممکن را بیشتر می‌کند. برانگیزنده‌ای که همراه با دیگر برانگیزنده‌ها جامعه‌ها را به انقلاب بر می‌انگیزند، این برانگیزنده است. کرین برنتون (صاحب کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب) که اشتراکات چهار انقلاب (انگلستان و امریکا و فرانسه و روسیه) را مطالعه کرده است، این عامل را در هر چهار انقلاب یافته است. در انقلاب ایران نیز این انگیزه در شمار انگیزه‌های مهم بشمار بود.

بدین خاطر است که رژیم ولایت مطلقه فقیه این فقر توأم با نابرابری را گرفتار انواع سانسورها کرده است. در این سانسور، حاشیه نشین‌های رژیم نیز شرکت دارند:

- این که ایران در مقایسه با افغانستان و عراق در وضعیت بهتری است، یکی از سانسورها است؛

- هرگاه مردم ایران روی به جنبش آورند گرفتار وضعیت سوریه و ... می‌شوند، سانسوری دیگر است؛

- همه جا آسمان همین رنگ است و وضعیت غرب خراب است (تبلیغات دستگاه ولایت مطلقه فقیه در خراب نشان دادن وضعیت غرب) سانسور سومی است؛

- انقلاب خشونت است و وضعیت امروز ایران حاصل انقلاب است، دروغ و سانسور چهارمی است؛

- رژیم اصلاح‌پذیر است و راه‌کاری جز اصلاح آن نیز وجود ندارد، سانسور پنجمی است؛

- سرنوشت ملت ایران همین است و این ملت توانائی تغییر دادن آن را ندارد؛ سانسور ششمی است؛

- سرنوشت ایرانیان تقدیر خداوند است، سانسور هفتمی است که دین سالاران بکار می‌برند؛

- برهم افزودن خرافه‌ها و تبلیغ گسترده آنها، سانسور هشتمی است که ملاتاریا بکار می‌برد.

و حقیقت این است که وقتی سطح زندگی مردمی، بسیار پائین‌تر از سطح امکانات آن مردم است، نظام اجتماعی سیاسی است که باید تغییر کند. اندیشه راهنما است که باید تغییر کند. آن واقعیتی که سانسورهای بالا برای پوشاندن آن از دید مردم است، این واقعیت است. مردمی که بخواهند پویائی‌های نابرابری و فقر و خشونت و از رشد ماندگی را با پویائی انقلاب، جانشین کنند، بخصوص وقتی مرحله اساسی این انقلاب را به انجام رسانده‌اند، وضعیت و موقعیت خویش است که باید شناسائی

کنند. نیروهای محرکه را بجای زور، با حقوق است که باید ترکیب کنند. ناتوانی و یأس و غم دروغین را که قدرت القاء می کند، با توانائی و امید و شادی است که باید جانشین کنند. روش تسلیم پذیری است که باید رها کنند و روش جدا کردن نیروهای سرکوب که تخریب می شوند و تخریب می کنند از جباران است که باید در پیش بگیرند. در یک کلام، خود را از تغییر کردن و تغییر دادن ناتوان انگاشتن است که باید با خویشتن را توانا به تغییر کردن و تغییر دادن است جانشین کنند. وگرنه پویائی های چهارگانه، در آتش خود، حیات ملی و طبیعت را خواهند سوزاند.

وضعیت سنجی یک صد و سی و یکم:

وقتی خلاء اندیشه را زور ویران گر می کند، چه باید

کرد؟:

۱۶ دی ۱۳۹۵ برابر ۵ ژانویه ۲۰۱۷

* خلاء اندیشه در غرب:

آلن تورن جامعه شناس سرشناس فرانسوی، در کتاب جدید خود که زیر عنوان «Le nouveau siècle politique» (قرن نو سیاسی) انتشار داده است، جای جای از بحران اندیشه سخن می گوید. او می گوید: در غرب، ما در خلاء اندیشه بسر می بریم و گرفتار مسائلی هستیم که چپ و راست و ایدئولوژی هاشان توانا به حل آنها نیستند.

در حقیقت، متفکران غرب می پنداشتند نظام «پیشرفته» غرب مسائلی را که ایجاد می کند، خود نیز حل می کند. غافل از این که مسئله ساز، توانا به حل مسئله نمی شود. مسئله ها برهم افزوده می شوند و انبوه می گردند و کلافی سردرگم می شوند. واقعیت دومی را نیز اندر نمی یافتند و آن این که خلاء را همواره قدرت (= زور) پر می کند. تولیدکنندگان این و آن بیان قدرت چگونه می توانستند از این واقعیت، با همه وضوح، سر در آورند؟ آیا خمینی توانست بفهمد که ولایت مطلقه فقیه مرامی است که خلاء حقوق را پدید می آورد و این خلاء را زور ویرانی و فساد گستر پر می کند؟ نه. او نه تنها نتوانست این واقعیت عیان را دریابد، بلکه گوش به هشدارها بست و تا توانست خلاء را با زور پر کرد. او و آنها که نتوانستند رابطه اندیشه راهنما و قدرت را دریابند، در نیافتند که قدرت

مرام توجیه کننده خود را نیز خالی و پوک می کند. با این که وقتی می گفت ولی امر می تواند احکام دین را موقتاً تعطیل کند و مجمع تشخیص مصلحت ایجاد می کرد، می بایست می دانست که پا به پای همگانی تر شدن کاربرد زور و خشونت، دین هم میان تهی می شود. اما بنده قدرت شد و به جای خشونت زدائی، خشونت گرائی را رویه کرد. پیش از او، شرق و غرب اروپا و امریکا خالی شدن مرام توسط قدرت را تجربه کرده بودند و از این تجربه درس نگرفته بودند. اینک، شرق و غرب، فرومانده در بن بست اندیشه راهنما، قدرت فراگیری را که سرمایه داری است نمی بینند، قربانیان آن را در سرتاسر جهان، مقصر می شمارند و از زمین و آسمان آتش هستی سوز بر آنها می بارند:

• در خاورمیانه و آسیا و شمال افریقا، یک چند از عنوان های خبرهای ۱۵ دی ۱۳۹۵:

- آتش بس سوریه باز هم شکست؛
- القاعده آب را بر روی ۵ میلیون از مردم سوریه بست؛
- ترکیه می گوید ۱۸ تن از افراد داعش را در منطقه الباب سوریه کشته است؛
- حمله هوایی به مواضع النصره در شمال سوریه موجب کشته شدن ۳۰ عضو آن شد؛
- در عراق، ۲۸۴ تن کشته شدند؛
- در سال ۲۰۱۶، حدود ۶۸۷۸ تن، در عراق، کشته شده اند؛
- شرق و غرب لیبی در جنگ با یکدیگرند؛
- در موصل جنگ بشدت ادامه دارد؛
- در ایران، اعتصاب غذای زندانیان همراه است با جنبشهای اعتراضی کارگران؛
- در شرق و غرب و شمال و جنوب ایران، بیشترین خبرها در باره فقر و خشونت هستند؛
- در یمن، داس اجل جنگ، مردم این کشور، بخصوص کودکان را درو می کند؛
- در برمانی، هزاران مسلمان از بیم سبعیت باورنکردنی ارتش این کشور می گریزند.

• در اروپا و امریکا، یکچند از عنوان‌های خبر در ۴ ژانویه ۲۰۱۷ (۱۵ دی ۱۳۹۵):

– امریکا ۱۵ سال است که در جنگ است: در عراق، در افغانستان و در سوریه و لیبی و سومالی و...؛

– در یک زندان برزیل حمام خون ایجاد شد و ۵۶ تن کشته شدند؛

– نزدیک به ۲۰۰۰ فرانسوی به داعش پیوسته‌اند و جوانان بسیاری در آرزوی پیوستن به داعش هستند؛

– بعد از انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری، در امریکا و اروپا، تمایل نژادپرستانه آشکارا اظهار می‌شود. پناهندگان، حتی پناهندگان سوری مسیحی، قربانیان نخست تظاهرات به نژاد پرستی هستند؛

– در محل نگهداری پناهندگان در ایتالیا، پناهندگان سر به شورش برداشتند؛

– چاپ ششم کتاب «نبرد من» اثر هیتلر انتشار پیدا کرد. در امریکا و اروپا تبلیغات گرایش راست افراطی، بسی گسترده شده‌است؛

– بعد از هیلاری کلینتون، اینک نوبت مرکل است. پوتین وارد کارزار انتخاباتی آلمان، برضد مرکل شده‌است؛

– در برزیل و ونزوئلا و هائیتی، برای قشرهای وسیع بی‌چیزان، زندگی طاقت فرسا می‌شود؛

– جنایت سازمان یافته امریکای لاتین را تهدید می‌کند؛

– کنگره جدید امریکا به جان برنامه‌های اجتماعی افتاده‌است. تقصیر کسری‌ها با فقیرترین قشرهای جامعه است!

– ۳۷ امر واقع درباره بی‌رحمی اقتصاد امریکا با محروم‌ترین قشرهای جامعه امریکائی؛

– در سال ۲۰۱۶، دویست ثروتمند طراز اول جهان با افزودن ۲۳۷ میلیارد دلار بر ثروت خود، میزان آن‌را به ۴/۴ تریلیون رساندند؛

– در سال ۲۰۱۶، نابرابری در بهداشت و درمان، در داخل کشورهای جهان و میان کشورهای جهان، بیشتر شده‌است؛

- شدت آلودگی محیط زیست و آب شدن برف‌های قطبی و کمبود آب، بر نگرانی‌ها افزوده‌است. بخصوص که روز آغاز زمامداری ترامپ نزدیک می‌شود و او گفته‌است توافقنامه کشورها برای محیط زیست در نشست پاریس را نخواهد پذیرفت.

روشن است که این عنوان‌ها تمامی عنوان‌های گویای ویران‌گری‌ها و مرگ‌آوریهای قدرت (بمثابه رابطه و ترکیبی از زور و نیروهای محرکه که در رابطه بکار می‌رود) نیستند. اما بقدرکافی گویای خلاء اندیشه در ۵ قاره روی زمین هستند. گویای فراگیر شدن خشونت هستند. گویای برف انبار شدن مسئله‌های حل نشده هستند. گویای بی‌محل شدن حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی هر جامعه (جای خود را به منافع مسلط‌ها داده‌اند و «منافع ملی» نام گرفته‌اند) و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی هستند.

* چاره کار چیست؟:

پاسخ را با نقد نظر آلن تورن بازیابیم: آلن تورن راه‌کار را عبارت می‌داند از

۱. هراسان کرامت و «حقوق بنیادی انسان» خویش را بشناسد و همگان این حقوق را بیاموزند و بکاربرند و رعایت کنند. صاحب کتاب شرح می‌دهد که حقوق انسان نخست صفت طبیعی و بعد صفت سیاسی و در جامعه صنعتی، صفت فردی و اقتصادی جست و مورد نقد مارکس و مارکسیست‌ها شد. نوسازی اقتصادی، در جریان بسط به کشورهای در راه رشد، توان از حقوق انسان ستاند. او پیشنهاد می‌کند که زمان آن رسیده‌است که طبیعت اخلاقی حقوق انسان را بازشناسیم.

۲. خلاء احزاب سیاسی ناکارآمد را جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم، خود پر کند.

راه‌کار او، به راه‌کار بنی‌صدر، در صورت و مقداری هم در محتوی، نزدیک است. اما رابطه‌ای که آکن تورن میان حقوق انسان با قدرت برقرار می‌کند، راه‌کار اول او را ناکارآمد می‌کند. توضیح این‌که بنابر نظر آکن تورن (صفحه ۵۳ کتاب) مشروعیت قدرت نه از وظایف اجتماعی که از حقوق بنیادی همه انسانها باید نشأت بگیرد. بدین‌سان، ماندن در قید ثنویت، او را از مشاهده این واقعیت بازداشته‌است که قدرت وسیله حقوق انسان نمی‌شود. بلکه حقوق را وسیله خود می‌کند. خمینی نیز مدعی شد دولت دینی بنا می‌نهد. اسلام دین حق است و دولت باید وسیله اجرای آن باشد و مشروعیت خود را نیز از آن اخذ کند. در عمل، دولتی بنا کرد که دین را دولتی، یعنی وسیله قدرت گرداند و قدرت آن‌را میان تهی کرد. قدرت همین کار را به حقوق انسان می‌کند. چنان‌که، در غرب، کرده‌است. صاحب کتاب می‌گوید حقوق انسان بی‌اعتبار شده‌اند اما نمی‌گویند قدرت، آن‌ها را میان تهی کرده‌است.

و اگر مراد از قدرت آکن تورن، در این‌جا، دولت حقوق‌مدار باشد و می‌خواهد بگوید چنین دولتی مشروعیت خویش را از وظایف خود اخذ نمی‌کند، بلکه از حقوق بنیادی انسان اخذ می‌کند، راه‌کارش وقتی می‌تواند به از خود بیگانه و میان تهی شدن حقوق بنیادی انسان نیانجامد که

- حق تعریفی پیدا کند به ویژگی‌هایش تا که نه بن‌مایه آن قدرت باشد و نه قدرت، حامی آن انگاشته گردد؛

- صفت بنیادی بخشیدن حقوق را شفاف نمی‌کند. مبهم نیز می‌کند. چرا که دوگانگی میان انسان و حقوق او، انسان در اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت را عامل از خود بیگانه کردن حقوق می‌کند.

- حقوق انسان ذاتی حیات او هستند. همان‌سان که هر ذی‌حیاتی، حقوقی دارد که حیاتش بستگی به عمل به آن حقوق دارد. هرگاه این حقوق را بنیادی بخوانیم، ناگزیر می‌شویم آن‌ها را جدای از انسان و انسان را خالق آن‌ها بشماریم. کاری که آکن تورن کرده‌است. حال اگر عقول قدرتمدار هرآنچه را پسند قدرت است، حق بنامند و وجدان اخلاقی آن‌ها پندار و گفتار و کردارشان را به قدرت بسنجد، جریان کنونی خود و یکدیگر تخریبی شدت و شتاب نمی‌گیرد؟ آیا

ممکن است حقوق انسان جهان شمول بگردند؟ نه. چرا که به تعداد انسان‌ها حقوق پیدا می‌شوند و همه ترجمان قدرت. نقد نظر او، ما را به حقوق ذاتی حیات رهنمون می‌شود که همه مکانی و همه زمانی هستند.

• حقوق انسان همان حقوق شهروندی نیستند. حقوق شهروندی حقوقی هستند که هر عضو جامعه، بمنزله عضو از آنها برخوردار است؛

• حقوق ملی ذاتی حیات هر جامعه‌ای هستند؛

• حقوق طبیعت نیز ذاتی حیات طبیعت هستند. و

• هر جامعه‌ای بعنوان عضو جامعه جهانی از حقوق برخوردار است.

این ۵ دسته حقوق را نه می‌توان در «حقوق بنیادی» انسان خلاصه کرد و نه با یکدیگر تعارض دارند. یکدیگر را نیز ایجاب می‌کنند. از این‌رو، قانون اساسی جامعه‌ای که، در آن، دولت مشروعیت خویش را از حقوق اخذ می‌کند، باید هر ۵ دسته حقوق را در بر بگیرد. این حقوق، در زبانی شفاف و دقیق و بی‌نیاز از تعبیر و تفسیر، هریک در اصلی از اصول قانون اساسی، باید تعریف شوند.

دولتی که بدین‌سان در خدمت برخورداری شهروندان از هر ۵ دسته حقوق قرار می‌گیرد، جانشین هر انسان در عمل به حقوق ذاتی حیات نمی‌شود. جانشین او در عمل به حقوق شهروندی نیز نمی‌شود. سازمان مردم سالار دولت بر وفق چنین قانون اساسی‌ای، محل عمل آن را جلوگیری از برقرار شدن رابطه مسلط - زیر سلطه در جامعه می‌گرداند. به ترتیبی که هر شهروند بیشترین امکان را در برخورداری از حقوق خویش و بکار انداختن مجموعه استعدادها و فضل‌هایش در رشد خود و عمران طبیعت، پیدا کند.

برای توفیق در این وظیفه اساسی، دولت قواعد خشونت زدائی و نیز اصول راهنمای قوه قضائی و اصولی که قوای دیگر باید از آنها پیروی کنند، به اجرا می‌گذارد. این اصول و قواعد نیز در قانون اساسی درج می‌شوند.

انقلاب ایران، انقلابی که، در آن، گل برگلوله پیروز شد، امکان آن‌را فراهم آورد که نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر بگردد و شهروندان ایران از استبداد بیاسایند و خودانگیختگی خویش را بازیابند و رشد کنند. خمینی و دستیاران او

کودتا کردند. با وجود این، بدین خاطر که دین سالاران استبداد را بازسازی کردند، نه چرخ انقلاب متوقف می‌شود و نه باید از راه‌کاری چشم پوشید که پیش از آنکه متفکران غرب چاره را در آن ببینند، در ایران جسته آمد. رئیس جمهوری که به جرم باور به حقوق انسان و دموکراسی و مخالفت با ولایت فقیه و ستون‌پایه‌های قدرت، «عزل» شد و همکاران او که این جرم را داشتند، بر همان راست راه می‌روند. ایستاده‌اند و امیدوار ایستاده‌اند که این راه‌کار نخست در ایران به عمل درآید.

وضعیت سنجی یک صد سی و دوم:

کارنامه هاشمی رفسنجانی و اثر مرگ او بر موقعیت

خامنه‌ای:

۲۳ دی ۱۳۹۵ برابر ۱۲ ژانویه ۲۰۱۷

هر نسلی، بیشتر از نسل پیش از خود، نیاز به وجدان تاریخی دارد. زیرا او نیاز دارد که راه رشد انسان و آبادانی طبیعت را از بیراهه بزرگ و متمرکز شدن قدرت، بنابراین، ویران شدن طبیعت و ناتوان شدن انسان از رشد باز شناسد. انقلابی با شرکت جمهور مردم ایران روی داد و در آن، گل بر گلوله پیروز شد. هدف آن انقلاب، استقلال و آزادی و ولایت جمهور مردم بود. باوجود این، استبدادی زیر عنوان «ولایت مطلقه فقیه» بازسازی شد. هاشمی رفسنجانی دستیار اول خمینی در باز سازی این استبداد بود. وضعیت طبیعت ایران امروز که دستخوش بیابان شدن است و وضعیت اقتصاد ایران و وضعیت جامعه گرفتار فقر و خشونت و نابرابری و از رشد ماندگی است، فرآورده این استبداد است. از این رو، وضعیت سنجی را در دو قسمت انجام می‌دهیم: کارنامه هاشمی رفسنجانی که در واقع کارنامه گروهی است که او، در آن، همواره نقش دوم را داشته‌است زیرا نقش اول خاص «رهبر» بوده‌است و اثر مرگ او بر موقعیت خامنه‌ای و بسا رژیم ولایت مطلقه فقیه:

*** کارنامه هاشمی رفسنجانی در گروهی که، در آن، او نقش دوم را می‌داشت:**

• در قلمرو سیاست داخلی:

۱. باوجود مخالفت با گروگانگیری، استفاده از گروگانها برای سنگین کردن فضای سیاسی و قبولاندن اصل ولایت فقیه؛

۲. طرح انحلال ارتش با دست‌آویز کردن کودتای نوژه، این طرح را رهبران حزب جمهوری اسلامی تهیه کرده بودند که بهشتی و او تأثیر گذارترین آنها بودند؛

۳. پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری اول، اجازه تقلب در انتخابات مجلس را از خمینی گرفتن و تشکیل مجلسی با اکثریتی از نمایندگان قلابی. این واقعیت که نامزد حزب جمهوری اسلامی که چند حزب و گروه دیگر هم بدو پیوسته بودند، ۴ درصد رأی آورد و حزب جمهوری به تنهایی، صاحب اکثریت مجلس شد، سندی قطعی بر وقوع تقلب در انتخابات مجلس اول است. بنابر گزارش‌های هیأت‌های بازرسی، ۷۰ درصد آن انتخابات تقلبی بود؛

۴. اجرای طرح کودتای خزنده برضد تجربه مردم سالاری و تبدیل مجلس به «دادگاهی حسب الامر» (بنابر عبور از بحران، خمینی به هاشمی رفسنجانی دستور داده بود زودتر کار بنی‌صدر را تمام کنید) که، در آن، هاشمی رفسنجانی رئیس و خامنه‌ای یکی از ادعانامه‌خوان‌ها بود. در آن «دادگاه حسب الامر»، بنی‌صدر، رئیس جمهوری، مرتکب «جرائم» زیر شناخته و محکوم شد:

۴/۱. جانبداری از دموکراسی؛

۴/۲. جانبداری از حقوق بشر؛

۴/۳. مخالفت با ولایت فقیه؛

- ۴/۴. مخالفت با «نهادهای انقلاب» (سپاه و دادگاه انقلاب و کمیته‌ها و...);
- ۴/۵. مخالفت با قرارداد الجزایر بر سر گروگانها؛
- ۴/۶. مخالفت با احکام «قضات شرع» و حدود و تعزیرها؛
- ۴/۷. مخالفت با «انتصابات امام» (مقصود نصب بهشتی و موسوی اردبیلی به ریاست و دادستانی دیوان کشور بر خلاف قانون اساسی)؛
- ۴/۸. مخالفت با تبلیغ برای خمینی؛
- ۴/۹. مخالفت با اسلام فقهاتی؛
- ۴/۱۰. موافقت با ملی گرایی و طرفداری از مصدق یعنی همان دو اصل استقلال و آزادی؛
- ۴/۱۱. مخالفت با گروگان‌گیری.
- ۴/۱۲. مخالفت با ادامه جنگ.

این «جرائم» در صورت جلسات مجلس اول ضبط و سندی پایدار و بس گویا بر نقش ضد استقلال و آزادی و حقوق انسان و حقوق شهروندی ایرانیان کودتاچیان آن روز است که تا امروز بر ایران حاکم هستند. هاشمی رفسنجانی، تا مرگ، از هیچ‌یک از ۱۲ مورد بالا، تبری نجست. تنها در مورد سپاه گفت: ایران را می‌خورد و سیر نمی‌شود.

۵. ادامه جنگی که با قبول پیشنهاد غیر متعهدها، در خرداد ۶۰، با دادن غرامت به ایران، می‌توانست پایان یابد. یکی از هدفهای کودتا، ادامه جنگی بود که به قول آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر، ادامه آن در سود انگلستان و غرب بود. مصاحبه هاشمی رفسنجانی با مجله الموقف العربی، در اسفند ۱۳۶۰، سندی قطعی است بر این واقعیت که جنگ در حال پایان، آن‌هم با پرداخت غرامت به ایران، ادامه یافته‌و او از عوامل ادامه آن بوده‌است. نوشتنندن جام زهر شکست در جنگ، به خمینی، نیز کار او بود؛

۶. تبدیل مجلس و حکومت به آلت فعل خمینی و زمینه سازی برای استقرار ولایت مطلقه فقیه. خود او گفته‌است: امام از اول ولایت مطلقه فقیه را اعمال می‌کرد و ما آن‌را وارد قانون اساسی کردیم. در روزهای پیش از مرگ خمینی،

فرمان تشکیل کمیته بازنگری در قانون اساسی از سوی او صادر شد. برابر قانون اساسی او اختیار تشکیل چنین کمیته‌ای را نداشت. نقض قانون اساسی به کنار، معلوم نیز نشد که آیا خمینی حواس خویش را داشته‌است یا خیر؛

۷. گستردن بساط شکنجه و آراستن میدان‌های اعدام. در سال ۱۳۶۰، به دنبال کودتا، تا توانستند اعدام کردند. از آنها، اسامی ۲۰۰۰ نفر که مطبوعات رژیم منتشر کردند، در فهرستی جمع و انتشار یافتند. هاشمی رفسنجانی در عبور از بحران (یادداشت ۴ مهر ۱۳۶۰ صفحه ۳۰۲) می‌گوید: در جلسه‌ای که، در آن، تنها موسوی اردبیلی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی و مهدوی کنی، حضور داشته‌اند، مهدوی کنی پیشنهاد می‌کند به اعدام‌ها پایان داده شود و آن جمع با این پیشنهاد مخالفت می‌کند. و

۸. توقیف مطبوعات آزاد که بنابر «عبور از بحران»، بهشتی بنام دادستان انقلاب و به جای او، انجام داده بود. هاشمی رفسنجانی می‌نویسد: «قرار شد کوتاه نیائیم». این اختناق همچنان ادامه یافت. ولو در دوره‌هایی تا خط قرمز، «آزادی داده شد». اما سرانجام، به دستور خامنه‌ای توسط سعید مرتضوی، مطبوعات «فله‌ای» توقیف شدند.

۹. حذف بدیل در درون و بیرون رژیم از راه سرکوب خونین. بعد از کودتای خرداد ۶۰، او به مهندس بازرگان و دکتر یزدی گفته بود: ما اشتباه شاه را تکرار نمی‌کنیم. این رویه را در دوران ریاست جمهوری خود و «رهبری» خامنه‌ای ادامه داد: دستگیری کسانی که نامه ۹۰ امضائی را امضاء کرده بودند، یکی از موارد حذف بدیل است.

۱۰. جعل نامه و قول برای «رهبر» کردن خامنه‌ای: نامه از سوی خمینی به مشگینی، رئیس وقت مجلس خبرگان و این جمله از زبان خمینی: «شما آقای خامنه‌ای را دارید».

۱۱. جنایت‌های سیاسی که شهیدان، فروهرها و شماری از نویسندگان، قربانیان آن شدند و رژیم ولایت فقیه به آنها «قتلهای زنجیره‌ای» نام داد و پیش از آن، قتل فجیع شهیدان دکتر سامی و آیه‌الله لاهوتی، با این‌که پدر دو داماد هاشمی رفسنجانی بود. و انداختن اتوبوس حامل نویسندگان به دره که ناکام ماند. شماری از این جنایت‌ها در حکومت خاتمی و به دستور خامنه‌ای رخ دادند. اما این هاشمی رفسنجانی بود که «اصلاح طلبان» آن روز او را عالی جناب سرخ پوش خواندند و این او بود که گفت فتیله‌ها را پائین بکشید.

۱۲. دولتها، بخصوص دولتهای استبدادی ترور می‌کنند اما در رژیم ولایت مطلقه فقیه بود که دولت تروریست گشت. بدین توضیح که گروه‌های ترور از طریق سازمانهای دولتی مأموریت خود را انجام می‌دادند. فهرست ترورشدگان ۴۷۰ نام - همه ترورهای داخل کشور قابل شناسائی نبودند - را در بردارد. دادگاه میکونوس در مورد یکی از این ترورها برپا شد و سران رژیم (خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) را آمر ترورها شناخت.

۱۳. به استخدام دولت استبدادی درآوردن دین و میان تهی کردن «دین دولتی». آیه‌الله منتظری گفته‌است: دولت دینی می‌خواستیم دین دولتی ساختند. بدیهی است او غافل بود که دولت دینی ناممکن است. زیرا دولت - وقتی استبدادی است بیشتر - قدرت است و قدرت به خدمت دین و هیچ مرامی در نمی‌آید دین و یا مرام را وسیله توجیه خود می‌کند درحالی که آن را میان تهی نیز می‌کند.

۱۴. کشتارها با هدف راندن قطعی مردم کشور بمثابه شهروند برخوردار از حق تصمیم از صحنه سیاسی: کشتار ۳۰ خرداد ۶۰ و کشتارهای مشهد و اسلام شهر و قزوین.

• محور کردن قدرت خارجی و سازش‌های پنهانی اکتبر سورپرایز و ایران گیت‌ها و استفاده از آن در سیاست داخلی:

۱۵. خمینی گروگانگیری را که طرحی امریکائی بود و در ایران اجرا شد، انقلاب دوم بزرگ‌تر از انقلاب اول خواند و امریکا را شیطان بزرگ نامید و این شیطان را محور سیاست داخلی و خارجی گرداند. بدین‌خاطر که تعهد خویش با ولایت جمهور مردم را شکست و بنابر انکار حقوق شهروندی ایرانیان گذاشت که حق حاکمیت پایه آنها را تشکیل می‌دهد، بعنوان دولت تک پایه، نیاز به پایه خارجی برای برسرپا ماندن یافت. این شد که از گروگانگیری بدین سو، تمامی حذف کردن‌های جنایتکارانه و سبانه را با متهم کردن شونندگان به رابطه داشتن با و یا تحریک شدن بوسیله «شیطان بزرگ»، توجیه کرد. در این تبهکاری، دستیار اول او، هاشمی رفسنجانی بود؛

۱۶. معامله پنهانی بر سر گروگانها با گروه ریگان و بوش، با هدف به تأخیر انداختن آزادی گروگانهای امریکائی تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا که افتضاح «اکتبر سورپرایز» نام گرفت. بهشتی گفت: باید از گروگانها مثل آتو برضد بنی‌صدر و کارتر استفاده کرد و خود او و هاشمی رفسنجانی با اطلاع و تصویب خمینی، معامله پنهانی را انجام دادند. این معامله، معامله دومی را در پی آورد که افتضاح ایران گیت نام گرفت. هم‌اکنون ایران گیتی‌ها بر کشور حاکم هستند.

۱۷. دست‌آویز کردن فاش کردن ایران گیت و کشتار زندانیان در پایان جنگ ۸ ساله، برای کودتائی دیگر که برکناری منتظری از قائم‌مقامی رهبر و تصفیه همه کسانی را به دنبال آورد که با حکومت ایران گیتی‌ها بر ایران مخالف بودند.

۱۸. ایجاد بحران‌های بزرگ و کوچک داخلی و خارجی - خاتمی می‌گفت در هر ۹ روز، مخالفان او در رژیم، یک بحران برای او می‌ساختند - برای توجیه

بنای استبداد از راه سرکوبگری. بحران کنونی که بحران جنگ‌های نظامی و اقتصادی و تروریستی و مذهبی و تبلیغاتی و دیپلماتیک است، چهارمین بحران بزرگ، به دنبال سه بحران گروگانگیری که تحریم اقتصادی ببار آورد و جنگ ۸ ساله و بحران اتمی است که مردم ایران را گرفتار شدیدترین تحریم‌ها گرداند؛

از این چهار بحران، در سه بحران نخستین، هاشمی رفسنجانی در میان صاحب نقش‌های ردیف اول بود. و

● جهت دادن به اقتصاد مصرف و رانت محور بسیار پرفساد:

۱۹. اجرای طرح صندوق بین‌المللی پول که به اقتصادهای مقروض تحمیل کرد می‌کرد. این طرح دو قسمت می‌داشت: قسمتی که تدابیر اقتصادی نئولیبرال را در بر می‌گرفت و قسمت دیگری که تدابیری را، با هدف مردم سالار کردن دولت و جامعه، شامل می‌شد. حکومت خامنه‌ای/هاشمی رفسنجانی، با این دعوی که «مدل چینی» بهتر پاسخ می‌دهد، به جای عمل به مدل چینی، طرح صندوق را، بدون قسمت مربوط به استقرار دموکراسی، اجرا کردند. نتیجه مصرف و رانت محور شدن اقتصاد با تکیه بر قرضه بزرگ خارجی شد؛

۲۰. اقتصاد مصرف و رانت محور تکیه را بر صادرات نفت و گاز و هر فرآورده دیگری که قابل صدور باشد و وارد کردن کالاها و خدمات، متکی شد. بنابراین، بیش از پیش فقیر و وابسته گذاشت. همین فقر و وابستگی اقتصاد، در حکومت احمدی نژاد، تشدید شد و تحریم‌های خارجی را کمر شکن کرد. بزرگ شدن حجم نقدینه و تب تورم ضامن این وابستگی روزافزون و ایجاد کننده فرصت‌های بزرگ برای رانت خواری و دیگر انواع فسادهای بزرگ گشت؛

۲۱. چون جنگ تمام شد، ایران گیتی‌ها که به ریگان پیام داده بودند در صورت حمایت امریکا از دولت آنها حاضر به کشتن خمینی نیز هستند، چاره را، به قول

خودشان، «بستن پاسدارها به آخر» دانستند. این شد که در کنار مافیاهای «ستی»، مافیاهای نظامی - مالی نیز شکل گرفتند. تأسیس مافیاها و بزرگ شدن آنها، گرچه از «دوران طلائی امام» آغاز شده بود - در آن دوره بود که ۱۰۵ میلیارد دلار گم شد! - ، اما در دوران خامنه‌ای/هاشمی رفسنجانی بود که مافیاها مثل کرم هفواد بزرگ و بزرگ‌تر شدند. در خود رژیم، هاشمی رفسنجانی پدرخوانده نام گرفت. مافیاهای نظامی - مالی بزرگ شدند و سپاه نیز تا که امروز، سپاه یک حزب سیاسی مسلح گشته و بر بخش بزرگی از اقتصاد کشور مسلط است؛

۲۲. غیر از شرکتهای وابسته به سپاه و نیروهای انتظامی و بسیج، با استفاده از «بنادر آزاد» و پیشه کردن قاچاق، انواع مافیاها از مافیاهای نفت تا مافیای اشیای باستانی و از آن تا مافیاهای شکر و دیگر مواد خوراکی و از این مافیاها تا مافیاهای مواد مخدر و از این مافیاها تا مافیای ارز، شکل گرفتند. «آقازاده‌ها» و در مواردی «روحانیان بلند پایه»، به اتفاق سرداران سپاه، گردانندگان این مافیاها هستند.

۲۳. بیابان شدن سرزمین ایران، بخاطر «سازندگی» بدون حساب و کتاب و بر محور کسب حداکثر رانت، حاصل اقتصاد نئولیبرال زیرسلطه است. در معرض خشک شدن قرارگرفتن دریاچه ارومیه و تالاب‌ها و پائین رفتن سطح آبهای زیر زمینی، فرآورده «توسعه بخش کشاورزی» هستند که در «دوران سازندگی» آغاز گرفت. آب نیز مافیا پیدا کرد و این مافیا بقصد پرکردن جیب‌های خود، وضعیت آب و زمین را تا بدین حد وخیم کرده است.

۲۴. تبدیل کردن دروغ به زبان رسمی «نظام جمهوری اسلامی» ایران و تبدیل کردن ایران به شوره زار اخلاق و چرکین کردن وجدان اخلاقی ایرانیان، بسا ویران‌گرترین جنایت سران رژیم در حق مردم ایران است.

موارد بیست و چهار گانه تمامی موارد فسادها و خیانت‌ها و جنایت‌ها نیستند. اما مستندترین و قطعی‌ترین آنها هستند. جوانی که نخواهد تاریخ را آن‌سان که روی داده‌است، بشناسد، در توجیه حضور خود در مراسم تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی، چه می‌تواند بگوید جز این که گذشته او را نمی‌شناسم و از وقتی که او را می‌شناسم، مواضع او را خوب می‌یابم. آیا او می‌داند که بخاطر ضعف وجدان تاریخی، بداند که از گذشته بلافاصله نیز در آن هیچ نیست، جز ایفای نقش آلت فعل، نقش دیگری نمی‌تواند ایفا کند و آلت کنندگان کسانی هستند که کشور او را به این حال و روز انداخته‌اند؟ بر نسل امروز است که از مدعیان دروغ ساز و دروغگو بخواهد، بگویند نقش هاشمی رفسنجانی در موارد ۲۱ گانه بالا چه اندازه بوده‌است؟

*** اثر مرگ هاشمی رفسنجانی بر موقعیت و وضعیت خامنه‌ای و بسا رژیم ولایت مطلقه فقیه:**

این قسمت را در وضعیت سنجی بعدی مطالعه می‌کنیم. تا آن زمان، خاطر نشان می‌کنیم که خود یتیم انگاری «اصلاح طلبان» و «اعتدال‌گراها» گویای این واقعیت است که پارسنگ از میان رفته‌است. باوجود این، زیان‌کننده اول خامنه‌ای است. زیرا وقتی کسی حذف می‌شود که در رابطه رژیم با جامعه، نقش پارسنگی را بازی می‌کند که کفه امید به «اصلاح‌پذیری» رژیم را سنگین‌تر از کفه اصلاح‌ناپذیری آن می‌کند، زیان‌کننده اول، «رهبر» است. همه رژیم‌های استبدادی، از زمانی گرفتار تزلزل بیشتر می‌شوند که اینگونه کسان را یا از دست می‌دهند و یا خود حذف می‌کند.

از آنجا که قدرت قابل تقسیم نیست و میل به تمرکز و بزرگ شدن در یک مرکز را دارد، کسی که قدرت در او متمرکز و بزرگ می‌شود، دست به حذف پارسنگ‌ها می‌زند و با این‌کار، مرگ قدرت را نزدیک می‌کند. شاه چنین کرد. خامنه‌ای نیز چنین می‌کند. از این‌رو، اینک او، با مردمی روبرو است که بخشی

از آنها هم که مرگ کسی را برای حضور در صحنه مغتنم می‌شمارند، مخالفت
صریح خود را با او ابراز می‌کنند.

وضعیت سنجی یکصد و سی و سوم:

موقعیت خامنه ای و روحانی بعد از مرگ هاشمی رفسنجانی

۳۰ دی ۱۳۹۵ برابر ۱۹ ژانویه ۲۰۱۷

وقتی رژیم جبار و القاء کننده ترسها و فسادگستر است و حفظ وجود خویش را مقدم حتی بر حفظ وجود کشور می‌شناسد و تا بخواهی سرکوب‌گر است، برای این که مردم کشور از تغییر رژیم بیشتر از خود رژیم بترسند، می‌باید پارسنگی وجود داشته باشد که کفه «رژیم اصلاح‌پذیر است» را از کفه «رژیم اصلاح‌پذیر نیست» سنگین‌تر کند. با آن که وجود این نوع کسان برای طولانی کردن عمر رژیم ضرور است، اما قدرت در جریان تمرکز و بزرگ شدن، آنها را از میان بر می‌دارد و بدین کار، عمر خود را کوتاه می‌کند. شاه و رژیم او چنین کرد و کار را بجائی رساند که از دید مردم کشور، کفه «رژیم شاه اصلاح‌پذیر نیست» بسیار سنگین و کفه «رژیم شاه اصلاح‌پذیر است» بسیار سبک شد. رژیم شوروی سابق نیز همین کار را کرد و سرنگون شد.

یادآور می‌شود که پیش از «انتخابات» ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲، وضعیت این‌سان سنجیده شد: روحانی رئیس جمهوری می‌شود و او باید دو کار را از عهده برآید. یک کار را خود تصدی می‌کند و کاردیگر با استفاده از فعل پذیری او انجام می‌گیرد. کاری که خود انجام می‌دهد رها کردن دست خامنه‌ای از زیر ساطور تحریم‌ها و انجام معامله با کشورهای ۵ + ۱ بر سر «برنامه اتمی ایران» است. و کار دیگر، خارج کردن قطعی «سران فتنه» از صحنه سیاسی

یعنی محدوده رژیم است. اینک هاشمی رفسنجانی مرده است و کسانی هستند که بر کشته شدن او دلایل اقامه می کنند. سخت گیری با خاتمی بدان حد است که به او اجازه شرکت در تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی نیز داده نشد و شرط حضور خامنه ای در جمع خانواده هاشمی رفسنجانی، حضور نداشتن خاتمی گشت. زهرا رهنورد و میرحسین موسوی و کروبی همچنان در حصر هستند و حمله تبلیغاتی به آنها از شدت نمی افتد. و باز یادآور می شود که در سازمان نمائی که دستگاه اطلاعاتی وابسته به خامنه ای در باره «سران فتنه» و شاخه های تشکیلاتی هریک از آنها تهیه کرده بود، هاشمی رفسنجانی در رأس قرار داشت. زیر نام او، اسامی سه دستیار، خاتمی و میرحسین موسوی و کروبی قرار می گرفتند و زیر نام هریک از آنها شاخه تشکیلاتی در برگیرنده اسامی دستیاران ردیف اول آنها می آمد. وقتی رفتار خامنه ای و دستگاه تبلیغاتی وابسته به او با هاشمی رفسنجانی مرده را با این واقعیت محک بزنیم، می بینیم که رفتار خامنه ای رفتار یک جبار، یعنی از میان برداشتن و برای از میان برداشته شده، ماتم گرفتن است. چرا؟ زیرا هم بخاطر جلوگیری از متولی مرده شدن غیر خود او و هم بخاطر نگرانی از پی آمدها. در زیر پی آمدهای محتمل را فهرست می کنیم.

*** در داخل کشور، اهل نظر، ۱۵ پی آمد زیر را محتمل دانسته اند:**

- **اول:** امکان دارد با توجه به فوت هاشمی، تندروهای نظام فشار خود را بر دیگر نیروهای وابسته به رژیم افزایش دهند؛
- **دوم:** با مرگ هاشمی، عامل اتصالی که او در رژیم بود از بین رفت. بنابراین، احتمال دارد گسست ها در درون رژیم شدیدتر بگردند؛
- **سوم:** با رفتن هاشمی، مصونیتی که خانواده او داشتند هر چند اندک از بین برود و خانواده و وابستگان او تحت فشار بیشتری قرار گیرند همان بلایی که بر سر خانواده خمینی آمد.
- **چهارم:** در نبود هاشمی تصفیه حساب ها می توانند بی مانع تر انجام بگیرند؛
- **پنجم:** حسن روحانی در نبود هاشمی کار بسیار سخت تری پیش رو دارد، حسن روحانی محل اتکای سیاسی خود را از دست داده و حال این اوست که

باید بتواند بدون هاشمی در برابر خامنه‌ای و گرایشهای زورمدارتر قرار بگیرد. آیا او این توان را دارد؟

• **ششم:** در نبود او در مقام رئیس مجمع تشخیص مصلحت، انتصاب کسی که جانشین او می‌شود گویای سمت یابی خامنه‌ای نیز هست. زیرا هاشمی رفسنجانی به او تعلق ندارد بلکه او را هاشمی رفسنجانی رهبر کرده است، چون دیگر کسی چون او نیست، پس جانشین او آدم خامنه‌ای و گویای سمت یابی او می‌شود؛

• **هفتم:** با توجه به «زاویه پیدا کردن» هاشمی رفسنجانی با خامنه‌ای و این که سپاه و بیت خامنه‌ای او را مقام اول «فتنه» گران می‌دانند، تشیع جنازه او فرصتی شد برای ابراز مخالفت با خامنه‌ای. در گذشته، مخالفت مردم سبب سخت‌تر شدن موضع خامنه‌ای می‌شد. آیا او بهمان رویه ادامه می‌دهد و یا به تعدیل روش روی می‌آورد؟

• **هشتم:** با توجه به نقش روابط شخصی قدرت در رژیم، با مرگ هاشمی رفسنجانی، خانواده‌های خمینی و هاشمی و بهشتی و خاتمی و... تنها از راه اتحاد با یکدیگر می‌توانند موقعیتی برای خود دست و پا کنند. وگرنه، ضربه پذیری آنها بیشتر می‌شود؛

• **نهم:** بیانه‌ای که خامنه‌ای بمناسبت مرگ هاشمی رفسنجانی صادر کرد، گویای روش جبار ها است: طرد شخصیت زنده و استفاده از مرده او.

اما این استفاده آیا با تعدیل رویه همراه می‌شود یا با تشدید سخت سری؟ رفتار او، وقتی شرط حضور خویش نزد خانواده هاشمی رفسنجانی را حضور نداشتن خاتمی کرد، پاسخ پرشش است؛

• **دهم:** هاشمی رفسنجانی بر این باور بود که خامنه‌ای بیمار و مردنی است. در جریان «انتخابات» مجلس خبرگان، تبلیغ این بود که به فهرست هاشمی رفسنجانی رأی بدهید تا که جانشین خامنه‌ای کسی چون او نشود. بدیهی است او این تبلیغ را بر زبان نمی‌آورد اما بن‌مایه تبلیغ این فکر بود. اسناد سری که ویکیلیکس منتشر کرد، حاوی قول او هستند: خامنه‌ای بیمار است تا دو سال دیگر می‌میرد. باوجود این، ترکیب مجلس خبرگان وارونه‌ترکیبی شد که او می‌خواست. از سه نفری که باید انتخاب نمی‌شدند، دو تن «انتخاب» شدند و یکی

از آن‌ها، جنتی، رئیس مجلس خبرگان نیز هست. باوجود ترکیبی که مجلس خبرگان پیدا کرد، تبلیغ می‌شد که هاشمی رفسنجانی در انتخاب جانشین خامنه‌ای تأثیرگذار خواهد بود. و حالا، او دیگر نیست تا تأثیرگذار باشد. بنابراین، اصل ولایت مطلقه فقیه و رهبری و رهبر، اصلاح‌ناپذیر است؛

• یازدهم: هاشمی رفسنجانی تا زنده بود، سخن از تجدید قانون اساسی و شورائی کردن رهبری و مدت‌مند کردن دوره رهبری می‌گفت. در سال ۱۳۸۴ که او نامزد ریاست جمهوری شد، فرزندش، در مصاحبه با نشریه امریکائی "یو اس تو دی" گفت: هرگاه پدرش به ریاست جمهوری انتخاب بشود، رهبر را چون ملکه الیزابت بی‌اختیار می‌کند. اما با مرگ او، دیگر در رژیم، کسی در موقعیت او نیست که سخن از اصلاح قانون اساسی و مدت دار شدن رهبری و... بگوید. لاجرم، جبار و دستیارانش از بقای رژیم ولایت مطلقه فقیه، و بدیل رژیم از جانشین شدن آن با دولت حقوقمدار و قانون اساسی بر اصل ولایت جمهور مردم سخن خواهند گفت. زود یا دیر، تقابل میان این دو نظر می‌شود؛

• دوازدهم: هاشمی رفسنجانی یکی دیگر از «صندوقچه‌های اسرار نظام» بود. گرچه سری فاش نشده، نمانده است. اما بیان هر عمل سری از زبان متصدی آن، برای مثال، چگونگی جعل نامه و قول از قول خمینی و چگونگی سازش‌های پنهانی با امریکا و دیگران، از زبان هاشمی رفسنجانی، برای خامنه‌ای و اصل ولایت فقیه بس زیانمند بود. اینک او نیست و چگونگی انجام اعمال سری که اظهارشان برای خامنه‌ای زیانمند هستند، از زبان او گفته نخواهند شد؛

• سیزدهم: در رژیمی که روابط قوا روابط شخصی قدرت هستند و چند شبکه بهم پیوسته یک رئیس دارد، آن دسته از شبکه‌ها که هاشمی رفسنجانی رئیس آنها بود، اینک بی رئیس شده‌اند. در رژیم کسی نیست که موقعیت هاشمی رفسنجانی را داشته باشد. بنابراین، مرگ او بسود شبکه‌هائی است که ریاست آنها با خامنه‌ای است. بیشتر بسود مافیاهای نظامی - مالی و به زیان «مافیاهای سنتی» است؛

• **چهاردهم:** زمانی هاشمی رفسنجانی موافق بود ولایت مطلقه فقیه وارد قانون اساسی شود و شد. بعد از آنکه خامنه‌ای قانون تمرکز و بزرگ شدن قدرت گشت، هوس کرد ریاست جمهوری را حذف کند. دست کم رئیس جمهوری را منتخب مجلس بگرداند تا که دولت تنها یک سر پیدا کند و «دولت اسلامی» واقعیت بیابد. این بار، هاشمی رفسنجانی مانع شد. اینک، او بعنوان مانع از سر راه برداشته شده است. بنابراین، خطر آن وجود دارد که رئیس جمهوری همین هم که هست نماند. و

• **پانزدهم:** ارتباط هاشمی رفسنجانی با یکچند از مراجع قم، کمابیش مستقل از رژیم، او را عامل تعادل در درون رژیم می‌کرد. هم این‌گونه مراجع و هم «اصلاح طلبان» و اعتدال‌گرایان، توسط او، با خامنه‌ای «تعامل» می‌کردند. با مرگ او، اینان این را از دست داده‌اند.

حاصل سخن هر پانزده پی‌آمد محتمل - بعضی محتمل نیستند و قطعی هستند - این است که در محدوده رژیم ولایت مطلقه فقیه،
الف. سود برنده‌ای نیست. اما خامنه‌ای فضای یکه تازی بیشتری را پیدا می‌کند. و

ب. ولایت مطلقه فقیه و رهبری و رهبر اصلاح‌ناپذیر هستند و «جمهوریت نظام» در معرض تضعیف بازهم بیشتر است. و
ج. در این محدود، دو تمایل اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا، کمتر می‌توانند «برگ مردم» را بازی کنند. خاتمی و حکومت او این برگ را بازی کردند (فشار از پائین و معامله در بالا) و به شکست انجامید. با فقدان هاشمی رفسنجانی، این راهبرد بکاربردی نیست.
باوجود این، زیان بیننده اول، خامنه‌است. زیرا

* سود و زیان خامنه‌ای :

زیان خامنه‌ای: زیان‌کننده اول خامنه‌ای و ولایت مطلقه فقیه است. نه تنها بدین خاطر که هاشمی رفسنجانی با جعل نامه از قول خمینی و نقض قانون اساسی (زیرا اگر هم نامه جعلی نبود، مجلس خبرگان به قانون اساسی و نه به نامه خمینی

باید عمل می‌کرد) و جعل قول باز از زبان خمینی، خامنه‌ای را رهبر کرد (سخن ناطق نوری بس رسا است: شورائی کردن رهبری داشت پیش می‌رفت که هاشمی رفسنجانی سخن امام را در باره خامنه‌ای باز گفت. معنی قول او این است که پیش از آن نامه کذائی، به مجلس ارائه شده و قول خمینی ارائه نشده بود. زیرا اگر ارائه شده بود، شورائی کردن رهبری پیش نمی‌رفت تا که هاشمی رفسنجانی آن را متوقف کند!)، بلکه بیشتر بدین خاطر که، جهت یابی عمل مردم و نیز گرایشهای موجود در رژیم و بیرون از آن را از جمله، ترازوئی معین می‌کند که در یک کفه آن وزنه «رژیم اصلاح‌پذیر است» قرار می‌گیرد و در کفه دیگر آن، وزنه «رژیم اصلاح‌پذیر نیست». موقعیت هاشمی رفسنجانی در رژیم، او را پارسنگی کرده بود که مانع می‌شد کفه «رژیم اصلاح‌پذیر است» سبک شود و رژیم «اصلاح‌ناپذیر است» جهت یاب عمل جمهور مردم بگردد. تا که مردم عمل را ترجمان خواست دلی کنند که به بدیل جانبدار دموکراسی و دولت حقوقمدار سپرده‌اند. گرایشهای سیاسی حاشیه نشین نیز مبلغ اصلاح‌پذیری رژیم ولایت فقیه بودند و در توجیه کار خود «قدرت» هاشمی رفسنجانی را بزرگ می‌کردند و برایش «قدرتی» قائل می‌شدند که نداشت.

اینک، خامنه‌ای و رژیم ولایت مطلقه فقیه این پارسنگ را از دست داده‌اند. امید کاذبی که هاشمی رفسنجانی ایجاد می‌کرد که گویا اصل ولایت فقیه و رهبری و رهبر قابل اصلاح هستند، جای به یأس از اصلاح‌پذیری آن می‌دهد. کفه اصلاح‌ناپذیری رژیم وقتی مردم کشور روزمره شاهد کم‌نقش تر شدن رئیس جمهوری بگردند باز هم سنگین‌تر می‌شود. هنوز، زیان خامنه‌ای بابت اصلاح‌ناپذیری رژیم مضاعف می‌شود هرگاه مردم کشور باور کنند که او هاشمی رفسنجانی را نیز، چون احمد خمینی، از میان برداشته است.

سود خامنه‌ای که می‌تواند زیان او را افزون کند: دو پرسش مهم محل پیدا می‌کند:

• باوجود اهمیت نقشی که کسانی چون هاشمی رفسنجانی در بازداشتن مردم از عمل دارند، چرا خامنه‌ای اصرار در حذف هاشمی رفسنجانی و «سران فتنه» داشت و دارد؟ پاسخ این پرسش را خود او داده است: اینها می‌خواهند رژیم ولایت فقیه را دارای دو سر کنند. در واقع نیز، قدرت قابل تقسیم نیست و اگر همه کسانی که کانون متمرکز و بزرگ شدن قدرت شده‌اند، این عامل مهم بقای خود را حذف کرده‌اند، بدین خاطر است که هرگاه قدرت دو سر پیدا کند، دیگر نمی‌تواند متمرکز و بزرگ گردد و لاجرم منحل می‌شود.

• آیا خامنه‌ای و تمایلهای جانبدار استبداد فراگیر فکر و عمل خود را تعدیل می‌کنند تا که از پارسنگ بی‌نیاز شوند و یا به رویه کنونی ادامه می‌دهند؟ پاسخ قدرتمدار به این پرسش این است: با استفاده از پی‌آمدهای مرگ هاشمی رفسنجانی، بخصوص پی‌آمدهای دهم تا پانزدهم، بر تمرکز و بزرگ شدن قدرت است که باید اصرار ورزید. زیرا تعدیل قدرت، آن‌هم وقتی فراگیر است (ولایت مطلقه)، همان اثر را دارد که دو سر یافتن آن. قدرتی که نتواند متمرکز و بزرگ شود، در معرض انحلال قرار می‌گیرد. توجه باید داشت که تعدیل قدرت یعنی تفویض اختیار به «رئیس جمهوری» و این همان کاری است که خمینی و خامنه‌ای بدان تن ندادند، سهل است، حاضر نشدند رئیس جمهوری از اختیاراتی هم استفاده کند که بنابر قانون اساسی دارد. تنگ کردن عرصه بر رئیس جمهوری، رویه مستمر خمینی و خامنه‌ای بود و هست.

بدین‌سان، همچون دیگر مستبدها، خامنه‌ای بسا مرگ هاشمی رفسنجانی را بسود قدرتمداری بازهم بیشتر خود ببیند و نداند که میان دو زیان قرار گرفته است: زیان کم‌تر، حذف هر سری است که بخواهد رژیم یک سر را رژیم دو سر کند هرچند این حذف کردن سبب سنگین شدن کفه «رژیم اصلاح شدنی نیست» می‌گردد. زیان بزرگ‌تر، یکی در برابر جمهور مردم شدن و قرارگرفتن است. بسا قدرت او را کور می‌کند و نمی‌بیند که میان بد و بدتر انتخاب وجود ندارد و بمحض تن دادن به بد، به بدتر و بدترین نیز تن داده و رژیم را به سقوط محکوم کرده است.

* و سود و زیان «اصلاح‌طلبان» و «اعتدال‌گرایان»:

نظرهایی که سخنگویان «اصلاح طلبان» و اعتدال‌گرایان اظهار کرده‌اند، جملگی، گویای زیان قطعی هستند. از آنها یکی نیز نگفته‌است مرگ او بسود این دو تمایل بوده است. مرگ هاشمی رفسنجانی «کمر اصلاحات» را شکست، جمله‌ای است که ارزیابی‌های دیگر را نیز در بر می‌گیرد. چرا اینان مرگ او را برای خود زیانمند می‌بینند؟ زیرا

۱. محل عمل را سرای دولت ولایت مطلقه فقیه می‌شناسند و کرده‌اند. مردم نقش کمک رسانی را ایفا می‌کنند. در واقع، این دو تمایل به دستگاه خامنه‌ای و جمهور «اقتدارگرایان» می‌گویند: بازدارنده مردم از روی گرداندن از رژیم و روی آوردن به تغییر آن، ما هستیم و این کار را با ایجاد امید به اصلاح و تعدیل پذیری رژیم انجام می‌دهیم. هاشمی رفسنجانی بخاطر موقعیتی که در رژیم داشت، سبب می‌شد این دو تمایل بتوانند هم در رژیم موقعیت داشته باشند و هم بخشی از جامعه را، به امید «اصلاح‌پذیری نظام ولایت مطلقه فقیه»، تکیه‌گاه اجتماعی رژیم بگردانند. اینک هاشمی رفسنجانی نیست و آنها در سرای دولت بی‌کس شده‌اند و می‌گویند: «کمر اصلاحات شکست».

در دوره خاتمی، نقشی که به مردم دادند «فشار از پائین» بود. نقش «دولت اصلاحات» هم «معامله در بالا» شد. اما آن راهبرد به شکست انجامید و خاتمی تدارکاتچی شد و احمدی نژاد جانشین او گشت. در حال حاضر، هاشمی رفسنجانی مرده‌است و «سران فتنه» مطرود خامنه‌ای هستند. آن راهبرد کم‌تر از آن زمان بکاربردنی است و هرگاه بکار رود، شکستی قطعی‌تر ببار می‌آورد. از این‌رو، بنابر پی‌آمدهای پانزده‌گانه، روحانی و حکومت او که رام بودند، از این پس رام‌تر نیز می‌شوند.

۲. مرگ هاشمی رفسنجانی وقتی ناتوانی بیشتر اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان معنی می‌دهد، پس «کمر اصلاحات شکسته است». در سرای دولت ولایت مطلقه فقیه عمل کردن و در ازای ایجاد امید کاذب از مردم خواستن که نقش کمک رسانی را ایفاکنند، بدون وجود یک پای ثابت در رژیم که هاشمی رفسنجانی بود، بسیار مشکل است. راه کار دیگری که می‌ماند، جمهور مردم را صاحب حقوق شهروندی، بخصوص حق مادر که حق ولایت (شرکت در اداره

جامعه خویش بر پایه رابطه حق با حق و دوستی) است، شناختن و، بدان، امید کاذب را با امید واقعی جانشین کردن است.

آنها که این راهبرد را برمی‌گزینند، دیگر بنای کار خود را نه بر زندگی و مرگ کسی چون هاشمی رفسنجانی می‌گذارند که بر حق می‌گذارند. خود را از این پندار دروغ که مردم نادانند و از دموکراسی سر در نمی‌آورند و نمی‌دانند حقوق چیست تا بدانند حقوقمند هستند و...، رها می‌کنند. می‌دانند که بیشتر از هر کشور دیگر، در ایران است که قدرت موضوع کار اندیشمندان بوده است. به موازنه عدمی بمثابة اصل راهنما در ایران است که پی برده شده است. در ایران است که، بر این اصل، حق شناسائی شده و انسان حقوقمند تعریف شده است. در ایران است که بیان استقلال و آزادی بمثابة اندیشه راهنما بازیافته شده است. تضاد میان انسان حقوقمند و دولت قدرتمدار و اغلب جبار، اینست مضمون اصلی تاریخ ایران. از دوران اساطیری (مبارزه با ضحاک از راه جنبش همگانی) تا امروز، حلقه‌های جنبش‌های همگانی زنجیر جنبش‌ها را پدید آورده‌اند. دولت جبار حلقه واپسین آن نیست و نمی‌تواند باشد. مردم‌سالاری شورائی واپسین حلقه آن می‌تواند بشود و می‌شود. چه کسی تردید دارد که نظام اجتماعی تحت دولت ولایت مطلقه فقیه پایان تاریخ نیست و جای به جامعه ایرانی برخوردار از نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر می‌سپرد؟

وضعیت سنجی یک صد و سی و چهارم:

قدرت به مردم باز می گردد؟!؟

۰۷ بهمن ۱۳۹۵ برابر ۲۶ ژانویه ۲۰۱۷

سلام آقای بنی صدر

در بخش زیر که صحبت از منطق صوری کرده اید و داستان آدم و حوا. اگر ممکن است دو سه نمونه از استفاده از منطق صوری در حال حاضر از طرف سیاستمداران ارائه دهید. ممنون می شوم
محمود دلخواسته

میوه ممنوعه ای که آدم و حوا خوردند، همان میوه ای است که فرزندان او، در هر روز، بسا چندین نوبت در روز، می خورند. بدون بکار بردن منطق صوری، این میوه پدید نمی آید تا خورده شود. بدون این منطق، زبان فریب را نمی توان بکار برد. چنانکه بدون رواج منطق صوری و تصویری که از قدرت در ذهن ها هست، آقای ترامپ نمی توانست، به زبان عامه فریب، بگوید ریاست جمهوری او، انتقال قدرت از یک شخص به شخص دیگر و از یک حزب به حزب دیگر نیست، انتقال آن به مردم امریکا است. پیش از آن که به فریبی که انتقال قدرت به مردم است، بپردازیم، به سراغ مثال آدم و حوا در قرآن برویم:

*** منطق صوری که شیطان در فریب آدم و حوا و این دو در قانع کردن خود به خوردن میوه ممنوعه بکار بردند که آنها را غافل کرد از:**

بنابر قرآن،

۱. بگاه خلق شدن، خداوند به آدم دانش آموخت. دانش زندگی، معرفت بر حقوق و استعدادها و بکار انداختن استعدادها در رشد را هر انسانی که از خود غافل نشود، دارد؛

۲. فرشته‌ای که به تبعیض نژادی قائل شد، شیطان گشت و رانده شد.

۳. این شیطان، آدم و حوا را وسوسه کرد: خداوند به شما می‌گوید از آن میوه نخورید زیرا بیم دارد که حیات جاودان و دانش مطلق بجوئید و رقیب او بگردید.

۴. این دو وسوسه می‌شوند. یعنی اینکه عقل خود انگيخته آنها که کارش خلق است، به تابعیت زبان فریب شیطان در می‌آید و توانائی خلق خویش را از یاد می‌برد و توجیه‌گر می‌شود و خوردن میوه ممنوعه را توجیه می‌کند. این دو، میوه ممنوعه را می‌خورند و درجا، ناتوانی خویش را عیان می‌بینند. از بهشت رانده می‌شوند.

بنابر چهار امر بالا، روش کردن منطق صوری:

۱. عقل را از استقلال و آزادی خویش غافل و توجیه‌گر می‌کند.

۲. صورت را در نظر عقلی که توجیه‌گر شده است، مطلق می‌کند تا که در صورت خیره ماند و از محتوی غافل شود. این غفلت غفلتهای زیر را به دنبال می‌آورد:

۳. آدم و حوا را از این که آفریدگار هستی مطلق است و انسان آفریده او است غافل کرد. قیاس خود با خداوند، غافل شدن از نسبی و فعال بودن خویش و با ابتلا به خود خدا انگاری، فعل‌پذیر شدن است: **یافتن حیات جاویدان و علم مطلق انتظار داشتن از عامل در بیرون از خود، حاصل این غفلت بزرگ است.**

۴. عقل آن دو را از این که شیطان نخست فرشته بود غافل کرد. آن هنگام دانشی کم‌تر از آدم داشت. و آدم غافل شد از این واقعیت و به خود نگفت: اگر او می‌دانست خوردن این میوه، خورنده را از عمر جاوید و دانش مطلق برخوردار

می‌کند، از چه رو، کم دانش بود؟ در حقیقت، آدم و حوا، از این واقعیت که خود برترینی از دانش می‌کاهد و فرشته را شیطان می‌کند غافل شدند.

۵. عقل آن دو را از این که بنا گذاشتن بر «اول من»، بیرون رفتن از توحید و ثنویت را اصل راهنما کردن است غافل کرد. حاصل این غفلت، از یاد بردن حقوقمندی خویش، از یاد بردن برخورداری از کرامت و حقوق ذاتی انسان و مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است.

۶. خود خداگردانی و رقیب خداگشتن رابطه قوا بر قرارکردن با خداوند است. پیش از او، فرشته‌ای که شیطان شد، این رابطه قوا را بر قرار کرد. در رابطه قوا، نخست نیرو را باید در زور از خود بیگانه کرد. غفلت بزرگ این است که بدون تخریب خویش، نیرو در زور از خود بیگانه نمی‌شود. بدین قرار، میوه ممنوعه از خود بیگانه کردن نیرو در زور و ترکیب آن با دانش و فن و ... و بکار بردنش در رابطه قوا است. پس، رابطه قوا و ترکیب زور با نیروهای محرکه که در این رابطه بکار می‌رود، قدرت یا میوه ممنوعه‌ای است که آدم و حوا و فرزندان آنها باید از خوردن آن امتناع کنند و نمی‌کنند. سهل است، کسی چون ترامپ، به مردم امریکا، وعده برخورداری از حقوق پنج‌گانه را نمی‌دهد، بلکه ناممکن را وعده می‌دهد: از امروز، قدرت از آن مردم امریکا است!

در غفلت‌های شش‌گانه که با روش کردن منطق صوری عقل بدان‌ها گرفتار است اگر تأمل کنیم، در می‌بایم که غفلت نخستین، یعنی غفلت عقل از خودانگیختگی خویش، انسان را گرفتار جبر خوردن میوه ممنوعه‌ای که قدرت است، می‌کند. چرا که غفلت عقل از استقلال و آزادی خویش، هم‌زمان است با گرفتار جبر قدرتمداری گشتن او.

*** نمونه‌ها از بکاربردن سیاست پیشگان فریبکار از منطق صوری در مقام خوردن و خوراندن میوه ممنوعه:**

از تازه‌ترین نمونه، که آقای ترامپ رئیس جمهوری امریکا است، شروع کنیم:

• اول امریکا و از امروز قدرت از آن مردم امریکا است:

در سخنرانی بمناسبت آغاز ریاست جمهوری خویش، او دو جمله گفت که قدرت باوران و بکاربرندگان زبان عامه فریب، بر زبان آورده‌اند و خواهند آورد: از امروز، قدرت از آن مردم امریکا است و «نخست امریکا». این دو حکم قدرت محور بدون منطق صوری ساختنی نیستند. بدون تخریب امریکا نیز اجرا کردنی نیستند. مردمی که این دو دروغ را باور می‌کنند، باید تصویری از قدرت در سر داشته باشند که فرآورده منطق صوری است. بنابراین، باید این منطق را در زندگانی روزانه خویش بکار ببرند. در حقیقت عقل‌ها وقتی فریب می‌خورند که غافل می‌شوند از:

۱. همه آنها که در باره قدرت تحقیق کرده‌اند، اتفاق نظر دارند که قدرت از قانون متمرکز و بزرگ شدن پیروی می‌کند. بنابراین، نزد جمهور مردم متمرکز و بزرگی‌پذیر نمی‌شود. به سخن دیگر، قدرت نمی‌تواند از آن مردم بگردد. استقلال و آزادی و دیگر حقوق همگانی هستند که همگان از آن برخوردارند و از آن همگان هستند. یک مسئول حقوق شناس خطاب با مردم می‌گوید: از این پس، امکانه‌ای لازم برای برخورداری از حقوق خویش را می‌یابید. او باید بداند و بگوید: شما مردم از حقوق و استعدادها و فضل‌های خود غافل نشوید. که هرگاه از آنها غافل نشوند، رابطه‌ها، رابطه‌های حق با حق می‌شوند و قدرتی پدید نمی‌آید تا کسی بتواند آن‌را به مردم امریکا ببخشد.

۲. آن ترکیب نیروهای محرکه با زور که در رابطه قوا بکار می‌رود، بدون نابرابری بکاربردی نمی‌شود. بنابراین، «قدرت متعلق به مردم است» اگر بخواهد معنی بجوید، بسط روابط قوا به تمامی ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی معنی می‌یابد و به پویائی‌های نابرابری و خشونت و تخریب است که شدت و شتاب می‌بخشد.

۳. قدرت از آن مردم نه تنها حقوق از آن مردم را از یادها می‌برد، بلکه در سطح فرد با فرد و گروه با گروه و ملت با ملت، اصل «اول من» را راهنمای پندارها و گفتارها و کردارها می‌کند. بنابراین، از این پس، بیش از گذشته، امریکائیان، در درون و بیرون از مرزها، باید در روابط قوای خصومت‌آمیز بزیزند.

۴. غفلت از حقوق طبیعت نیز ناگزیر می‌شود. زیرا رابطه با طبیعت نیز رابطه قوا می‌گردد. لغو توافق جهانیان در باره محیط زیست معروف به توافق پاریس توسط آقای ترامپ، گویای این غفلت از حقوق طبیعت است.

۵. معرفت به حقوق و عمل به حقوق، راست پنداری و راست گفتاری و راست کرداری را ایجاد می‌کند. اما وقتی رئیس جمهوری به مردم امریکا نمی‌گوید از امروز همه ما باید از غفلت بدرائیم و زندگی را عمل به حقوق کنیم و بکوشیم جهانیان نیز چنین کنند، لاجرم دروغ جای حقیقت می‌نشیند و «پسا حقیقت» زبان رئیس جمهوری می‌گردد. اما بدون این‌که، دست کم، در بخشی از مردم امریکا، «پسا حقیقت» رایج شده‌باشد، ترامپ نمی‌توانست رئیس جمهوری بگردد و در سخنرانی آغاز ریاست جمهوری، «پسا حقیقت» را بکار برد و زبان رسمی حکومت خویش بگرداند. و

۶. ثنویت تک محوری بمثابة اصل راهنما که «اول من» و «قدرت از آن مردم امریکا» بیانگرهای آنند، امر بسیار مهمی را در بردارد که مردم امریکا از آن غافلند: «قدرت از آن مردم» را جمهور مردم نمی‌توانند بکار ببرند زیرا ممکن نیست. قدرت باید در یک شخص متمرکز و بزرگ بگردد تا بتوان بکار برد. بدین‌سان، چون سخن ترامپ را ابهام زدائی کنیم، واقعیت را آن‌سان که هست در می‌یابیم: من، ترامپ، بمثابة تجسم مردم امریکا، قدرت متعلق به مردم امریکا را بکار می‌برم. آیا ترامپ نمی‌گوید من به مردم امریکا و نه به نظام حاکم تعلق دارم؟ آیا اگر سخن از حقوق پنج‌گانه بمیان می‌آورد و می‌گفت شهروندان امریکا از این حقوق برخوردار دارند، خود نمی‌باید الگوی عمل به حقوق می‌گشت؟ اما او، کلمه حق را، یکبار نیز بر زبان نیاورد. قدرت بود که بر زبان آورد. پس، هرگاه بخواهد به گفته خود عمل کند و امریکائیان بگذارند که چنین کند، جبار می‌گردد.

یادآور می‌شود که شاه، بمثابة تجسم اجماع ملت، خود را برخوردار از قدرت مطلق و «مصدر بیم و امید» می‌دانست. استالین قدرت را از آن پرولتاریا می‌خواند و حزب را تجسم پرولتاریا و خود را تجسم حزب و

برخوردار از قدرت مطلق می‌دانست. هیتلر خود را تجسم نژاد برتر و صاحب قدرتی می‌دانست که از آن نژاد برتر است. خمینی قدرت را از آن خدا می‌انگاشت که به پیامبر و امام و از آنان به او تفویض شده است. ... وجدان تاریخی غنی بکار آن می‌آید که مردم را از فریب بزرگ آگاه کند فریب آن را نخورند که گویا قدرت از آن آنها می‌شود و بدانند که قدرت، به ضرورت، ضد مردم و عامل تخریب زندگی آنها بمثابة شهروندان حقوقمند است. هرگاه غفلتهای ششگانه خاطر نشان مردم امریکا می‌شدند، بسا میوه ممنوعه نمی‌خوردند و سرنوشت خویش را به دست سرمایه‌داری و کارگزاران آن نمی‌سپردند.

• نمونه دوم، «فقیه برجان و مال و ناموس مردم بسط ید دارد»:

اختیار بر جان و مال و ناموس مردم یعنی قدرت برجان و مال و ناموس مردم. زیرا حق بر جان و مال و ناموس مردم، رعایت حقوق ذاتی حیات هر انسان و هر ناموس و هر مال معنی می‌دهد. تفاوت «حق بر» با «قدرت بر» در این است که با عمل به حق، رابطه قوا و بکاربردن ترکیب زور با نیروهای محرکه در این رابطه، به سخن دیگر، قدرت بی‌محل می‌شود. در عوض، قدرت محل پیدا نمی‌کند مگر به غافل شدن از حقوق. اما قدرت فقیه بر جان و مال و ناموس مردم و نیز بر دین، ساخته منطق صوری است و بدون غفلت از حقوق و واقعیت‌ها ساختنی و بکار بردنی نیست:

۱. بر اصل ثنویت تک محوری (= غفلت از توحید)، «من فقیه مقدم هستم» فقیه را نه ولی امر که مأمور قدرت می‌کند. موضعی چون «۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه» ترجمان ثنویت تک محوری و خویشتن را تجسم زور پنداری است. زبان فریب که با بکاربردن منطق صوری ساخته می‌شود، هم از یاد مدعی می‌برد که آلت فعل قدرت گشته و کار را با خود تخریبی آغاز کرده است و هم او و مردمی که فریب می‌خورند را از این مهم غافل می‌کند که کسی تجسم دین، حتی فقیه نمی‌شود. اما کسی الگوی دینداری می‌شود که به حقوق عمل کند و از حقوق بگوید و خود و دیگران را به ترک قدرت باوری بخواند.

۲. اصالت بخشیدن به قدرت بدون غافل شدن و غافل کردن از حقوق ذاتی انسان و حقوق ذاتی شهروندی که او است و بدون حقوق ذاتی ملتی که شهروندان تشکیل می دهند و بدون حقوق این ملت بمثابة عضو جامعه جهانی و بدون حقوق طبیعت، ناممکن است. قدرت که اصالت جست و حقوق که از یاد رفتند، فقه را می توان در تکالیفی ناچیز کرد که بن مایه آنها زور است و عمل به حقوق نیستند.

۳. غافل شدن و غافل کردن از حقوق، بدون «پسا حقیقت» را زبان رسمی کردن، ناممکن می شود. این است که راست پنداری و راست گفتاری و راست کرداری با دروغ مصلحت آمیز و توریه و تقیه و... جانشین می شود.

۴. غفلت از این واقعیت که ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم سبب بسط روابط قوا در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی یعنی بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نیز رابطه با طبیعت می شود (بیابان حقوق شدن جامعه و بیابان شدن طبیعت)

۵. غفلت از این مهم که ولایت مطلقه خود بمعنای میان تهی شدن دین از حقوق است. و غفلت بازهم مهم تر این که «نظریه ولایت مطلقه فقیه» بدون غفلت از عناصر اصلی آن قابل اجرا نیست. برای مثال، نمی توان دستور کشتار داد و دروغ گفت و بر اصل «من مقدم هستم» بنا را بر خشونت گسترده گذاشت و «اعلم و اتقی و اعدل» ماند.

۶. غفلت از این مهم که این نظریه بدون انکار خداوند ساختنی نیست. به این دلیل ساده که خداوند حق است و از حق جز حق صادر نمی شود. خداوند توانائی است و قدرت نیست. قدرت انسان های در رابطه قوا را بکار می برد و این منطق صوری است که واقعیت را وارونه جلوه می دهد و عقل های غافل از استقلال و آزادی، وارونه واقعیت را واقعیت می انگارند و گمان می برند قدرت وسیله است و انسان ها آن را بکار می برند.

بدین سان، خداوند آلت قدرت نمی شود. حق مطلق که او است جز حق نمی آفریند و انسان ها در بکاربردن حقوق خویش و رعایت حقوق

یکدیگر است که از او نمایندگی می‌جویند و به یمن رشد، بر کرامت خویش می‌افزایند.

بدین‌سان، روش علمی روشی است که عقل را از خودانگیختگی، بنابر این، خلاقیت خویش غافل نکند. همواره یادآور حقوق انسان به انسان و برانگیزنده او به عمل به حقوق و کرامت بر کرامت افزودن باشد. انسان را آن اندیشه راهنما باید که به او بیاموزد: هر حقی خود روش خویش است. استقلال و آزادی دو حق هستند. لذا نمی‌توان زورگفت و زور شنید و مستقل و آزاد بود. عقل با روش کردن استقلال در تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم و از راه خلق کردن است که از استقلال و آزادی خویش برخوردار می‌شود.

خوردن میوه ممنوعه با «من مقدم هستم» آغاز می‌گیرد و گرفتار جبر روابط قوا شدن، خوردن آن را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. بنگریم به حال و روز ایران و بپذیریم که تنها آقای خمینی و دستیاران او نبودند که ولایت مطلقه فقیه در کار آوردند. اکثریت بزرگی منطق صوری را روش زندگی کرده‌اند و با غفلت از حقوق و واقعیت‌ها، قدرت را پدید می‌آورند و خود آلت آن می‌شوند. ویران می‌شوند و ویران می‌کنند. امریکائیان نیز خود خویشان را گرفتار آلت فعل‌های قدرتی کرده‌اند که سرمایه‌داری بس ویران‌گر است.

وضعیت سنجی یک صد و سی و پنجم:

بی‌اعتمادی به حاکمان و به یکدیگر، هیزمی که آتش

خسونت‌ها را همواره تیز نگاه می‌دارد:

۱۴ بهمن ۱۳۹۵ برابر ۲ فوریه ۲۰۱۷

یک زمان، خبر و شایعه و نظر، از عقلانی و غیر عقلانی همسو می‌شوند و محتوای مشابه نیز پیدا می‌کنند اما نه با خبرهای «رسمی». چرا که وجود تناقض‌ها و ابهام‌ها در «خبرهای» رسمی زمینه ساز پیدایش خبرها و شایعه‌های عقلانی و غیر عقلانی می‌شوند. و این خبرها و شایعه‌ها گویای بی‌اعتمادی مردم کشور به حاکمان جبار، بخصوص جبار اول هستند:

*** شکست خبر رسمی از خبر غیر رسمی هم به دلیل دروغ‌آمیز بودن خبر رسمی و هم به خاطر بی‌اعتمادی همگان به رژیم:**

• خبر رسمی طرز مرگ هاشمی رفسنجانی را نخست مسکوت می‌گذارد. خبرهای غیر رسمی کشته شدن او را اطلاع می‌دهند. این بار، خبرهای رسمی می‌گویند:

– هاشمی رفسنجانی در استخر سخته کرده است.
– هاشمی رفسنجانی نه در استخر که در خودرو، بهنگام بازگشت به خانه، سخته کرده است.

– او در راه مرده است.

– او در بیمارستان مرده است.

بدین‌سان، خبر، تبدیل می‌شود به خبرهای رسمی که عبارت باشند از اظهار نظر مقام‌های رژیم. این خبرها که می‌باید سندیت داشته باشد، خود چهار احتمال

را در بردارند. از جمله، «وزیر» بهداشت می‌گوید او هم، بیماری قند می‌داشت و هم بیماری قلب. باید انسولین تزریق می‌کرد. این شد که، در آب، غرق شد. از قول فاطمه، دختر هاشمی رفسنجانی نقل شد - بی‌آنکه اطمینان وجود داشته باشد که او این سخن را گفته است اما مهم این است همه باور کرده‌اند- که خطاب به هاشمی، «وزیر» بهداشت گفته است: ما که حرفی نمی‌زنیم شما دیگر چرا از دروغ گفتن شرم نمی‌کنید!

• خبرهای غیر رسمی و شایعه‌ها بر خبرهای رسمی غلبه می‌کنند. این بار، در مقام خشی کردن آن، دو خبر رسمی انتشار پیدا می‌کند: بنابر یکی، هاشمی رفسنجانی سکتہ نکرده و خفه شده است و بنابر دیگری، او سکتہ کرده است. اما این پزشکی قانونی است که می‌تواند تشخیص بدهد آیا در آب، سکتہ کرده است و یا به علت دیگری دچار خفگی شده است. در مورد جنازه هاشمی رفسنجانی، پزشک قانونی، یعنی تنها مقامی که قانون، مسئول قرار داده است، از عمل ممنوع می‌شود. خانواده هاشمی رفسنجانی می‌خواهند پزشکی قانونی به وظیفه خود عمل کند. به آنها گفته می‌شود اقتضای کالبد شکافی اینست که اعضای بدن از قلب و ریه و معده و... از آن خارج و مورد آزمون‌های پزشکی قرار گیرند. دکتر مهدی خزعلی قول خانواده هاشمی رفسنجانی را باز می‌گوید: رضا ندادیم زیرا دیدم ما که می‌دانیم چه بر سر پدرمان آمده است. لذا سزا نیست پدر ما را قطعه قطعه کنند و سرانجام همان را به ما بگویند که می‌دانیم!

و پزشکان بیمارستان حاضر به صدور گواهی فوت نمی‌شوند، دستگاه قضائی تحت ریاست شیخ صادق لاریجانی وارد عمل می‌شود و از آنها می‌خواهد که به جای پزشکی قانونی، بر خلاف قانون، گواهی مرگ صادر کنند!

شکست خبرهای رسمی از خبرهای غیر رسمی سبب می‌شود که روحانی، سیف‌اللهی معاون شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی را مأمور رسیدگی به علت قتل کند. بنابر گزارش آمد نیوز، در جلسه‌ای که با حضور علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی تشکیل می‌شود، حسن قاضی زاده هاشمی وزیر بهداشت به همراه چند تن از پزشکان بیمارستان شهدای تجریش نیز حضور

می‌یابند. در این جلسه پزشکان بر «مشکوک» بودن مرگ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تأکید می‌کنند و می‌گویند: «علت مرگ «سکته قلبی» نبوده و احتمالا وی دچار خفگی در آب شده است».

بدیهی است تشخیص نه با آن پزشکان که با پزشکی قانونی است. اما وقتی همه پزشکان معاینه کننده و شرکت کننده در بازآوردن حیات به تن هاشمی رفسنجانی می‌گویند علت مرگ سکته نبوده و او در آب غرق شده است، این سؤال محل پیدا می‌کند: کسی که عادت به شنا داشته و هفته‌ای دوبار در همین استخر شنا می‌کرده و سکته هم نکرده چگونه در آب غرق شده است؟ این سؤال به استناد یک خبر غیر رسمی که به انقلاب اسلامی رسیده است، پاسخ می‌جوید: کسانی که مأمور از بین بردن هاشمی رفسنجانی بوده‌اند، پیشاپیش در درون محل، حضور داشته‌اند. نخست او را مورد ضرب و شتم شدید قرار می‌دهند و وقتی از خود بیخود می‌شود، در آبش می‌اندازند. محافظان او که در بیرون بوده‌اند، مداخله می‌کنند، گلاویز نیز می‌شوند اما واپس می‌نشینند. قصد از دستگیری سرگروه محافظان، تهدید او و اعضای گروه محافظت بوده است تا که دم فرو بندند. سر او را بدان خاطر نوار پیچ کرده‌اند که آثار ضربه‌ها دیده نشوند.

- دو رشته خبر و شایعه غیر رسمی و خبرهای رسمی با یکدیگر در گلاویز هستند که آتش سوزی و انفجار در ساختمان پلاسکو روی می‌دهد. دو دسته خبر در نزاع بر سر چگونگی مرگ هاشمی رفسنجانی، جای خود را به شاخ به شاخ شدن خبرهای غیر رسمی و رسمی بر سر فرو ریختن این بنا می‌دهند.

- چند روزی می‌گذرد. بنابر خبر غیر رسمی، یاسر فرزند هاشمی رفسنجانی، برای آنکه حالی کند پدرش به مرگ طبیعی نمرده است. چهار عکس انتشار می‌دهد. این عکسها آثار ضرب بر سر صورت او را نشان می‌دهند. در عکسی، زیر چشم و یک طرف بینی سیاه و سر پوشانده شده است.

عکس نشان می‌دهد که پیشانی او پانسمان شده و روی پانسمان را پوشانده‌اند. بنابر خبر غیر رسمی، خانواده هاشمی با دادن دو علامت، قتل پدر خود را اعلام و قاتل را معرفی می‌کند:



۱. پیش از مرگ، او را کتک زده‌اند و پس از بیهوش شدن، در آبش انداخته‌اند تا خفه شود. این نوع «مرگ نشانه‌دار»، یادآور مرگ‌های نشانه‌داری است که بدستور جبار و توسط شبکه ترور انجام گرفتند و رژیم ولایت فقیه بدانه‌ها «قتلهای زنجیره‌ای» عنوان داد بدین گمان که نام نهادن بر جنایت‌های سبعانه سیاسی‌اش، سبب می‌شود در وجدان تاریخی مردم ایران ضبط نگردند.

۲. خانواده هاشمی رفسنجانی یادآور شدند که او شبی پیش از روز قتل امیر کبیر، از دنیا رفت. خاطر نشان کردن مشابهت مرگ هاشمی رفسنجانی در استخر سعد آباد با کشته شدن امیر کبیر در حمام فین کاشان به دستور ناصرالدین شاه. فایده خاطر نشان کردن این مشابهت، متداعی کردن مشابهت دیگری است: امیر به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید و هاشمی رفسنجانی به دستور خامنه‌ای کشته شد.

اینکه خبرهای غیر رسمی که در کشته شدن هاشمی رفسنجانی به دستور خامنه‌ای و توسط سپاه، اشتراک دارند واقعیت دارد یا خیر؟ اینکه ساختمان پلاسکو را بعد از میان برده‌اند و دست سپاه در کار بوده‌است، واقعیت دارد یا نه، بلحاظ تاریخی، البته اهمیت تعیین کننده دارد. زیرا

تاریخ باید همان‌سان که واقع می‌شود، نوشته‌آید. اما بلحاظی دیگر، اهمیت آن ثانوی است: وقتی هر خبر و اطلاعی که دولت ولایت فقیه انتشار می‌دهد را وجدان همگانی حکم بر دروغ بودنش می‌دهد و چون در جا خلاف آن را به حقیقت نزدیک‌تر می‌داند، فراخوانی پدید می‌آید برای خبرهای غیر رسمی و شایعه‌ها، هر واقعه‌ای فرصتی می‌شود برای اظهار بی‌اعتمادی همگانی به رأس رژیم. یادآور می‌شود که سینما رکس آبادان را کسانی آتش زدند که اقدام به جنایتی چنان سبانه را توجیه‌گر هدف خویش می‌انگاشتند. اما وجدان همگانی مردم ایران رژیم شاه را عامل آن آتش سوزی شناخت. حکم محکومیت رژیم شاه توسط وجدان همگانی بعنوان متصدی هر جنایتی، سبب شد که بعد از انقلاب، «قاضی شرعی» مثل سید حسین موسوی تبریزی که بعد در جتایتکاری شهره شد، تنی چند از مقامات شهربانی آبادان را به ناحق اعدام کند. این به یمن تحقیق روزنامه انقلاب اسلامی بود که حقیقت از پرده بیرون افتاد. اما وقتی جامعه‌ای، رژیم، در واقع رأس و ستون فقرات آن را (خامنه‌ای و سپاه) عامل مرگ و آتش سوزی و فساد و جنایت و خیانت می‌شناسد و هر نوبت، خبر رسمی او از خبر غیر رسمی که در جامعه پخش می‌شود و حتی از شایعه شکست می‌خورد، از جمله بدین معنی است که جامعه با رأس و ستون فقرات رژیم به واپسین مرحله رویارویی رسیده‌اند. به این مهم باز می‌گردیم.

* بی‌اعتمادی جهانیان به نظام‌های دولتی، از جمله دموکراسی:

پیش از رسیدن ترامپ به ریاست جمهوری امریکا و «احکام حکومتی» که صادر کرده است، بی‌اعتمادی به نظام سیاسی غرب فراگیر شده بود. او نان این بی‌اعتمادی را خورد و به ریاست جمهوری رسید. در حقیقت، در آنچه به آسیب‌پذیری دموکراسی مربوط می‌شود، مردم غرب بطور مستمر با امور واقع پایدار زیر رویارویند:

- استالینسم که در روسیه دارای نظام امپراطوری استبدادی، پدید آمد؛

- اما نازیسم و فاشیسم در دموکراسی زاده و بزرگ شدند و دنیا - بیشتر اروپا و آسیای دور و شمال آفریقا و ایران - را صحنه جنگ کردند.
- بعد از جنگ جهانی دوم، مرتب هشدار داده می‌شد که دیگر نباید بگذاریم استبداد فراگیر باز گردد. اما اینک ترامپ در آمریکا به ریاست جمهوری رسیده است. انگلیسی‌ها به جدائی از اروپا رأی داده‌اند و گرایش راست افراطی در یک‌چند از کشورهای اروپائی (فرانسه و هلند و اتریش) حزب‌های اول می‌شوند و در بقیه کشورها نیز نیرومند می‌گردند.
- سرمایه‌داری بمثابه توتالیتار در همان حال که بطور مداوم بر چند و چون نابرابری‌ها می‌افزاید، بر خالی کردن زمین از منابع و آلودن محیط زیست شتاب می‌بخشد و قربانیان را هم وسیله کار خود می‌کند تا که، بدون مقاومت، بتواند همچنان ویران کند و بزرگ و متمرکز بگردد.
- فسادها از همه نوع، بخصوص مالی و جنسی - ترامپ به هردو متهم بود و رئیس جمهوری شد و فیون، نامزد ریاست جمهوری فرانسه و همسرش بدان متهم شده‌اند -، اغلب با جنایت همزاد و یا همراه هستند: پوشاندن افتضاح اکبر سورپرایز، کشتن بسیاری را ایجاب کرد. پیش می‌آید که وزیری و یا نماینده‌ای حذف می‌شوند (نمونه نخست وزیر و وزیر دفاع پرتقال بر اثر اطلاع از افتضاح اکبر سورپرایز). اما این بار که سیا در باره فساد جنسی ترامپ در روسیه و وجود فیلم آن در دست پوتین گزارش داد، درجا، سبب کشته شدن ژنرال روسی شد که از قرار ماجرا را به جاسوس انتلیجنت سرویس لو داده و او در اختیار سیا گذاشته است. مجله نوول ابسرواتور (۳۰ ژانویه ۲۰۱۷) به نقل از روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف، گزارش می‌کند که در ماه دسامبر ۲۰۱۶، ژنرال روسی عضو سابق ک.گ.ب، بنام اولگ ارووینکین، در پارکینگ بنائی در مسکو، نشسته در خودروئی، مرده یافت شد. کریستوفر استیل، افسر انتلیجنت سرویس که گزارش فساد جنسی ترامپ را در اختیار سیا قرار داده است نیز ناپدید شده است! خبرگزاری روس می‌گوید مرگ ژنرال ارووینکین موضوع تحقیقی عمیق شده است!

طرفه این که ترامپ مدعی فاسد بودن نخبه سیاسی امریکا شد و وعده داد بمحض رسیدن به ریاست جمهوری، به واشنگتن برود، جارو را بر دارد و آن شهر را از نخبه سیاسی فاسد پاک کند. و دلیل ریاست جمهوری او بی اعتمادی به مراتب بیشتر مردم امریکا نسبت به نخبه سیاسی کشور دانسته شد.

بدین سان، دموکراسی بر اصل انتخاب، توانا به خود درمانی نیست. توانا به دفاع از خود نیز نیست. بدین خاطر که در جامعه های دارای نظام دموکراسی، بنیادهای جامعه، بخصوص بنیاد کارفرمایی، قدرت محور هستند، حقوق همواره از قدرت شکست می خورند. ریاست جمهوری ترامپ و احکام حکومتی که صادر می کند گویای بی اعتباری حقوق و ارزشها و اعتبار جستن قدرت و نمادهای آن است:

فرمان ویزا ممنوع که او صادر کرده و دادن ویزا به داوطلبان سفر از ۷ کشور به امریکا را ممنوع کرده است، نه تنها فاقد حقوق که واجد تضاد قدرت با حقوق است. واجد تبعیض و تحقیر مردم این کشورها و دین ستیزی است. گویای بی اعتباری لائسیته بمثابه راهکار همزیستی مسالمت آمیز طرزفکرها و باورها و بی طرفی دولت در آنچه به دین و باور مربوط می شود است. طرفه این که تا امروز، یک ایرانی و نیز عراقی و سوری دست به عمل تروریستی، در خاک امریکا، برضد امریکائی، نزده است. اما، از جمله، عربستانی ها ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را انجام داده اند. بنابراین، حکم حکومتی ترامپ گویای تبعیضی است که دلیل خود را به فریاد می گوید: دولت سعودی و متحدانش نه تنها ثروت عظیم نفت در اختیار اقتصاد مسلط می گذارند، بلکه با بخش کوچکی از درآمد نفت که به آنها داده می شود، مقامات غرب را نیز می خرند.

اما حکم حکومتی ترامپ بازگشت به دوران جاهلیت است. پیش از او، رفقای اسرائیلی او به این دوران بازگشته بودند. توضیح این که پیش از اسلام، جرم شخصی دانسته نبود. هر مجرمی خانواده و بسا طایفه خود را نیز مجرم می گرداند. آنچه امثال ترامپ نمی دانند اینست که اسلام این رسم جاهلی و توجیه گر جنگ و خونریزی را ملغی و جرم را شخصی

شناخت. اینک رئیس جمهوری امریکا جرم شخصی، آنهم انجام نپذیرفته را، جرم این و آن ملت اعلام می‌کند!

فرمان ترامپ بر ضد محیط زیست هنوز شکست آشکارتر حقوق از قدرت است. این تنها طبیعت نیست که محکوم حکم قدرت می‌شود، بلکه همه زندگان روی زمین نیز محکوم این حکم می‌شوند.

فرمان دیوار کشیدن در طول مرز امریکا و مکزیک نیز، پوشاندن واقعیت و نه درمان آن است. طرفه این‌که روحانی خطاب به ترامپ گفت: زمان کشیدن دیوار سرآمده است و او را به یاد فرجام کار دیوار برلین انداخت. غافل از این‌که رژیم ولایت فقیه همین دیوار را در مرز ایران و افغانستان کشیده است. دیوار نماد قدرت است. مرز را قدرت ایجاد می‌کند و وقتی آن را دیواری بلند می‌گرداند، فاش می‌کند که در موقعیت تدافعی ناشی از ضعف روزافزون است. می‌گوید و بی‌پرده که بی‌اعتمادی بیرون از اندازه است. **در حقیقت، قدرت مسلط وقتی گرفتار ضعف و فتور می‌شود، آشکارترین علامتی که از خود بروز می‌دهد بی‌اعتمادی همه جانبه و به همه است.** این بی‌اعتمادی است که ترامپ بروز می‌دهد.

*** گسترش خشونت و تشدید خطر جنگ در مقیاس جهان و راه کار:**

بی‌اعتمادی به دولتها در سطح جهانی و شکست حقوق از قدرت، در دموکراسی‌های غرب نیز، از عوامل گسترش بی‌سابقه خشونت در سطح هر کشور و در سطح جهان است. تا بدانجا که گرباچف، مردی که فروپاشی تقریباً مسالمت‌آمیز دولت کمونیست روسیه را تصدیق کرد، نسبت به خطر جنگ جهانی و بکاررفتن سلاح هسته‌ای در این جنگ، هشدار می‌دهد. اما او تنها نیست. این هشدار را نه تن از متفکران غرب نیز می‌دهند. جو، جو جنگ شده است که نخست‌وزیر انگلستان تهدید می‌کند هرگاه منافع انگلستان بخطر افتد، او در بکار بردن سلاح هسته‌ای، ولو سبب مرگ صدها هزار نفر شود، تردید نمی‌کند. بدین‌سان، تهدید به حمله نظامی اینک دارد جای به تهدید با سلاح هسته‌ای می‌سپارد.

بدین سان، بی‌اعتمادی به دولت‌ها و شکست حقوق از قدرت که سبب بی‌اعتمادی همه به همه، فرد به فرد و گروه به گروه و کشور به کشور شده است، از عوامل گسترش خشونت و پیدایش خطر جنگ اتمی گشته است.

برای این‌که حقوق بر قدرت غلبه کنند، در غرب، فرهنگ همگان شدن عمل به حقوق انسان و رعایت کرامت انسان پیشنهاد می‌شود. اما وقتی رابطه‌ها رابطه‌های قوا هستند و ستون پایه‌های قدرت (مراجعه شود به کتاب توتالیتاریسم نوشته ابوالحسن بنی‌صدر)، شناسائی و با ستون پایه‌های حقوق جانشین نمی‌شوند، وقتی جامعه مدنی، بمثابة رکن دموکراسی عمل نمی‌کند و به زادن و پروراندن بدیل توانا نیست، وقتی تصمیم را مردم نمی‌گیرند و منتخبان آنها مجری تصمیم آنها نیستند، بلکه خود هم تصمیم‌گیرنده و هم مجری هستند، وقتی وسائل ارتباط جمعی زبان قدرت بکار می‌برند و در ید قدرت هستند و به جای برقرارکردن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها، حقیقت را سانسور می‌کنند و «پسا حقیقت» را جانشین حقیقت و زبان رسمی می‌کنند، چگونه ممکن است عمل به حقوق رویه همگان بشود و سبب فزونی گرفتن کرامت انسان بگردد؟ چگونه ممکن است رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق بگردند؟ چگونه ممکن است...

تحقیق در باره دموکراسی که در مجموعه‌ای از کتابها انتشار یافته است، در دسترس ایرانیان است. ایرانیان بودند که با پیروزی گل بر گلوله، اعتماد همه به همه را جانشین بی‌اعتمادی همه به همه کردند. باوجود این، استبداد بازسازی شد و بی‌اعتمادی فراگیر گشت و ایران در آتش خشونت‌ها می‌سوزد. آیا نسل جوان کشور به خود جرأت مراجعه به این راهکار و تجربه کردن آن را می‌دهد و روی به خشونت زدایی می‌آورد؟

وضعیت سنجی یک صد و سی و ششم:

رابطه دو فشار؟

۲۱ بهمن ۱۳۹۵ برابر ۹ فوریه ۲۰۱۷

ترامپ آمد و زبان تهدید و تحقیر میان او و خامنه‌ای و دستیاران این دو باب شد. راستی این است که تحریک و تحریک متقابل باب شد. از نو، مردم ایران و اقتصاد آنها گرفتار تهدید به جنگ و تشدید تحریم‌ها شدند. رویه ترامپ رویه یک جبار است. چرا که در باره مردم ۷ کشور، اصل برائت را با اصل مجرمیت و جرم شخصی را با جرم همگانی جانشین می‌کند. او چون قدرتمدار است، نه قدرت که دین را دشمن می‌دارد. نه تنها جباران همواره دین یا مرام را دشمن خوانده‌اند تا که مقاصد سلطه جویانه خویش را بپوشانند، بلکه هر عقل قدرتمداری قدرت را نفی نمی‌کند دین یا مرام قربانی قدرت را دشمن می‌دارد و نمی‌داند هرگاه عقل خویش را از بندگی قدرت برهد، خودانگیختگی باز می‌یابد و خلاق می‌شود و از بیان استقلال و آزادی نیز بمتابه اندیشه راهنما برخوردار می‌شود.

هرگاه قرار بود ترامپ اصل برائت و اصل شخصی بودن جرم و اصل مقابله با قدرت و نه قربانی قدرت (دین) را رویه کند، در آنچه به مردم این ۷ کشور مربوط می‌شد، این تغییرها روی می‌داد:

*** هرگاه ترامپ اصل برائت و اصل شخصی بودن جرم و دشمن قدرت است و نه دین قربانی آن را رعایت می کرد:**

۱. مردم امریکا مسائل واقعی را که سرمایه داری ببارآورده است، شناسائی می کردند و به کسانی نمایندگی می دادند که هم مشکل ها را بشناسند و هم بر حل آنها مصمم باشند. بدین سان، مردمی که از جنگ دوم بدین سو، میان دو فشار زندگی کرده اند، از این دو فشار، یکی «محور شر» بیگانه (زمانی کمونیسم بین الملل و بعد تروریسم بین الملل و حالا تروریسم اسلامی) و دیگری سلطه فراگیر سرمایه داری بر زندگی یکایک شهروندان، می آسودند.

اگر مردم امریکا فرصت تأمل را به خود بدهند، در می یابند که قدرتمدارها دو فشار داخلی و خارجی را چنان تنظیم می کنند که کاهش فشار داخلی با افزایش فشار بیرونی جبران گردد. در مواردی که فشار خارجی کاهش شدید پیدا می کند، درجا، دشمن دیگری را می یابند و میزان فشار را بالا می برند. برای مثال، جنگ جهانی دوم پایان یافت. درجا، «کمونیسم بین الملل» عامل تشدید فشار در درون شد. مک کارتیسم یا تفتیش عقاید وسیله مهار جامعه امریکائی گشت. در آغاز واپسین دهه قرن بیستم، امپراطوری روسیه فروپاشید و خطر «کمونیسم بین الملل» از میان برخاست. درجا، تروریسم بین الملل جانشین شد. کار بجائی رسید که بوش (پسر) جنگ صلیبی اعلان کرد. در حال حاضر نیز، از دید قشر حاکم، خطر آن وجود دارد که امریکائیان دشمن واقعی که سرمایه داری مهار بریده است را شناسائی کنند. این است که ترامپ رئیس جمهوری می شود تا با اتخاذ روش تنش زائی و دیوار کشیدن و شاخ و شانه کشیدن ها، خطر خارجی را به حداکثر برساند و، بدان، جامعه امریکائی را نه تنها از عمل بازدارد، بلکه امیدوار کند که کار درخور و درآمد بایسته می جویند.

۲. مردم این ۷ کشور از فشار بیرونی می رهند. رژیم های استبدادی حاکم بر این کشورها از تنظیم دو فشار با هدف فعل پذیر کردن مردم باز می مانند. مورد ایران را توضیح بدهیم:

در دوره شاه و بیشتر از آن در دوره استبداد ولایت مطلقه فقیه، دولت جبار بدون وجود فشار خارجی، قادر به اعمال فشار بر مردم نمی‌شد و نمی‌شود. در دوره شاه، خطر کمونیسم بین‌الملل دستمایه سرکوب‌ها بود و دستگاه تفتیش عقیده و سرکوب آن رژیم، به هر فعالیتی و جنبشی انگ «کمونیست» می‌زد. رژیم ملاتاریا انگ «امریکائی» می‌زند. زمانی رسید که فشار خارجی میل به صفر کرد. رژیم شاه از سرکوب ناتوان شد و جنبش همگانی مردم ایران به حیات آن پایان بخشید. در دوره ملاتاریا، هر نوبت که فشار خارجی روی به کاهش گذاشته‌است، رژیم دست به تحریک و بحران سازی با هدف افزایش فشار از بیرون زده‌است. بیهوده نبود که خامنه‌ای و دستگاه تبلیغاتی او از نامزد ریاست جمهوری که ترامپ بود حمایت می‌کرد.

آموزش مهم تجربه ایران و کشورهای دیگر در وضعیت ایران و نیز وضعیت ابر قدرتها، از جمله امریکا، اینست: فشار داخلی با فشار خارجی تنظیم شدنی است. یعنی این که هرگاه فشار خارجی نباشد، فشار داخلی بدون توجیه می‌شود و جامعه بدان تن نمی‌دهد. در حقیقت، فشار خارجی باید بدان شدت باشد که جمهور مردم را فعل‌پذیر کند. نیروهای محرکه را از فعال شدن در رشد بازدارد تا که دولت جبار بتواند بخشی از آنها را در وسیله فشار بر مردم از خود بیگانه کند و بخشی دیگر را از کشور بگریزند. چنان که تا گروگانگیری، اعمال فشار به مردم توجیه لازم را نداشت. «گروهک‌های ضد انقلاب» دست‌آویز بود اما کافی برای استقرار استبداد ولایت مطلقه فقیه نبود. گروگانگیری و جنگ امکان اعمال فشار در درون را سخت افزایش داد. از آن پس تا امروز، هر زمان، توان اعمال فشار رژیم کاهش یافته‌است، بحران خارجی را تشدید کرده‌است. چنان که، با روی کار آمدن ترامپ در امریکا، تحریک عملی و زبانی دستگاه ولایت مطلقه فقیه، واکنش شدید زبانی و عملی ترامپ و منصوبان او را در پی‌آورد و سایه شوم جنگ و تحریم‌ها را بر سر مردم ایران بازگرداند.

۳. ترامپ می‌گوید: تحریمها داشت جان ایران را به لب می‌رساند که برجام نجاتش داد. عقل قدرتمدار او در نمی‌یابد که تشدید فشار از خارج سبب شد ۳/۱. که جامعه ایرانی به حال فلج درآمد و یکسره فعل‌پذیر بگردد؛

۳/۲. که نیروهای محرکه (مغزها و سرمایه‌ها و نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی) به خارج از کشور جریان یابند؛

۳/۳. که مافیاهای نظامی - مالی رانتهای خود را به حداکثر برسانند. در نتیجه،

۳/۴. مردم کشور بسیار فقیر تر شوند و قشون بیابان در کشور پیشرفت کند.

بدین‌قرار، آنها که به حکومت او باما توصیه کرده بودند وضع تحریم‌ها سبب می‌شود رژیم از پای درآمد، برخلاف بودند. زیرا این مردم ایران بودند که از پا درآمدند. آیا اگر قرارداد وین امضاء نمی‌شد و تحریم‌ها تشدید هم می‌شدند، رژیم از پا در می‌آمد؟ دو تجربه، یکی تجربه عراق دوران صدام و دیگری تجربه کره شمالی، پاسخ این پرسش را می‌دهند: رژیم‌ها از پا در نیامدند. محتاج تشدید فشار در داخل نیز نشدند. زیرا فشار از بیرون بیش از اندازه شدید بود. هرگاه وضعیت این دو کشور را با وضعیت افریقای جنوبی مقایسه کنیم، می‌بینیم، عامل مردم در افریقای جنوبی عمل کرده و سبب تن دادن اقلیت حاکم به قبول حقوق سیاه‌پوستان گشته‌است. باوجود این، عمل مردم افریقای جنوبی همراه بود با در تنگنا قرار گرفتن اقلیت حاکم. در حقیقت، تحریمهای افریقای جنوبی با تحریمهای دو کشور عراق و کره شمالی تفاوت ماهوی داشت. تحریمهای افریقای جنوبی سبب شدت فقر اکثریت بزرگ سیاه‌پوستان نشد. بر اقلیت سفید پوست فشار وارد کرد.

*** آیا مردم می‌توانند مانع از آن شوند که رژیم فشار داخلی را با فشار خارجی تنظیم کند؟:**

امروز، خامنه‌ای می‌گوید او باما به او نامه فدایت شوم نوشته و در عمل، تحریم‌ها را تشدید کرده‌است. اما این او بود که گفتگوهای سری را با امریکا آغاز کرد. این او بود که «نرمش قهرمانانه» را رویه کرد. این او بود که قرارداد

وین را پذیرفت. چرا چنین کرد؟ آیا بدین خاطر چنین کرد که به قول ترامپ تحریم‌ها در کار از پا درآوردن ایران بودند؟ آیا با آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد، اقتصاددانان در درون و ایران دوستان در درون و بیرون از کشور هشدار ندادند سرمایه‌ها را بر باد ندهید و خطر تهدیدها را جدی بگیرید؟ چرا. رژیم هشدارها را نشنید و، امروز، بر خامنه‌ای است که پاسخ این پرسش اساسی را بدهد:

• اواما، بهنگام مبارزات انتخاباتی گفت: با ایران روش گفتگو را درپیش می‌گیرم. هشدار نیز داده شد که در وضع تحریم‌های بوش توانا نشد اما اواما توانا می‌شود. اگر پیش از وضع تحریم‌ها و پیش از صدور قطعنامه‌های جدید توسط شورای امنیت - که احمدی نژاد آن‌ها را ورق پاره می‌خواند -، رژیم با هدف حل مشکل مذاکره می‌کرد، چه می‌شد؟ آیا قراردادی نمی‌شد با گرفتن امتیازها و بدون سپردن اینهمه تعهد؟ چه سبب شد که بجای پایان بخشیدن به بحران، آن را تشدید کرد؟

• خامنه‌ای می‌گوید اواما از سوئی به او نامه فدایت شوم می‌نوشت و از سوی دیگر از «فتنه ۸۸» حمایت می‌کرد. در واقع، درد جانکاه خویش را آشکار می‌کند: جنبش ۸۸ روی داد زیرا از سوئی، خامنه‌ای نتوانست فشار بر مردم را با فشار خارجی، متناسب کند و از سوی دیگر، دولت، بلحاظ مالی، ورشکست شده بود. خطای اواما و تدبیرسنگان سیاست خارجی او این بود که به جای کاهش فشار، روی به افزایش فشارآوردند و فعل‌پذیری را به مردم ایران تحمیل کردند. خطای اواما نه آن است که خامنه‌ای می‌گوید. خطای او افزودن بر فشاری بود که سبب نجات رژیم ولایت مطلقه فقیه شد. بیش از هرکسی، خامنه‌ای مدیون سیاست اواما است. بدین خاطر نیز، جانبدار ترامپ است که او اندازه فشار را بالا می‌برد و خامنه‌ای می‌تواند فشار بر مردم را متناسب با فشار خارجی تنظیم کند.

بدین قرار، کاهش فشار از بیرون و ورشکست دولت، جنبش ۸۸ را ممکن کرد. اما این جنبش خود خویشتن را در مدار بسته رژیم ولایت فقیه زندانی کرد. در واقع، جنبش ناتوانی رژیم را در افزودن بر فشار، بسود رژیم، جبران کرد.

باوجود این، جنبش علائم روشنی از خواست خویش که یافتن جامعه آزاد و مستقل است را ابراز کرد. بدین قرار، هرگاه قدرت خارجی میزان فشار را بالا نمی برد، رژیم ولایت فقیه می توانست تن به تسلیم به خواست مردم ایران بدهد. بدین سان، تزلزلی که رژیم بدان گفتار شد و هیچگاه نتوانست آنرا پنهان کند و ترسش از، از سرگرفته شدن جنبش که باز نتوانست پنهان کند، بطور قطع، یکی از عوامل تن دادن خامنه ای به گفتگوهای پنهانی با امریکا و نرمش قهرمانانه و مهندسی انتخابات بسود روحانی و سرانجام تسلیم شدن به قرارداد وین بوده است. بنا بود در پی قرارداد وین، فشار از بیرون کاهش پذیرد. فرورفتن در جنگهای ششگانه در سطح منطقه و تکرار این دروغ که اگر در سوریه و عراق با داعش نجنگیم باید در کرمانشاه و همدان با آن بجنگیم، گویای تقلای خامنه ای و دستیاران او برای افزایش فشار از خارج به جامعه ایرانی است. تجربه های پیش از این دوران بکنار، واپسین تجربه می گوید که مردم می توانند از قید دو فشار خویشان را برهند.

برای رهاشدن باید

۱. مردم ایران ارزیابی صحیحی از خطر و فشار خارجی پیدا کنند. دریابند که فرق است میان فشار خارجی وقتی برضد نهضت ملی اعمال می شد با فشار خارجی وقتی با دست آویز کردن رژیم جبار وارد می شود. فشار نوع اول که محتوی و شکل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بخود گرفت، می توانست خنثی شود هرگاه ترس از خطر همسایه شمالی و ترس های دیگر، جامعه را از جنبش همگانی مداوم باز نمی داشتند. فشار نوع دوم، بی اثر می شود هرگاه مردم کشور روی به جنبش آورند. هم تجربه انقلاب ایران و هم جنبش سال ۱۳۸۸ معلوم کردند که جنبش مردم دو اثر مستقیم دارد: بازداشتن دولت های غرب از اعمال فشار و برانگیختن افکار عمومی غرب و شرق به حمایت از جنبش.

۲. مردم کشور، خود را محکوم به فعل پذیری نشمارند و جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم توانایی خود را بر وارد کردن فشار به رژیم بکارگیرد.

این فشار می‌باید هم بر رژیم وارد شود و هم در نظر افکار عمومی جهان، فشار قدرتهای سلطه‌جو بر ایران را ناموجه بگرداند. در نتیجه، وارونه کاری را باید کرد که خامنه‌ای و خاتمی مردم را به آن فرا می‌خوانند. کار یک ملت بالغ و رشید این نیست که به بهانه فشار بیگانه، پشتیبان و وسیله کار رژیمی استبدادی بگردد که همه کار می‌کند تا که فشار خارجی میل به حداکثر کند. کار او این است که اراده خویش را به زندگی مستقل و آزاد، شفاف، بیان کند تا که جهانیان دریابند تشدید فشار به زیان جنبش یک ملت برای زیستن در استقلال و آزادی و بسود رژیم استبدادی برای تخریب مبانی حیات یک ملت است.

۳. مردم ایران می‌بینند که سایه شوم تهدید به جنگ و تحریم‌های هرچه شدیدتر بازگشته‌اند. پس باید از خود بپرسند: چه سبب شد که از گروگان‌گیری تا امروز، ایران در حلقه آتش است و در درون نیز به آتش استبداد می‌سوزد؟ هرگاه این پرسش را از خود بکنند، در می‌یابند که فعل‌پذیری آنان و واکنش شدن مداومشان، یکی از عوامل مهم این وضعیت است. ترک فعل‌پذیری و تصدی زندگی حقوقمند در هریک از بعدهاى سیاسى و اقتصادى و اجتماعى و فرهنگى، می‌تواند قلمرو حاکمیت جباران را محدود و محدودتر کند. هرگاه این تصدی با تسلیم مصلحت نگشتن و به محدوده عمل رژیم در نیامدن، بطور واضح، از ترس بدتر، تسلیم بد نشدن و رژیم را به انزوا درآوردن - کاری که شما مردم با رژیم شاه کردید -، همراه شود، به یک کار، منجر به رسیدن دو نتیجه می‌شود: خلاصی از فشارها از بیرون و رهائی از استبدادِ عامل ایجاد کننده این فشارها و بکار بردن آنها در مهار مردم .

وضعیت سنجی یک صد و سی و هفتم:

حکومت ترامپ و ایران.

۲۸ بهمن ۱۳۹۵ برابر ۱۶ فوریه ۲۰۱۷

نوشته زیر از ابوالحسن بنی صدر است و در شماره ۱۳ مجله میهن، مورخ
بهمن/اسفند ۱۳۹۵ منتشر شده است

گرچه شخصی که به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شده است، در جهت
یابی قدرتی که امریکا است بی‌تأثیر نیست، اما واقعیتی که این قدرت است و
واقعیتی که جهان بیرون از امریکا است و واقعیتی که ایران است نقش تعیین
کننده‌تری از تمایل‌های آقای ترامپ دارند. این واقعیت‌ها، بطور اجمال، در این
موقعیت‌ها قرار دارند:

* امریکا و اروپا و موقعیت دفاعی آنها:

این واقعیت که، در انتخابات ریاست جمهوری این‌بار امریکا، تبلیغات
مبتدل بودند و انحطاط را گزارش می‌کردند و این واقعیت که، در آن، «اکتبر
سورپرایز» (نامه اف. بی. آی. به کنگره درباره بازگشودن پرونده ایمیل‌های خانم
هیلاری کلینتون در هفته‌ای پیش از روز اخذ رأی و مداخله روسیه در این
انتخابات)، نقش یافت، نباید واقعیت بسیار مهمی که قرارگرفتن امریکا در
وضعیت تدافعی است را بپوشاند. نه تنها تبلیغ‌های دو طرف گویای گذار از
وضعیت تهاجمی به وضعیت تدافعی بودند، بلکه بخش عمده‌ای از رأی دهندگان

به آقای ترامپ کسانی هستند که می‌دانند موقعیت و منزلت خویش را دارند از دست می‌دهند و گمان می‌برند آقای ترامپ با وعده بازگرداندن عظمت امریکا و اتخاذ تدابیر برای متحقق کردن اصل «اول امریکا»، مانع از آن می‌شود که آنها موقعیت و منزلت خویش را از دست بدهند. گرایش‌های راست افراطی همواره فرآورده ترس از آینده نزدیک و دور و ایجاد امید کاذب به حفظ موقعیت و منزلت بوده‌اند و هستند. زبان این گرایش‌ها، زبان دروغ و فریب است. به قول آکسفورد، «پسا حقیقت» است. زیرا سراب را در نظر مردم واقعیت جلوه می‌دهند.

اما چرا این واقعیت که این‌گونه گرایش‌ها، بدون استثناء، مرگ و ویرانی بار آورده‌اند، در غرب امروز، چنین قوت گرفته‌اند؟ چرا تجربه استبداد فراگیر کلیسا در قرون وسطی و تجربه‌های هیتلر و موسولینی و استالین و خمینی در قرن بیستم، نتوانسته‌اند غربیان را از شر این گرایش بیاسایند؟ به دلیل وجود دو عامل: استبداد فراگیری که سرمایه‌داری شده است و خلاء اندیشه راهنما (آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی را باید بر فهرست متفکران غرب افزود که نسبت به این خلاء هشدار می‌دهند). خلاء را قدرت پر می‌کند و دو راه‌کار افراطی، یکی سازش‌گر با سرمایه‌داری تمامت خواه و دیگری خصومت پیشه با آن، فرآورده آن استبداد و این خلاء هستند. الا این‌که، راه‌کار خصومت پیشه، هنوز اندیشه راهنمای توانا به توجیه خشونت و پیشنهاد بدیل جدید را نجسته و بدین‌خاطر ناتوان است.

* موقعیت امریکا در جهان:

در صورت، بودجه نظامی امریکا همچنان با بودجه نظامی مجموع کشورهای جهان پهلوی می‌زند. اقتصاد امریکا همچنان اقتصاد اول جهان است. اما در محتوی،

۱. قاره آسیا، به استثنای خاورمیانه که منطقه جنگ است و، در آن، امریکا و اروپا از واپسین مناطق تحت سلطه خویش دفاع می‌کنند، از سلطه امریکا و اروپا

خارج شده‌اند. سهل است، دارند اقتصادهای طراز اول جهان را می‌یابند و قدرتهای نظامی می‌گردند؛

۲. از دید ترامپ، تمامی کشورهای مسلمان قلمرو تروریست‌ها هستند؛

۳. اگرهم افریقا را قاره باقی‌مانده زیر سلطه اقتصادی غرب بشماریم، بخش بزرگی از آن از منابع خالی و فقیر شده است و در بخش دیگر هم غرب باید برای حفظ موقعیت خود بجنگد. بدین‌قرار، آفتابی که زمانی در امپراطوری انگلستان غروب نمی‌کرد، امروز، بسا باید در انگلستان منهای اسکاتلند و ایرلند غروب کند؛

۴. در پایان جنگ جهانی دوم، اقتصاد امریکا از اقتصاد بقیت جهان، به بی‌نیازی، نزدیک بود. میزان باروری سرانه در امریکا از دو برابر اروپا بیشتر بود. اما امروز این باروری برابر باروری سرانه آلمان و فرانسه است. باروری سرانه شریک انگلیسی او از ایتالیا نیز کم‌تر است. بودجه امریکا به اوراق قرضه‌ای وابسته است که در دست چین و ژاپن و ارژدهای اقیانوس کبیر و کشورهای نفت خیز و اندکی هم اروپا هستند. آقای ترامپ می‌گوید امریکا ۲۰۰۰۰ میلیارد دلار قرض دارد. وقتی بدانیم تولید ناخالص ملی امریکا در ۲۰۱۳ برابر ۱۶/۷ هزار میلیارد دلار بوده است، تصور روشن‌تری از وضعیت اقتصادی امریکا پیدا می‌کنیم.

آقای ترامپ به قشرهائی که نگران از دست دادن موقعیت و منزلت خویش هستند، وعده داده است سرمایه‌ها را به امریکا باز بگرداند. اما برفرض که چنین کند، باید فکری هم برای باجی بکند که امریکا از جهان بابت دلار بمتابه پول جهان، می‌ستاند.

در سالهای اخیر، امریکا از اروپا، بابت رعایت نکردن تحریم‌هائی که وضع کرده، ۴۰ میلیارد دلار باج ستانده است. به قول لوموند دیپلماتیک (ژانویه ۲۰۱۷)، تحریم‌ها راه‌کاری شده‌اند برای باج‌گیری. باوجود این، افراط در تحریم و باج‌گیری، اروپا و دیگر نقاط جهان را، بیشتر از آنچه امروز هست بر ضد امریکا می‌کند. از این‌رو، احتمال همکاری اروپا و روسیه و چین در وضع و اجرای تحریمها بسیار کم‌تر شده است. بخصوص که ترامپ، بلحاظ مشروعیت،

بسیار ضعیف است. نه تنها بخاطر مواضعی که در باره اروپا و کشورهای مسلمان و چین و ژاپن و اژدهاهای اقیانوس کبیر اتخاذ کرده است، بلکه بلحاظ چند و چون انتخاب شدنش به ریاست جمهوری. این ضعف، در آنچه به کشورهای واقع در منطقه ما مربوط می‌شود، می‌تواند با پرخاشگری بازهم بیشتر، جبران بگردد.

۵. اما مهم‌ترین تغییر تناسب قوا میان امریکا و جهان، ناشی می‌شود از تغییر نگرش جهانیان به «مدرنیته» غرب و «شیوه زندگی امریکائی». سلطه بر جهان تنها با قدرت نظامی و اقتصادی هیچ‌گاه میسر نبوده است. نیاز به پذیرش برتری بلحاظ اندیشه راهنما، دانش و فن، شیوه زندگی نیز دارد. جهان امروز، دنیای دهه‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم نیست. در خود غرب نیز، «اسطوره رشد شکسته است» و نظریه‌ها که صاحب نظران پیشنهاد می‌کنند، زیر عنوان «ضد رشد» تبیین می‌گردند. آن باور به این دروغ که گویا تنها مغز غربیان ماده خاکستری دارد، نیز از اعتبار افتاده و دانش و فن هم از انحصار غرب خارج شده‌اند. جهانی شدنی که جز مهار نیروهای محرکه در سطح جهان توسط ماوراء ملی‌ها نبود، امروز غربیان را نیز می‌ترساند. آقای ترامپ ریاست جمهوری خویش را مدیون این ترس نیز هست. در انگلستان نیز، تبلیغ‌کنندگان بسود جدائی انگلستان از اروپا، از جمله، این ترس را دست‌مایه کردند.

از این نظر، امریکا گرفتار چنان کاهش اعتباری شده است که راست‌گرائی چون آلن مینک (les echos ۵ ژانویه ۲۰۱۷) می‌گوید: امریکا دارد کشور اول دنیای سوم می‌شود.

۶. هر جامعه‌ای نیروهای محرکه تولید می‌کند. هرگاه نظام اجتماعی آن باز باشد، این نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت بکار می‌افتند. اما اگر نظام اجتماعی نیمه باز باشد، به نسبتی که باز است، نیروهای محرکه را تولید می‌کند و بخشی را در رشد قدرت سرمایه بکار می‌اندازد و بخش دیگری را هم تخریب و یا از جریان تولید خارج می‌کند. چرا؟ زیرا باز و تحول‌پذیر شدن جامعه شکل هرمی جامعه را از میان بر می‌دارد و دیگر ۲۰۰ ثروتمند طراز اول جهان نمی‌توانند ظرف یک سال ۲۸۷ میلیارد دلار بر ثروت خود بیفزایند و مجموع

ثروت خویش را به ۴/۴ هزار میلیارد دلار افزایش دهند. بنابراین، از دید میزان تخریب نیروهای محرکه - مهم‌تر از همه، سرمایه - که بنگریم، نظام سرمایه‌داری غرب را ویران‌گرترین نظام‌های اجتماعی می‌یابیم. یادآور می‌شود که سرمایه‌ای که در بازار فرآورده‌های مشتق مشغول است، در سال ۲۰۱۳، ۱۰ برابر کل تولید ناخالص کشورهای جهان بوده است. در تخریب محیط زیست نیز امریکا و اروپا مقام اول را دارند. باوجود این، جریان سرمایه و استعدادها و کارمایه‌ها و مواد اولیه به امریکا و اروپا همچنان برقرار است. الا این‌که، غرب در همان حال که به جمعیت مهاجر برای جبران پیری جمعیت خود نیاز دارد، سیل مهاجرت آن‌را با مشکل بزرگی روبرو کرده است. راه‌کار دیگری جز تن دادن به رشد اقتصادی قاره افریقا و رسیدن به سازش بر سر کشورهای خاور میانه ندارد. باوجود این که دست کم از دهه ۱۹۹۰ بدین سو، متفکران غرب نسبت به خطر بی‌تغییر ماندن نظام اجتماعی ویران‌گر نیروهای محرکه مرتب هشدار داده‌اند و می‌دهند، اما هنوز در سلطه بر همان پاشنه می‌چرخد.

حاصل این‌که حاکمان بر امریکا، نه بلحاظ داخلی و نه بلحاظ موقعیت امریکا در جهان، توان اتخاذ سیاست تهاجمی را ندارند. در خاورمیانه هم از موقعیت مسلط خویش است که دارد دفاع می‌کند. بدین خاطر است که جور خود را با جور کشورهای ضعیف و بسا تجزیه شده جورتر می‌بیند. زیرا مهارشان آسان‌تر است. از این دید که بنگریم، برای وطن ما، ایران، خطرناک‌تر است.

*** و ایران در چه موقعیتی است؟**

اما ایران دولت جباری تک پایه ناقص (زیرا بخشی مهم از بنیاد روحانیت با آن موافق نیست) و بس ناکارآمد و ویران‌گر امکانش و سوزاننده فرصت‌ها دارد. دولتی با بودجه‌ای عظیم دارد که برداشت از تولید داخلی نیست. اقتصادی مصرف و رانت محور دارد. در ناتوانی این اقتصاد همین بس که ایران دارد بیابان می‌شود و از زمان حکومت خاتمی، همواره سخن از لزوم ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت است و در بخشی که حیات اقتصادی دولت

جبار بدان بستگی دارد نیز این سرمایه‌گذاری انجام نمی‌گیرد. پویائی‌های فقر و خشونت و نابرابری و تخریب طبیعت ناتوانی آن‌را روز افزون می‌کنند.

در آنچه به رابطه با دنیای خارج مربوط می‌شود، این دولت بحران ساز است. درحقیقت، این دولت است که زمینه مداخله قدرت خارجی را فراهم می‌آورد:

- گروگان‌گیری، ولو در امریکا طراحی شده بود، اما در ایران بمثابه طرحی انقلابی اجرا شد و تحریم اقتصادی و تجاوز نظامی به ایران را به دنبال آورد؛
- تجاوز نظامی عراق به ایران، بحرانی ۸ ساله شد و با سرکشیدن جام زهر شکست پایان یافت؛

- بحران اتمی کار را به تحریم ایران کشاند و سرانجام، بنابر «نرمش قهرمانانه» و امضای قرارداد وین با سپردن ۱۰۵ تعهد شد. تازه آقای ترامپ آن‌را «فاجعه‌بار» می‌داند. زیرا امریکا می‌توانست به تشدید تحریم‌ها ایران را از پای درآورد؛

- هنوز، بحران اتمی پایان نپذیرفته، دولت جبار، ایران را گرفتار جنگ‌های نظامی و ترور و اقتصادی و مذهبی و دیپلماتیک و تبلیغاتی، کرده است.
- ایران در حلقه پایگاه‌های اطلاعاتی و نظامی، در واقع در حلقه آتش است. چرا؟ زیرا رژیم ولایت مطلقه فقیه حیات خود را مقدم بر حیات ملی ما ایرانیان می‌داند و نگاه داشتن کشور در حلقه آتش را برای ادامه حیات خود ضرور می‌انگارد.

کشوری در این موقعیت، با حکومت ترامپ روبرو می‌شود. و ترامپ تنها در مورد ایران است که گفته است سیاست تهاجمی در پیش خواهد گرفت. درباره داعش نیز گفته است: با شروع بکار بعنوان رئیس جمهوری امریکا، ژنرال‌ها را به کاخ سفید فرا می‌خوانم و از آنها می‌خواهم ظرف ۳۰ روز طرح از میان برداشتن داعش را تهیه کنند.

* رویه حکومت ترامپ در قبال ایران، بر اساس عمل به مواضع متخذ و یا عدول از آنها:

نخست بدانیم که مواضع ترامپ، در قبال اروپا و کشورهای نفت خیز خاورمیانه و روسیه و چین، جملگی گویای موقعیت تدافعی امریکا هستند:

۱. سازمان ناتو پوسیده و ناکارآمد است. شرط ماندن امریکا در آن، شرکت بیشتر اروپا در هزینه‌ها است؛

۲. امریکا قادر به حفظ امنیت کشورهای عرب خاورمیانه نیست مگر این‌که هزینه حمایت نظامی را بپردازند. **ترامپ می‌گوید این کشورها هیچ چیز جز پول ندارند و ما ۲۰ هزار میلیارد دلار قرض داریم؛**

۳. چین سرمایه‌های امریکا را جذب می‌کند و با وارد کردن کالا به امریکا، با استفاده از پائین نگاه داشتن ارزش پول خود، عامل بیکاری امریکائیان می‌شود. بر واردات به امریکا حقوق و عوارض گمرکی وضع می‌کند و...؛

۴. در همان حال که می‌گوید قدرت اتمی امریکا را افزایش می‌دهد، وعده کنار آمدن با روسیه را می‌دهد. رمزگشایان می‌گویند: قصد او تقسیم قلمروهای نفوذ با روسیه است؛

۵. در مرز امریکا و مکزیک دیواری بطول ۱۶۰۰ کیلومتر خواهد کشید؛

۶. هرکس بگوید نباید رابطه با روسیه را بهبود بخشید، خل است؛

۷. امریکا دیگر وارد جنگ با کشوری نمی‌شود و درصدد براندازی رژیم بر نمی‌آید. گرچه مایکل لودین می‌گوید ترامپ موافق بر انداختن رژیم ایران است.

و

۸. قرارداد وین (برجام) فاجعه‌آمیز است و او آن را پاره می‌کند. تشدید تحریم‌های ایران نیز در دستور کار او است.

و سپس، با توجه به مواضع او و با مقایسه دو موقعیت و وضعیت امریکا و ایران، می‌توان، با اطمینان کامل، گفت که نه از خطر حکومت ترامپ باید بیم داشت که از وضعیت و موقعیت ایران است که باید بیم داشت. چرا که، تاریخ گذشته ایران بکنار، از انقلاب بدین سو، به میزانی که دولت جبار ایران را ضعیف کرده است، سلطه‌پذیری خویش را افزایش داده است.

بدین قرار، هرگاه ایران دولتی حقوقمدار و متکی به مردمی برخوردار از حقوق بیابد و خلاءهایی را پرکند که قدرت خارجی می تواند پرکند، بیم از حکومت ترامپ بی محل می شود.

اما اگر دولت جبار به رویه خود در تضعیف ایران و سیاست ستیز و سازش با انیران، به قصد برجا و برپاماندن، به هر قیمت، ادامه دهد، سه وضعیت قابل پیش بینی است:

۱. آقای ترامپ بر مواضع خویش می ماند و سیاست خارجی او اجرای مجموعه ای از تدابیر برای واقعیت بخشیدن به آنها می شود. در این صورت، کاری را خواهد کرد که آقای اوباما نکرد: حمایت از اتحاد اسرائیل و دولت سعودی بر ضد ایران. البته به شرط این که دولت سعودی و شیخ ها هزینه سلطه گری امریکا را در این بخش از جهان تأمین کنند. اتخاذ این سیاست رژیم ولایت مطلقه فقیه را بیشتر وابسته به روسیه و چین می کند. اما هیچ نه معلوم حکومت ترامپ با این دو، وارد معامله نشود. صاحب نظران غرب (از جمله آلن تورن) بر این نظر هستند که امریکا بر سر سلطه بر حوزه اقیانوس کبیر و بلکه جهان، با چین است که می تواند شریک بگردد. باوجود این، در آنچه به ایران مربوط می شود، معامله حکومت ترامپ با روسیه است که احتمال دارد.

در هردو حال، مردم ایران زیان سنگین خواهند دید. توضیح این که اگر معامله امریکا و روس انجام نگیرد، ایران باید بهای سنگین وابستگی بیشتر به روسیه را، در حال انزوا، بپردازد و اگر معامله انجام بگیرد، بهای سنگین تحریم ها را، به تنهایی و در تنهایی، باید بپردازد.

۲. تحلیل گران نزدیک به آقای خامنه ای امیدوارند آقای ترامپ بخاطر اولویتی که برای از بین بردن داعش قائل است و احتمال برقرارکردن رابطه با حکومت اسد را نیز رد نکرده است، رویه ای را در پیش بگیرد که سود رژیم در آن است. الا این که به دنبال توافق روسیه با ترکیه بر سر آتش بس و مواضع آقای ترامپ نسبت به حکومت اردوغان و حکومت پوتین، این بار، این نگرانی ابراز می شود که معامله ای میان اینان، بدون دخالت دادن رژیم ولایت فقیه و بسا با کنار

گذاشتن رژیم انجام بگیرد. گرچه به رژیم تأمین کننده نیروی زمینی و کمک‌های مالی و نفتی به رژیم اسد نیاز است.

۳. آقای ترامپ منطقه را به اتحاد اسرائیل و استبدادهای نفت فروش نمی‌سپارد اما تحریم‌ها برضد ایران را تشدید می‌کند. هم اکنون، یک رشته تحریم‌ها به مدت ۱۰ سال تمدید شده‌اند و دو رشته تحریم‌ها در دستور کار کنگره هستند:

- در ۵ ژانویه ۲۰۱۷، قطعنامه مشترک درباره «مجاز استفاده از نیروهای مسلح آمریکا برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای» به کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان ارائه شد. بنابر این قطعنامه، «رئیس جمهوری این اختیار را دارد تا هر زمانی که در مسیر هدف جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح اتمی لازم و مناسب تشخیص دهد، از نیروهای مسلح ایالات متحده استفاده کند.»

- در همان تاریخ، دین هلر سناتور جمهوریخواه و عضو کمیته مالی سنا «طرح تحریم ایران در رابطه با برنامه موشک‌های بالستیک» را به کمیته امور بانکی سنا تسلیم کرد.

روشن است که آمریکا می‌تواند از توافق وین خارج شود و تحریم‌های جدید وضع کند. اما نمی‌تواند اروپا و روسیه و چین را هم وادار کند از قرارداد وین خارج شوند. تهیه‌کنندگان سیاست خارجی آقای ترامپ نیز می‌گویند قصد او «بهتر» کردن توافق وین است. «بهتر» کردن، بنابر قول سناتور لیبرمن و مارک والانس و تنی چند از همانندهای این دو، یعنی:

۱. اجرای بدون اغماض قرارداد وین بمعنای ناگزیر کردن ایران به عمل به تمامی تعهدها؛

۲. اقدام به مذاکرات جدید هم به قصد افزودن بر تعهدهای ایران در زمینه اتم و هم در باره برنامه موشکی ایران. باهدف متوقف کردن «تجاوزگری ایران در منطقه بطور قابل بازرسی» و پایان بخشیدن به تروریسم دولتی و حمایت رژیم از تروریسم و خاتمه دادن به نقض حقوق بشر و سرکوب در داخل کشور.

در ازای تن دادن رژیم به این تعهدها و عمل به آنها، تحریم‌ها برداشته می‌شوند و بسا روابط عادی نیز می‌توانند برقرار شوند. سناتور کروکر، رئیس کمیته روابط خارجی نیز می‌گوید: ترامپ از توافق وین خارج نمی‌شود. بدین‌قرار، هیچ‌گاه استقلال و آزادی این‌سان ضامن حیات ملی و رشد و توانمند شدن مردم ایران نبوده‌اند. با توجه به وضعیت و موقعیت غرب و با توجه به وضعیت و موقعیت منطقه، ایران مستقل و آزاد می‌توانست و می‌تواند رشد کند و بمثابة الگوی رشد انسان و آبادانی طبیعت، نقش تعیین‌کننده‌ای در منطقه و جهان بیابد. این توانائی در گرو یافتن وجدان همگانی بر حقوقمندی انسان و طبیعت و زیست در استقلال و آزادی است.

وضعیت سنجی یک صد و سی و هشت: ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی به جنگ تهدید می‌شود؟

۰۵ اسفند ۱۳۹۵ برابر ۲۳ فوریه ۲۰۱۷

این واقعیت که ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی است، پیش از این، موضوع بررسی شده است. نقشه نشان‌دهنده محل‌های استقرار این پایگاه‌ها را نیز انقلاب اسلامی، پیش از این، انتشار داده بود. تازه‌ترین نقشه نیز در همین وضعیت سنجی درج می‌شود. «گزینه نظامی روی میز است» نیز امر تازه‌ای نیست. دو سه نوبت، خطر حمله نظامی به ایران هم جدی شده است. با وجود این، از دید ناظرانی، جنگ با ایران روی خواهد داد. حتی یکی از آنها زمان آن را نیز معین کرده است: ظرف یک یا دو سال آینده. در این وضعیت سنجی، نخست ببینیم طرح آلیس هاستینگ چیست و چرا او لازم می‌بیند کنگره به ترامپ اجازه اقدام به جنگ بر ضد ایران را بدهد:

* طرح آلیس هاستینگ و محمل جنگ بر ضد ایران:

• بنابر نوشته نیکولا داویس Nicolas JS Davies که در تاریخ ۱۹ فوریه انتشار داده است، آلیس هاستینگ نماینده مجلس از فلوریدای جنوبی، سوابق پرفساد دارد. در انتخابات ۲۰۱۶، ۱۰ درصد هزینه‌های تبلیغاتی او را لابی اسرائیل پرداخته است. در ۳ ژانویه ۲۰۱۷، با اینکه عضو حزب دموکرات

است، لازم دیده است طرح اجازه جنگ با ایران، به ترامپ رئیس جمهوری جدید، را به کنگره پیشنهاد کند. طرح او بسیاری از اعضای کنگره را شوکه کرده است. زیرا دادن چک سفید امضاء به کسی چون ترامپ، کاری نیست که از یک نماینده عضو حزب دموکرات، قابل انتظار باشد. دادن چنین طرح به کنگره‌ای که در هر دو مجلس آن، حزب جمهوری خواه اکثریت دارد، ابراز خدمتگزاری بیش از اندازه به حکومت نتان یاهو و سیاست منطقه‌ای او است. این طرح هنوز در کنگره مطرح نشده و به تصویب نرسیده است. بنابر طرح، رئیس جمهوری، تنها، هر ۶۰ روز یک بار، وضعیت جنگ با ایران را به کنگره گزارش می‌دهد. بدین سان، بنابر یک جنگ تمام عیار و طولانی است و نه بمباران کردن هدفهای نظامی.

• اما چرا باید به ایران حمله کرد؟، در ظاهر، بدین خاطر که دولت ایران نه از ساختن بمب اتمی دست بر می‌دارد و نه به مداخلات خود در امور کشورهای منطقه پایان می‌بخشد و نه حاضر است بعنوان دولت، دست از حمایت تروریسم بین‌المللی بردارد. اما در واقع، جمهوری خواهان بیشتر از دموکرات‌ها از نظریه محافظه‌کاران جدید پیروی می‌کنند. بنابر این نظریه، با فروپاشی امپراطوری روسیه، امریکا تا زمانی که ابر قدرت مزاحمی عرض وجود نکرده است، یعنی برای زمانی محدود، فرصت دارد یک چند از رژیم‌های مزاحم را با توسل به قوای نظامی از میان بردارد. افغانستان و هفت کشور دیگر در فهرست قرار گرفته‌اند: لیبی و سوریه و عراق و ایران و سودان و سومالی و لبنان، بعلاوه افغانستان. یعنی کشورهایی که ترامپ ورود اتباع آنها را به امریکا ممنوع کرده است.

واقعیت اول این است که محافظه‌کاران جدید وضعیت امریکا بمثابه «تنها ابر قدرت» را نیک نسنجیده و ندانسته بودند و هنوز نمی‌دانند که امریکا بمثابه ابر قدرت در انحطاط است. این امر که کسی چون ترامپ رئیس جمهوری امریکا می‌شود، دلیل بر انحطاط امریکا بمثابه ابر قدرت نیست؟ و واقعیت دوم این است که جهان از سلطه غرب بدرآمده و منطقه نفت و گاز خیز خاور میانه و آسیای میانه، منطقه‌ایست که، در آن، سلطه‌گران، از راه تحمیل جنگ و انواع

دیگر خشونت، می‌کوشند سلطه خود را از دست ندهند. واقعیت سوم که نیکولا داویس نیز خاطر نشان می‌کند، این است که روسیه آن ناتوانی که محافظه‌کاران جدید تصور می‌کردند نیست. محدوده زمانی یک‌ه تازی امریکا نیز سرآمده و این روسیه با تحصیل حمایت چین، می‌تواند مانع از رسیدن امریکا به هدف‌های خود در این منطقه بگردد.

*** آیا بدین خاطر که قصد حمله نظامی به ایران است، ترامپ می‌گوید باید با روسیه از در سازش درآمد؟:**

• نیکولا داویس بر این است که دستگاه حاکم بر امریکا دریافته است که بدون امتیاز دادن به روسها، نمی‌توانند هدفهای خود در منطقه را متحقق کنند. از این‌رو، ترامپ بر این است که باید با روسها کنار آمد تا توانست بدون مداخله روسها، سیاست امریکا را در خاورمیانه پیش برد. از دید تدبیر کنندگان سیاست امریکا، این کنار آمدن موقتی است و پس از رسیدن به مقاصد، یعنی تا مدتی است که رهبران امریکا جنگ برای «تغییر رژیم» و ویران کردن هرچه وسیع‌تر کشور هدفِ خصومت امریکا، را ضرور تشخیص بدهند. اما مردم روسیه به یاد می‌آورند که در سال ۱۹۳۹، همین معامله انجام گرفت و حاصل آن ویران شدن آلمان و لهستان و روسیه در جنگ دوم جهانی شد.

پل ولفوویتز، از نظریه سازان محافظه‌کاران جدید و سازنده نظریه جنگ با ۷ کشور است، بهنگامی که معاون وزارت دفاع بود، این نظریه را به اجرا گذاشت. سه کشور ایران و افغانستان و عراق در صدر فهرست کشورهای بودند که قوای امریکا می‌باید اشغال می‌کردند و رژیم‌هایشان را تغییر می‌داد. ژنرال کلارک در رد نظر و خطر جنگ با ایران کتابی انتشار داد (*A Time To Lead*). باوجود این، جنگ طلبان امریکائی مدعی هستند که امریکا هنوز می‌تواند در خاورمیانه جنگ راه بیاندازد بدون این‌که نگران مزاحمت قدرت دیگری باشد.

• با گذشت ۱۵ سال از حمله‌های نظامی امریکا به عراق و افغانستان و کشته شدن ۲ میلیون نفر و بیار آمدن شکست فاجعه‌آمیز، از قرار، رهبران دو حزب

امریکا مصمم هستند جنگی جنون‌آمیز براه بیاندازند. باکی هم از طول مدت آن، از مرگ و ویرانی که بیار می‌آورد، ندارند. طرفه اینکه از سوئی ترامپ می‌کوشد از آزادی مطبوعات مشروعیت بستاند و از سوی دیگر، این مطبوعات گرفتار ورشکست فکری و اخلاقی هستند و بر آن نیستند مردم امریکا را از حقایق آگاه کنند.

جنگ احتمالی با ایران، با بمباران‌های بس گسترده و حجیم به تأسیسات دفاعی و زیربنای غیر نظامی و تأسیسات اتمی و کشتن دهها هزارتن آغاز می‌شود و می‌تواند به جنگی فاجعه‌بارتر از جنگهای عراق و افغانستان و سوریه سرباز کند. گارت پورتر توضیح می‌دهد چرا این جنگ شکستی بیار می‌آورد فاجعه‌آمیز تر از شکست حمله‌های نظامی امریکا به عراق و افغانستان.

• پاتریک کوک بارن Patrick Cockburn، کارکشته‌ترین روزنامه نگار غرب در امور خاورمیانه، بر این نظر است که، **ظرف یک یا دو سال آینده، به ایران حمله خواهد شد. زیرا ترامپ به حل حتی یکی از بحران‌های منطقه توانا نخواهد شد. فشار شکستهای سیاستهایش، توأم با شیطان ساختن ایران و تهدیدهای این کشور به جنگ، حمله به ایران را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند.**

از این منظر که بنگریم، طرح هاستینگ و تصویب آن توسط کنگره ضرور است. زیرا بدون آن، جنگ طلبان امریکائی نخواهند توانست جنگ با ایران را به راه بیاندازد. همزمان، شیطان مجسم بنمودن ایران، (برنامه اتمی و موشکی و حمایت از تروریسم و مداخله در امور کشورهای متحد امریکا) موضوع کار دستگاه تبلیغاتی امریکا است.

*** تهدید به جنگ و ایجاد جبهه برضد ایران:**

• خوانندگان وضعیت سنجی‌ها می‌دانند که بارها تلاش برای ایجاد جبهه‌ای از اسرائیل و دولت سعودی و شیخ‌های خلیج فارس برضد ایران را مطالعه کرده‌ایم.

حکومت اوپاما با آن موافقت نکرد. اما اینک، ترامپ از ایجاد مناطق امن در سوریه سخن می‌گوید و می‌گوید که هزینه آنرا کشورهای عرب حوزه خلیج فارس خواهند پرداخت. کار سعودیها و حکومت نتان یاهو بیشتر از وانمود کردن است، اصرار می‌ورزند که درکار ایجاد حلقه‌ای برگرداگرد ایران و منزوی کردن ایران هستند. در همان حال،

• تهدید کنگره امریکا به وضع تحریم‌های جدید بر ضد ایران، در آنچه به برنامه موشکی ایران مربوط می‌شود، روزمره است. بدین‌قرار، از سوئی ایران گرفتار شش نوع جنگ است که برآن تهدید شدن به جنگ بعلاوه ایجاد جبهه برضد ایران و تهدید شدن به قرارگرفتن در حلقه انزوا و بعلاوه تهدید به تحریم‌های جدید افزوده می‌شود.

بدین‌سان، بحرانی بزرگ‌تر از بحران اتمی جانشین آن شده است. باوجود بحران و این واقعیت که دولت، بلحاظ مالی، ورشکسته است، اقتصاد کشور، بیش از پیش و بیش از پیش، قلمرو فعالیت‌های کوتاه مدت می‌شود. فرار سرمایه‌ها از تولید، دو بحران بیکاری و تورم را تشدید می‌کند.

پیشروی این بحران‌ها، جبار و حکومت‌کنندگان به چه کار مشغولند؟ جبار شاخ و شانه می‌کشد و روحانی و ظریف آمادگی ایران را برای دفاع از خود اعلان می‌کنند؛ و خاتمی دعوت به آشتی ملی برای مقابله با تهدید امریکا می‌کند. چرا به فکر آنها نمی‌رسد راه‌کار در کشور است. این برخوردارشدن ایرانیان از حقوق خویش است که ایران را از بحران‌های داخلی و خارجی می‌رهد و تهدید خارجی را بی‌محل می‌کند. راه‌کار، روی نمودن مردم ایران به بدیل نماد استقلال و آزادی و بکار بستن راه‌کارهایی است که آنان را از استقلال و آزادی برخوردار می‌کنند. حضور آنها، بمثابة مردم مستقل و آزاد و برخوردار از حقوق شهروندی در صحنه است که امریکا و دستیارانش در منطقه را از تهدید ایران و بسا تدارک جنگ با ایران منصرف می‌کند.

*** قرارگرفتن ایران در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی و**

فرصت طلبی روسیه:

• نقشه‌ای که در پایان این وضعیت‌سنجی می‌یابید با شفافیت تمام می‌گوید نه امریکا و اسرائیل و عربستان که ایران است که تهدید می‌شود. ایران از جنگ عراق بدین‌سو، همچنان در محاصره پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل است. در برابر این وضعیت، رژیم ولایت مطلقه فقیه نه در داخل، از راه تن دادن به حقوق مردم که از راه باج دادن به بیگانگان و ستیز و سازش با امریکا و رژیم‌های دست‌نشانده‌اش، ایران را از بحرانی به بحرانی دیگر گرفتار کرده است:

• باج‌گیر اول روسها هستند. آمد نیوز (۳ اسفند ۹۵) از قول یک مقام نظامی خبر داده است که جلسه‌ای تشکیل شده است برای چاره جوئی و جلسه به این نتیجه رسیده است که ایران تن به عادی کردن رابطه با امریکا ندهد. در عوض، به روسها امتیاز بدهد. سه راه‌کار پیشنهاد شده‌اند:

۱. اولین طرح این گروه کارشناسی، «پیشنهاد اعطای مجوز توسعه، استحصال و بهره‌برداری از میادین نفتی و چاه‌های نفت جنوب کشور به روسیه» است. این پیشنهاد برای کشور روسیه حداقل سالیانه ۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی در پی خواهد داشت و می‌تواند این کشور را از بحران‌های مالی و اقتصادی ناشی از اعمال تحریم‌های آمریکا در موضوع «جزیره کریمه» نجات دهد.

۲. دومین پیشنهاد، محقق کردن آرزوی چند ده ساله روس‌ها برای «دسترسی به آب‌های آزاد» است. این گروه پیشنهاد داده که ایران «اجازه دسترسی کشور روسیه به آب‌های گرم خلیج فارس» را به این کشور اعطا کند تا در صورت حمله آمریکا به ایران، این کشور بتواند از ایران در برابر نیروی دریایی و هوایی قدرتمند آمریکا دفاع کند.

پیش‌تر روس‌ها امتیاز استفاده از پایگاه نوژه در همدان را برای حضور نظامی در سوریه از ایران دریافت کرده بودند. این اجازه با دستور مستقیم «رهبر» و بدون دخالت ارکان تصمیم‌گیری کشور، به روس‌ها اعطاء شده است.

۳. سومین پیشنهاد، «درگیر کردن اسرائیل با حزب الله و گروه های فلسطینی در جنگ نظامی» بوده تا اسرائیل نتواند فرصت راییزی علیه ایران را با کشورهای دیگر جهان پیدا کند و افکار عمومی کشورهای دنیا را علیه ایران متحد کند. با وقوع جنگ جدید میان اسرائیل با حزب الله لبنان و گروه های فلسطینی، افکار عمومی دنیا به طور کامل از ایران منحرف و به سمت اسرائیل متمرکز می شود. این جنگ می تواند دوره نخست چهارساله دولت دونالد ترامپ را نیز به طور کامل تحت الشعاع خود قرار دهد و فرصت تقابل با ایران را از دونالد ترامپ سلب کند.

با آنکه از صحت این گزارش، هنوز اطمینان حاصل نکرده ایم، اما همه می دانیم که رویه باج دادن رژیم ولایت فقیه به روس و چین و...، دیرین است.

وضعیت سنجی یک صد و سی و نهم: هر امری که واقع شد و عوامل موجد‌ه‌اش برجا ماندند، استمرار می‌جوید:

۱۲ اسفند ۱۳۹۵ برابر ۲ مارس ۲۰۱۷

امر واقع موضوع تحقیق دورکیم جامعه شناس فرانسوی شد. امر واقع اجتماعی را او شیوه عملی می‌داند که می‌تواند پایدار باشد یا نباشد و از بیرون انسان را در مضیقه قرار دهد. و او برای امر واقع ویژگی‌هایی قائل است. بررسی امر واقع و تعریف آن به ویژگی‌ها، موضوع این وضعیت سنجی نیست. موضوع این وضعیت سنجی اینست: هرگاه عوامل پدیدآورنده امر واقع برجا بمانند، امر واقع استمرار پیدا می‌کند. لذا جامعه شناسان بیشترین توجه را به شناسائی این عوامل می‌کنند.

از امرهای واقعی که استمرار جسته‌است، استفاده از عامل خارجی در برقرارکردن رابطه قوا بسود خود در درون است. برای مثال، با گروگان‌گیری، امریکا محور سیاست داخلی و خارجی امریکا شد و همچنان هست. عوامل پایدار شدن این امر واقع، هم درونی هستند (ولایت مطلقه فقیه و روابط قوا در این دستگاه که جبرمکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو را بر رابطه قوی با ضعیف حاکم کرده‌است و رابطه دولت تحت سلطه ولایت مطلقه فقیه با مردم کشور و...) هم بیرونی هستند (نیاز رژیم استبدادی تک پایه به ایجاد تعادل با قدرت‌های خارجی، بنابراین، بحران‌ها و روابط قوا در سطح منطقه و جهان و...).

گروگان‌گیری سازشی پنهانی را ببارآورد که «اکتبر سورپرایز» نام گرفت. این سازش پنهانی، در امریکا سبب شکست خوردن کارتر و پیروز شدن ریگان در انتخابات ریاست جمهوری شد. در ایران نیز، کودتای خرداد ۶۰ و ادامه جنگ بمدت ۸ سال و استقرار استبدادی بس خون‌ریز و فساد و خیانت و جنایت‌گستر را ممکن گرداند.

و اکتبر سورپرایز یک امر واقع مستمر شد. یک نویسنده، بنام تیلورگی، در مقاله مورخ ۱۴ اکتبر ۲۰۱۶، «اکتبر سورپرایز»ها را از ۱۸۴۰ برشمرده‌است و گوته Goethe پژوهشگری امریکائی، در مقاله مورخ ۲۳ فوریه ۲۰۱۷، بمناسبت نقشی که روسها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، در سال ۲۰۱۶، بازی کردند و از عوامل به ریاست جمهوری رسیدن ترامپ شد، از ۱۵ اکتبر سورپرایز سخن بمیان آورده‌است. بنابر این تحقیق، از سال ۱۹۲۰، اکتبر سورپرایز در انتخابات ریاست جمهوری امریکا نقش داشته‌است. بدین‌سان، در طول نزدیک به یک قرن، امر واقعی که دخالت دادن عاملی برای تغییر رأی رأی دهندگان است، استمرار جسته‌است. نخست اکتبر سورپرایزها را شناسائی کنیم:

*** «اکتبر سورپرایزها» امرهای واقعی که به تاریخ سمت و سو بخشیده‌اند:**

از اکتبر سورپرایزها، دو اکتبر سورپرایز که بهم پیوسته‌اند:

۱. در ۱۹۶۸، نیکسون، نامزد ریاست جمهوری، در کار صلح با ویتنام اخلاص کرد. جانسون رئیس جمهوری وقت می‌کوشید در ویتنام صلح برقرارشود تا مگر معاون رئیس جمهوری، هامفری، در انتخابات ریاست جمهوری موفق بگردد. نیکسون با وان تیو، رئیس جمهوری ویتنام جنوبی رابطه برقرار کرد و به او وعده داد اگر از بستن قرارداد صلح سرباززند، در انتخابات، نیکسون پیروز می‌شود و در مقام ریاست جمهوری، حامی او وان تیو می‌شود و کار بنفع وان تیو تمام خواهد شد.

همین کار را مشاور امنیتی مستعفی ترامپ، مایکل فلین، از راه تماس با روسها انجام داده‌است.

۲. دومین اکتبر سورپرایز که نویسنده به تفصیل به آن پرداخته‌است، سازش پنهانی دستیاران خمینی با دستیاران ریگان و بوش در پاریس است:

• از نقش سیروس و جمشید هاشمی و دیدار جمشید هاشمی با ویلیام کیسی (رئیس ستاد تبلیغات ریگان و بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ آمریکا) می‌نویسد: در مارس جمشید هاشمی ۱۹۸۰ در میفلور هتل *Mayflower Hotel* با کیسی دیدار میکند و به او پیشنهاد ملاقات با یک ایرانی برای معامله بر سر گروگانهای آمریکائی می‌دهد. در آوریل ۱۹۸۰، دونالد گرک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا که با ژرژ بوش مرتبط بود، با سیروس هاشمی، در رستوران *Shazam*، نزدیک بانک هاشمی، در نیویورک دیدار کرد. ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس جمهوری اسبق ایران، در کتاب *book My Turn* می‌نویسد که میان دستیاران خمینی، احمدی خمینی و بهشتی و هاشمی رفسنجانی و دستیاران ریگان، در اوائل بهار ۱۹۸۰ تماس برقرار شد. در اواخر ژوئیه، در مادرید، ویلیام کیسی و دونالد گرگ، با نام مستعار روبرت گری، با مهدی کروبی، ملاقات کردند. این ملاقات را برادران هاشمی ترتیب داده بودند. در این ملاقات، طرف آمریکائی به طرف ایرانی گفته‌است: هرگاه با گروگانها خوش رفتاری بشود و بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و به ترتیبی آزاد شوند که دادن تحفه به رئیس جمهوری جدید، تلقی گردد، جمهوریخواهان سپاسگزار خواهند شد و در مقام جبران، همان را خواهند داد که ایران بخواهد. کروبی می‌گوید من اختیار انجام این معامله را ندارم.

• در ۱۲ اوت ۱۹۸۰، کروبی، باردیگر، با کیسی دیدار می‌کند و به او می‌گوید: خمینی با پیشنهاد موافق است. از روز بعد، کیسی سیروس هاشمی را واسطه معامله اسلحه با ایران می‌کند. معامله اصلی در ماه اکتبر انجام می‌گیرد. سیروس هاشمی کشتی می‌خرد و شروع می‌کند به حمل اسلحه به ایران. نخست قطعات یدکی را که به مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار از اسرائیل خریداری شده بود را از بندر

الیات در اسرائیل به بندر عباس ایران حمل می‌کند. بنابر قول منابعی در سیا، سیروس هاشمی، ۷ میلیون دلار حق‌العمل دریافت می‌کند. کیسی دستیاری بنام توم کارتر را مأمور گفتگوها می‌کند.

• در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، عراق به ایران حمله می‌کند. هوشنگ لاوی، تاجر اسلحه که ایران را ترک گفته بود، ادعا می‌کند که، در اواخر این ماه، ریچارد آلن مشاور امنیتی ریگان، نامزد ریاست جمهوری، و روبرت مک فارلین و لاورنس سیرمن دیدار کرده و به اینان پیشنهاد کرده‌است در ازای آزادی گروگانها، شکارهای اف - ۴ به ایران بفروشند.

• در روزهای ۱۵ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰، دیداری میان فرستادگان ریگان/بوش، که در جمع آنها ویلیام کیسی نقش کلیدی را داشت، و فرستادگان بلند پایه ایران و اسرائیل، دیدار می‌شود.

• در ۲۱ اکتبر ۱۹۸۰، به دلیلی که توضیح نجسته‌است، ایران موضع خود را در باره اسلحه و قطعات متعلق به ایران که به دستور کارتر توقیف شده بودند، تغییر می‌دهد. یعنی از حکومت کارتر آنها را مطالبه نمی‌کند.

• در ۲۱ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۸۰، بطور محرمانه، تایرهای هواپیماهای اف - ۴ را به ایران می‌فروشد. باوجود ممنوع شدن این فروش توسط حکومت امریکا.

• به دنبال سازش محرمانه ریگان/بوش با خمینی، قراردادی میان حکومت کارتر و حکومت ایران (بهزاد نبوی وزیر مشاور و رجائی، نخست وزیر) انجام می‌گیرد و هواپیمای گروگانها بعد از ۴۴۴ روز، بمحض ادای سوگند توسط ریگان، از فرودگاه تهران، به پرواز درمی‌آید.

• جمهوری خواه‌ها می‌گفتند «اکتبر سورپرایز» واقعیت ندارد و ساخته ذهن‌هائی است که هر رویدادی را حاصل توطئه‌ای می‌دانند. اما وقتی معامله پنهانی فروش اسلحه به ایران در سال ۱۹۸۶، از پرده بیرون افتاد و افتضاح ایران گیت نام گرفت، فرصتی پدیدآمد برای تحقیق جدی‌تر در باره اکتبر سورپرایز و رابطه این دو افتضاح با یکدیگر و این تحقیق بود که دست‌یافتن به مدارک و اطلاعات در باره «اکتبر سورپرایز» را ممکن کرد. دست‌اندرکاران آن، از جمله کسانی از سیا، شناسائی شدند:

• ویلیام کیسی، دستیار نیکسون، کسی که ریاست جمهوری خود را از «اکتبر سورپرایز» (معامله پنهانی با رئیس جمهوری کره جنوبی) داشت، در اکتبر ۱۹۸۰، معامله پنهانی انجام داد که ریگان و بوش را به ریاست و معاونت ریاست جمهوری امریکا رساند.

• کنگره کمیته تحقیق تشکیل داد و در پایان کار خود، گزارشی انتشار داد. بعد از آن، روبرت پاری، در بایگانی، از جمله، گزارش بنی صدر، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۹۲ را یافت. در این گزارش، تماس‌های دستیاران خمینی و دستیاران ریگان/بوش، یک به یک شرح شده‌اند. بارسلا، رئیس گروه تحقیق کمیته گفته‌است وقت برای بررسی این گزارش و گزارش روسیه و مدارک دیگر نبود!

* وقتی عوامل برجا می‌مانند، امرواقع مستمر می‌شود:

بهنگام سفر بنی صدر به واشنگتن به مناسبت انتشار کتاب My turn to speak، به دعوت کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان، برای گفتگو درباره «اکتبر سورپرایز»، او در کنگره حضوریافت. پس از پرسشهای نمایندگان و پاسخ دانهای بنی صدر، لی هامیلتون، رئیس کمیسیون به بنی صدر گفت: می‌دانید اگر این معامله پنهانی انجام گرفته باشد، معنی آن چیست؟ معنی آن این است که دولت امریکا در دو دوره ریگان و اینک دوره بوش، غیر قانونی و نامشروع بوده‌است. چگونه بتوان چنین نتیجه تحقیقی را بر زبان آورد؟ بنی صدر در پاسخ او گفت: هرگاه حقیقت را نگوئید، عوامل موجد امر واقعی که اکتبرسورپرایز است استمرار می‌جوید. در نتیجه، دموکراسی قربانی می‌شود. اگر او می‌توانست تصور کند وضعیت امروز امریکا را، حقیقت را کتمان نمی‌کرد و کامل و شفاف به مردم امریکا می‌گفت و می‌ایستاد تا که عوامل پدیدآورنده اکتبر سورپرایز در دستگاه حاکم بر امریکا، بی‌نقش می‌شدند.

همین هشدار را بنی صدر/ به خمینی نیز داد. او نیز نشنید. نتیجه این شد که دولت دولت جباران گشت و سیاست داخلی دنباله سیاست خارجی گشت. دستگاه ولایت مطلقه فقیه، با برقراری نوعی از رابطه با قدرتهای خارجی، بحران‌های بزرگ امرواقع مستمر شدند و زندگی جمعی و فردی ایرانیان را به

بازی گرفتند. سازشهای پنهانی و قراردادهائی که ایران را تحت منگنه نگاه می‌دارند، امور واقع مستمر شدند. اما عامل‌ها کدامها هستند؟:

۱. عامل اول، تغییر نکردن ساختار استبدادی دولت و دستگاه‌های نظامی و اداری است. نه انقلاب مشروطیت و نه جنبش ملی‌کردن صنعت نفت و نه انقلاب ۵۷، تغییری در ساختار استبدادی پدید نیاورد. در پی انقلاب ایران، اجرای طرح استقرار استبداد مطلقه، ستون‌پایه‌های جدید (حزب واحد و سپاه و دادگاه انقلاب و کمیته و بسیج و بنیاد مستضعفان و بنیادهای دیگر و جهاد سازندگی و...) بر ستون‌پایه‌های موجود افزوده شدند و دولت استبدادی بس ویران‌گتر و ضد رشد‌تر و نسبت به جامعه ملی، خارجی‌تر و نسبت به قدرت خارجی، داخلی‌تر شد. چنانکه پنداری، با قدرتهای خارجی مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که عنصری از آن، ایران را مهار می‌کند؛

۲. در رهبری سه جنبش که تأمل کنیم می‌بینیم که عناصر شرکت کننده در پدیدآوردن امر واقعی که کودتا است، در رهبری جنبش‌های بعدی شرکت کرده‌اند. به سخن دیگر، ساختار بدیل نیز قدرت‌محور برجا ماند. در بدیل، سازگاران با هدف استقلال و آزادی، اقلیت بودند. کوشش برای بکاربردن نتایج تجربه نخستین در سازگارکردن کامل بدیل با هدف استقلال و آزادی، انجام نگرفت و هنوز هم مخالفان قدرتمدار و وابسته رژیم نه مزاحمان بدیل، که از تشکیل‌دهندگان بدیل تصور می‌شوند؛

۳. اندیشه‌های راهنما بیان‌های قدرت ماندند و هستند. بنابر این اندیشه‌ها، از دوران قاجار بدین‌سو، سیاست فن‌نیرنگ‌بازی و فریب‌کاری و فریفتاری و دروغ‌سازی و دروغ‌گوئی است. در سیاست، هدفی که قدرت است وسیله را توجیه می‌کند و... نتیجه این است که هنوز که هنوز است، سیاست بمثابه مجموعه تدابیری برای متحقق کردن مردم‌سالاری بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، شناخته نیز نیست؛

۴. ناشناخته ماندن حقوق پنج‌گانه (حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق انسان بعنوان عضو جهانی) و در ذهن عمومی مساوی بودن دولت با قدرت خودکامه که عامل فعل‌پذیر شدن جامعه پیشاروی خودکامگی دولت است؛

۵. بی‌نیاز شدن دولت از ملت در بودجه خویش و وابسته شدن جمهور مردم در فعالیت‌های اقتصادی خویش که دولت را بازهم خودکامه‌تر و نسبت به جامعه ملی، بیگانه‌تر و نسبت به قدرتهای بیگانه، یگانه‌تر می‌کند؛

۶. آگاه نشدن جامعه مدنی، بمثابه جمهور مردم به نقش خود بمثابه رکنی از ارکان دموکراسی و شرکت در ایجاد سازمان‌های سیاسی که خود را در خدمت این جامعه بدانند و محل عمل خویش را جامعه مدنی بدانند و بمحض تشکیل، به سرای دولت، تغییر منزل ندهند. در نتیجه،

۷. فقدان جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها، بنابراین، بی‌محل شدن انتقاد، در حقیقت، از خود بیگانه شدنش در تخریب. و

۸. ضعف فرهنگ استقلال و آزادی و قوت ضد فرهنگ قدرت و ضعف اخلاق استقلال و آزادی و ضعف ضد اخلاق قدرت که سبب می‌شود جمهور مردم نسبت به امرهای واقع مستمر حاصل ویران‌گری و عامل ویرانگری، حساس نباشند. و

۹. فعال نشدن وجدان‌های تاریخی و علمی و اخلاقی، در نتیجه ضعف وجدان همگانی. بدان‌حد، نه تنها دولت‌مردان مشغول به فساد و خیانت و جنایت، با خاطری آسوده به تبهکاری ادامه می‌دهند، بلکه بخاطر حصر ایرانیان در مدارهای بسته بد و بدتر، طلب محبوبیت نیز می‌کنند!

این عامل‌ها، هریک مجموعه‌ای از عامل‌ها هستند و توضیح می‌دهند چرا امرهای ناقض استقلال و آزادی، همه خیانت و جنایت و فساد (اکتبر سورپرایز و ایران گیت) بطور مستمر واقع می‌شوند. تغییری بایسته‌است که وقوع این‌گونه امرها را ناممکن کند. هم ذهنیت شهروندان نیاز به تغییر دارد تا که «تغییر کن تا تغییر کنی» را راهنمای اندیشه و عمل کنند، توانائی و امید و شادی فطری حیات را بازیابند و هم بدیل نیاز به تغییر دارد. به تغییری نیاز دارد که آنرا از قدرت باوری و قدرتمداری و قدرت‌محوری برهد. و این بدیل، نیاز به بیان استقلال و آزادی، به فرهنگ و اخلاق استقلال و آزادی دارد تا که نماد و الگوی رشد بر میزان استقلال و آزادی باشد.

وضعیت سنجی یک صد و چهلیم: نقش ویژه «رهبر» در رژیم ولایت مطلقه فقیه؟

۱۹ اسفند ۱۳۹۵ برابر ۹ مارس ۲۰۱۷

* این وضعیت سنجی را با چند اطلاع مهم آغاز می کنیم:

■ در دوره چهارم مجلس خبرگان، به گفته دری نجف آبادی تنها ۹ بار و به گفته سید احمد خاتمی چهار بار، کمیسیون اصل‌های ۱۰۷ و ۱۰۹ تشکیل شده است. چرا در پنجمین دوره این مجلس که هنوز بیست ماه از شروع به کار آن نگذشته است، این کمیسیون ۶ جلسه، برای تعیین جانشین خامنه‌ای، تشکیل شده است؟ زیرا تعیین جانشین خامنه‌ای ضرور شده است.

■ تاج‌زاده خبر می‌دهد که محمد خاتمی که بعنوان رئیس جمهوری، انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ را تصدی می‌کرده است، گزارشی ۵۰ صفحه‌ای در باره مداخله‌ها و تقلب‌های سپاه در انتخابات، به خامنه‌ای تسلیم کرده است. خامنه‌ای ذیل آن نوشته است رسیدگی شود و رسیدگی نشده است. این همان انتخابات است که به گفته «سردار» ذوالقدر، سپاه آن‌را مهندسی کرد و یک اصول‌گرا، احمدی نژاد، را به ریاست جمهوری رساند!

دانستنی است که محمد خاتمی تهدید کرد که اگر انتخابات آزاد نباشد، حکومت او آن‌را برگزار نخواهد کرد. اما با وجود تقلبات گسترده در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس (که حالا خبر می‌دهند کم و کیف تقلب‌ها، در ۵۰

صفحه گزارش شده‌اند)، «وزیر» کشور او موسوی لاری، آن را سالم‌ترین انتخابات در جمهوری اسلامی خواند!

■ احمد خاتمی گفته است: رهبر فرموده‌اند که مجلس خبرگان باید ۱۰ نامزد رهبری در آستین داشته باشد. هم‌زمان، در خود ایران و در عراق و لبنان و سوریه و ... و آمریکا، جانشینی خامنه‌ای و جانشین او، موضوع کار شده است.

■ سران سپاه خود را صاحب کشور می‌دانند و می‌گویند بدون سپاه، «نظام ولایت مطلقه فقیه» برجا نمی‌ماند. اقتصاد کشور در دست سپاه است. بار حفظ نظام هم بردوش سپاه است. لذا، فرماندهان ارتش را سپاه باید معین کند. جانشین رهبر باید کسی باشد که سپاه می‌خواهد. سران سه قوه نیز باید تابع سپاه باشند. به قول هاشمی رفسنجانی، اختیار بر کشور را می‌خواهند. بخاطر توقعات سپاه است که روحانی می‌گوید: اگر یک قوه نظامی خواست در انتخابات مداخله کند باید در برابر آن ایستاد.

حقیقت این است که اگر سپاه نمی‌خواست و موانع را خنثی نمی‌کرد، به صرف نامه جعلی از قول خمینی به مشکینی، خامنه‌ای رهبر نمی‌شد. برابر تازه‌ترین خبر واصل از کشور، بیماری خامنه‌ای سبب شش بار تشکیل شدن کمیسیون اصلهای ۱۰۷ و ۱۰۹، برای «یافتن» جانشین او است. خبر می‌گوید شش بار تشکیل جلسه ظاهرآرائی است. خامنه‌ای می‌داند جانشین او کیست. از مدتها پیش او در تکاپو برای جلب نظر مراجع قم و روحانیان بلند پایه شهرهای بزرگ کشور است. «انتخابات» مجلس خبرگان را نیز به ترتیبی انجام داد که جز نامزد او «انتخاب» نشود. در صورتی که مرگ، خامنه‌ای را از میان بردارد، کسی که سپاه نیز با او موافق است، جانشین خامنه‌ای می‌شود.

• طرفه این‌که در ۱۷ اسفند، محمدعلی جعفری، «فرمانده کل» سپاه گفته است: «احدی در سپاه چه از پاسداران و چه از فرماندهان مانند گذشته حق دخالت سیاسی و جناحی در انتخابات و تخریب کاندیدها را ندارند». قید «مانند گذشته» یعنی این‌که، کمافی‌السابق، سپاه انتخابات را مهندسی خواهد کرد. تا این زمان، ترجیح با روحانی است. زیرا دلخواه خامنه‌ای و سپاه را بر می‌آورد و حتی به اندازه احمدی نژاد هم ایجاد زحمت نمی‌کند. اما اگر قرار بر حذف او

بشود، آیا سازمانی غیر از سپاه برای مهندسی انتخابات با هدف حذف روحانی وجود دارد؟

*** نقش ویژه «رهبر» چیست و سپاه و دیگر سازمان‌های سرکوب چه نیازی به او دارند؟:**

- در دوره خمینی، مداخله‌های او در امور کشور، عبارت بودند از:
 ۱. اعمال قدرت توسط «قاضیان شرع» و سپاه و کمیته‌ها. دستگیری‌ها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها و محکومیت‌ها به زندان و... و دستور کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷.
 ۲. تأیید گروگانگیری که بدان «انقلاب دوم بزرگ‌تر از انقلاب اول» نام نهاد. بمدت ۴۴۴ روز گروگان‌گیری را ادامه داد و با سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز)، بدان پایان داد. به رجائی و بهزاد نبوی گفت: گروگانها تفاله انار شده‌اند که باید به دور انداخت!
 ۳. کودتای خرداد ۶۰ و ادامه جنگ بمدت ۸ سال که وزیر دفاع انگلستان گفت در سود انگلستان و غرب بود. در طول مدت جنگ، خمینی و دستیاران او یک رشته افتضاح‌ها بیارآوردند که ایران گیت‌های امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اتریشی و... نام گرفتند. پس از آنکه یک نسل ایرانی نفله شد و به قول ادامه دهندگان، جنگ ۱۰۰۰ میلیارد دلار زیان بیارآورد، با سرکشیدن جام زهر، به آن پایان داد؛
 ۴. اجازه تقلب در انتخابات ریاست جمهوری از خرداد ۶۰ به بعد و تقلب در انتخابات از مجلس اول بدین‌سو. با این توجیه که مردم رأی ندارند و محض حفظ صورت ظاهر انتخابات برگزار می‌شود؛
 ۵. ندادن اجازه عمل به وظیفه به رئیس جمهوری و تحمیل نخست وزیر به او و دم زدن از ولایت مطلقه فقیه؛
 ۶. نقض مداوم قانون اساسی: تا کودتای خرداد ۶۰، ۷۵ بار که بعد از آن بیشتر نیز شد. ۳۰۰ بار آن به احصائیه آمد؛

۷. دائمی کردن سازمانهای سرکوب که موقتی بودند. همچون دادگاه انقلاب و کمیته‌ها که جزء نیروهای انتظامی شد. این دو، به اتفاق سپاه و بسیج و اطلاعات سپاه و سیله جنایت‌های بزرگ رژیم شدند و ماندند. او واواک را ایجاد کرد و برخلاف نص قرآن، ایرانیان را جاسوس یکدیگر گرداند و دادگاه ویژه روحانیت را باز بر خلاف قانون اساسی، تشکیل داد؛

۸. ایجاد ستاد انقلاب فرهنگی با هدف سرکوب دانشگاه‌ها و دائمی کردن این سرکوب بعد از آن‌که طرح تعطیل دانشگاه‌ها، در درون حزب جمهوری اسلامی، توسط گروه حسن آیت ریخته شد. گریزانان مغزها از کشور که هزینه سنگین تعلیم و تربیت آنها را مردم کشور پرداخته بودند؛

۹. و چون دید رئیس جمهوری و همکاران او در قلمرو اقتصاد موفقیت بدست آورده‌اند، گفت: اقتصاد مال خر است. بنی صدر می‌خواهد ایران را فرانسه و سوئیس کند و مردم برای اسلام انقلاب کردند؛

۱۰. محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی ایران و پایه‌گذاری روش ستیز و سازش با غرب و سازش با روسیه و چین که با چراغ سبز دادن به روسها برای قشون کشی به افغانستان آغاز شد. از آن پس، از راه بحران‌های خارجی و داخلی، ایرانیان تحت دو فشار قرار گرفتند: فشار از بیرون و فشار رژیم ولایت مطلقه فقیه در درون؛

۱۱. باب کردن ترور که با دادن اجازه ترور سران ارتش شروع شد و کار به تبدیل شدن دولت به دولت تروریست کشید؛

۱۲. باب کردن روش ارعاب از طریق هدف تیر قراردادن افراد در خیابانها و کوچه‌ها. تا کودتای خرداد ۶۰، در هفته، ۱۲۰۰ زد و خورد مسلحانه روی می‌داد که همواره یک طرف آن سپاه پاسداران و کمیته‌ها بودند. سپس، بر آنها، انواع گشت‌ها و «حزب الله» و «انصار حزب الله» افزوده شدند؛

۱۳. سرکوب روحانیان بخصوص مراجع تقلید و سلب اعتبار از روحانیت و مرجعیت. باب کردن اعدام روحانیان و حصر آنها و مجبور کردن به اعتراف تلویزیونی (مورد آیه الله شریعتمداری)؛

۱۴. فسادگستری: در پایان جنگ ۸ ساله، معلوم شد که ۱۰۵ میلیارد دلار پول کشور «گم» شده است. مافیایها و نیز مافیاهای نظامی - مالی در دوره خمینی شکل گرفتند و در دوره خامنه‌ای/هاشمی رفسنجانی بزرگ شدند و بر اقتصاد کشور مسلط گشتند؛

۱۵. سرکوب جنبشهای مردم در شهرها و سازمانهای سیاسی که با بستن مردم در جنبش در ۳۰ خرداد ۶۰ به گلوله آغاز شد. او دستور بکاربردن بمب ناپالم در کردستان را نیز داده بود که بنی صدر مانع اجرای دستور او شد؛

۱۶. برقرار کردن رژیم سانسور که همچنان برقرار است. گستردن بساط تفتیش عقاید به سبک دستگاه پاپ در قرون وسطی. و

۱۷. به قول منتظری، قرار بود دولت، دینی بگردد و دین، دولتی شد. منتظری غافل بود که دولت بدین‌خاطر که قدرت است، دینی نمی‌شود. دولت دینی ناممکن است. با وجود این، دین را وسیله توجیه موارد پانزده گانه بالا کردند، آن‌هم توسط یک مرجع دینی، اگر سابقه داشته باشد، استبداد فراگیر پاپ‌ها در قرون وسطی است. او با ایجاد مجمع تشخیص مصلحت، خالی کردن دین از حقوق و پرکردنش از توجیه‌کننده‌های خشونت‌های بالا، خرافه‌ها را دائمی گرداند. امروز، دین توجیه‌گر ولایت مطلقه فقیه از توجیه این ولایت و خشونت‌های بالا یکسره ناتوان شده است. لذا، زمان، زمان انحلال رژیم ولایت مطلقه فقیه است.

۱۸. عهدشکنی با مردم

۱۹. سرکوب زنان ایران و تضییع همه جانبه حقوق آنان. خصوصاً هرگاه قصد زد و بند با قدرتهای خارجی را داشت بر میزان فشار بر زنان ایران افزود.

۲۰. خیانت به نیروی محرکه انسان سازی که جوانان مملکت بودند. بجای فراهم آوردن زمینه‌های رشد فکری و عقلی آنها، آنها را به زور عریان خود داد و اغلب آنها را تشویق به بدست گرفتن اسلحه نمود و با ادامه جنگ ۸ ساله بروی میدانهای مین ارسال داشت.

...

موارد بیست گانه بالا، کارنامه خمینی و دستیاران او است. اگر کار دیگری نکرد و نکردند، زیرا ممکن نبود. نقش ویژه کسی که برای خود ولایت مطلقه قائل است، جز اعمال قدرت، نمی تواند باشد. اعمال قدرت، وقتی دولت دو دستگاه پیدا می کند، یکی دستگاه ولایت مطلقه فقیه و دیگری دولت بمثابه سه قوه، جز موارد بالا نمی تواند باشند و نشدند و نمی شوند. دلیل آن این است که اختیار با وظیفه تناسب دارد. از این رو، نقش ویژه یا کارکرد یا وظیفه اختیار متناسب با خود را طلب می کند. وقتی وظیفه اعمال قدرت می شود، اختیار بکاربردن قدرت را طلب می کند. بدون نیاز به اعمال قدرت مطلق، ولایت مطلق بی معنی می شود. بدین خاطر است که اختیار دستگاه قضائی و سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی (واواک و اطلاعات سپاه و اطلاعات «بیت رهبری») و دستگاه تبلیغاتی و «اموال رهبری» و بخش عمده ای از اختیارات دو قوه مجریه و مقننه از آن او است.

*** چرا با جعل نامه و قول، خامنه ای رهبر شد و چرا او شانزده کار، بالا که مصادیق خیانت و جنایت و فساد هستند را تصدی کرد؟:**

۱. چرا خامنه ای، «مجتهد متجزی» رهبر شد؟ زیرا ایران گیتی ها نمی توانستند بگذارند دولتی را که با ارتکاب خیانت و جنایت و فساد، تصرف کرده اند، کسی چون منتظری تصدی کند که در خیانت و جنایت و فساد آنها شرکت نداشته است و در افشای روابط پنهانی که افترضاح ایران گیت نام گرفت و نیز افشای جنایت ها در زندان های رژیم خمینی، بخصوص کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷، نقش اول را پیدا کرده است. از این رو، توسط خمینی، منتظری را ناگزیر از کناره گیری کردند و سپس با مک فارلین، مشاور امنیتی ریگان، توسط اسرائیل ارتباط برقرار کردند و طلب حمایت کردند و گفتند حاضرند در ازای حمایت امریکا از دولت خود، خمینی را نیز بکشند و سرانجام دست بکار تعیین جانشین خمینی شدند. احمد خمینی را به وعده فریفتند و نامه ای از قول خمینی خطاب به مشکینی (رئیس وقت مجلس خبرگان) جعل کردند. برآن افزودند، جعل قول

که هاشمی رفسنجانی برعهده گرفت. البته اعتنائی هم به وصیت نامه خمینی که در همان جلسه خوانده شد و نیز قانون اساسی نکردند. بدین سان، از واپسین سالهای عمر خمینی و از آن بعد تا امروز، ایران گیتی‌ها بر ایران حکومت می‌کنند. هاشمی رفسنجانی مرد و خامنه‌ای دارد شرائط تصدی ولایت مطلقه فقیه را برای جانشین خود فراهم می‌کند.

۲. در روزهای پایانی زندگی خمینی، همچنان بر خلاف قانون اساسی، حکم بازنگری در قانون اساسی را از او گرفتند و ولایت مطلقه فقیه را وارد قانون اساسی کردند. از اختیارها که «رهبر» یافته است و بنابر ادعا، هنوز کف اختیارات او است، چهار اختیار را از دولت سلب و به «رهبر» داده است: تعیین سیاست‌های کلی و همه پرسی و تنظیم روابط سه قوه و فرماندهی کل قوا بعلاوه نیروهای انتظامی. دانستی است که برابر قانون اساسی پیش از بازنگری، از فرماندهی کل قوا، تنها نصب چند مقام با «رهبر» بود و تصدی فرماندهی کل قوا، جز آن، با رئیس جمهوری بود. با سلب این چهار اختیار، دولت بیش از پیش تحت قوه قهریه جباری قرار می‌گیرد که «رهبر» است. «شورای نگهبان» تفسیری من درآوردی ساخت و نقش ویژه رئیس جمهوری را که اجرای قانون اساسی است، به قوه مجریه محدود کرد. نتیجه این است که دولت مسلوب‌الاختیار و رهبر صاحب اختیار مطلق است. بدین سان، بازنگری در قانون اساسی، در برداشتن مانع از سر راه اعمال قدرت مطلق توسط رهبر، ناچیز شد.

خامنه‌ای نمی‌تواند کاری جز «اعمال قدرت» بکند، زیرا ولایت مطلقه فقیه جز بکار اعمال قدرت نمی‌آید. تمرکز و بزرگ شدن قدرت نیز اعمال قدرت را جبری می‌کند. بدین خاطر، خامنه‌ای جز تصدی هفده کار خشونت‌آمیز بالا، بکار دیگری توانا نشده است. ممکن است در ذهن خواننده این سؤال مطرح شود: خمینی گفت اقتصاد مال خر است اما خامنه‌ای برنامه اقتصاد مقاومتی را به دولت ابلاغ کرد. این دو یک کار نیستند.

امر واقع اول این که در دوران تصدی «رهبری» توسط خامنه‌ای، وضعیت اقتصادی کشور از آنچه در دوره خمینی بود، بدتر شده است. زمین ایران بیابان

گشته و فقر و قهر و دیگر آسیب‌های اجتماعی - که گزارش وضعیت بس نگران کننده آن‌را «وزیر» کشور به خامنه‌ای داده است - جامعه ایران را به بیابان حقوق و شوره‌زاری فرآورده خشونت بدل کرده است. امر واقع دوم این است که غیر از این‌که پویائی تخریب دوران خمینی کار را به تخریب بیشتر می‌کشد، خامنه‌ای در تشدید تخریب و بزرگ شدن ابعاد آن، مسئولیت اول را دارد. زیرا او با «سازندگی» حکومت هاشمی رفسنجانی همداستان شد. به تقدم با توسعه سیاسی است خاتمی و حکومت او، نه نگفت و مانع این توسعه شد و احمدی نژاد را هم فکر خود خواند و به هشدارهای مکرر اقتصاددانان در داخل و خارج از کشور، نه تنها وقتی نهاد که برکناری یک‌چند از اقتصاددانان و زندانی کردن تعدادی دیگر از آنها را سرکوب‌گران تحت امر او تصدی کردند. با آن‌که هشدار داده شد که حکومت با تخریب اقتصاد و هرچه مصرف و رانت محور کردن آن، مقاومت این اقتصاد را در برابر تحریم‌های اقتصادی از میان می‌برد، تخریب اقتصاد ادامه یافت. طرفه این‌که احمدی نژاد مدعی شد که، در قلمرو اقتصاد، حکومت او دستور خامنه‌ای را اجرا کرده است. یکبار با مسئولان اقتصاد نزد خامنه‌ای رفته و نتایج وخامت‌بار اجرای دستور را به او گزارش کرده‌اند و او گفته است همین «سیاست اقتصادی» باید ادامه یابد و هرکس نمی‌تواند استعفاء بدهد!

دوره احمدی نژاد دوره‌ای است که مافیاهای نظامی - مالی بر دولت مسلط شدند و اقتصاد را بیش از پیش مصرف و رانت محور کردند. چون اقتصاد ایران از پا درآمد و قرار بر «نرمش قهرمانانه» و امضای تسلیم نامه وین شد، دستیاران خامنه‌ای مأمور شدند «برنامه اقتصاد تولید محور» را مٌثله کنند. آنها چنین کردند و او «برنامه اقتصاد مقاومتی» غیر قابل اجرا را به حکومت ابلاغ کرد. یک وضعیت سنجی را به آن اختصاص دادیم. آن وضعیت سنجی توضیح این واقعیت شد که به حکومت روحانی، برنامه اقتصادی غیر قابل اجرا ابلاغ شده است. وارونه شدن نقشها را ببین! وظیفه مجلس خبرگان نظارت بر عمل کرد «رهبر» است. اما جنتی، «رئیس» این مجلس می‌گوید: مجلس خبرگان

باید تابع رهبر باشد. در عوض، حکومت روحانی را، او و رئیس جنایتکار تاریخ، استیضاح می‌کنند که چرا برنامه اقتصاد مقاومتی را اجرا نکرده است!

بدین‌سان، تجربه مستمر، از گروگان‌گیری بدین‌سو، کافی است برای دانستن این واقعیت که اصلاح نظام ولایت مطلقه فقیه ناممکن است. زیرا بدون حذف مقامی با اختیار مطلق اعمال قدرت مطلق (بسط ید بر جان و مال و ناموس مردم)، ممکن نیست ایران از هفده تبهکاری - تمام تبهکاری‌ها نیز نیستند - که مصادیق خیانت و جنایت و فساد هستند، برهد. حتی ممکن نیست گذار از بد به بدتر مستمر نگردد. زیرا پویائی تمرکز و بزرگ شدن قدرت، بزرگ شدن ابعاد ویران‌گری را ایجاب می‌کند. بیهوده نیست که از کسانی بعنوان جانشین خامنه‌ای سخن بمیان است که، در ترسیدن و به خشونت‌گری و خشونت‌گستری روی آوردن، از او، بر او سر باشند. مدیران سازمان‌های سرکوب، در رأسشان گردانندگان سپاه طالب «رهبر»ی هستند که آسان دستور بکاربردن خشونت‌ها را بدهد.

همان‌طور که تجربه ۴ سال حکومت روحانی و ۸ سال حکومت خاتمی مبرهن کرده است، کارآترین کار، بازپس ستاندن ولایتی است که به جمهور مردم تعلق دارد. از این منظر که بنگریم، تحریم انتخابات هم اعلان تعلق ولایت به جمهور مردم است. هم اعمال این حق است. هم بدرآمدن از غفلت، غفلت از حقوق و عمل کردن به حقوق است؛ حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق بمثابه جامعه‌ای عضو جامعه جهانی.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و یکم:

سیمای ایران در آستانه نوروز ۱۳۹۶

۲۶ اسفند ۱۳۹۵ برابر ۱۶ مارس ۲۰۱۷

* سیمای طبیعت ایران در آستانه نوروز ۱۳۹۶ :

■ سالی که دارد به پایان می‌رسد را می‌توان سال آتش سوزیها نامید. آتش سوزیها پر شمار شدند و خسارت‌های جانی و مالی بزرگ بار آوردند. برای مثال، بنابر برآورد متصدیان، آتش سوزی در پتروشیمی بوعلی سینای ماهشهر، ۱۰۰ میلیون یورو زیان بار آورده است. در شهرهای بزرگ، تهران و مشهد و کرمانشاه و... آتش سوزیها روی داده‌اند. آتش سوزی در ساختمان پلاسکو سبب از میان رفتن بنا و کشته شدن شماری از آتش‌نشان‌ها و مغازه داران شده است.

خواه آتش سوزیها عمدی و یا سهوی باشند، گویای سوء مدیریت و سوء مدیریت، گویای بی‌کفایتی مدیران و شیوع فساد و این دو گویای ناتوانی مفرط رژیم جبار ولایت مطلقه فقیه است.

■ طبیعت ایران آئینه‌ای است که پوشش دروغ‌ها را می‌درد و کراحت چهره رانت‌خواران هستی سوز را، بی‌کم و کاست نشان می‌دهد. ایران بیابان می‌شود و • در شرق و غرب کشور، ریزگردها نفس کشیدن را مشکل می‌کنند. در شرق کشور، در سیستان و بلوچستان، آب آشامیدنی نایاب می‌شود؛ • در همه جای ایران، زمین فرو می‌رود و فرسایش زمین بر وسعت تخریب طبیعت ایران گواهی می‌دهد؛

• دریاچه ارومیه پر آب نشد. بودجه تأمین نشد. وعده می‌دهند ۸ سال دیگر، از خشک شدن می‌رهد. اما، در ۲۳ اسفند ۱۳۹۵، محمد اسماعیل سعید،

«نماینده» تبریز، اعلان خطر کرد: **دریاچه ارومیه به مرحله خطرناک نزدیک شده است.** دریاچه هامون خشک شد و تالابها خشک می‌شوند و در خوزستان، ریزگردها، از جمله، حاصل خشکاندن تالاب غرب این استان هستند.

و

• کمیابی آب، مشکل تنها شرق کشور نیست. مشکل بخش عمده‌ای از ایران است. در نتیجه،

• تولید کشاورزی نیاز مردم کشور به مواد غذائی را بر نمی‌آورد و وابستگی به واردات فرآورده‌های کشاورزی روزافزون است.

*** اعلان خطر ۴۰ اقتصاددان:**

در ۲۵ اسفند ۱۳۹۵، اعلان خطر ۴۰ اقتصاددان کشور نسبت به وضعیت وخیم اقتصاد انتشار پیدا کرد. در حقیقت، اقتصاد همچنان رانت و مصرف محورتر شده و فقرها را بیشتر کرده است: فقر مردم کشور و فقر طبیعت ایران و فقر منابع ایران. یک‌چند از واقعیت‌های گویا:

■ برغم برداشته شدن تحریم فروش نفت و به حساب گذاشتن افزایش فروش نفت، اقتصاد کشور همچنان در رکود است:

• در ۲۳ اسفند ۱۳۹۵، با توجه به نزدیک شدن «انتخابات» ریاست جمهوری، بانک مرکزی خبر از رشد ۱۱/۶ درصدی اقتصاد کشور داد. به این گمان که همگان در بند صورت می‌مانند و برآن نمی‌شوند سر از محتوای درآورند. رشد بخشهای مختلف اقتصاد، بنابر گزارش، عبارتند از: نفت و گاز ۶۵/۴ درصد و کشاورزی ۴/۲ درصد و صنعت ۰/۰۳ درصد و معدن ۰/۰۲ و ساختمان ۱۷/۱ درصد و خدمات، که عمده آن‌را دولت تصدی می‌کند، ۲۳/۲۵ درصد. در نرخها که تأمل کنیم، رشد منفی اقتصاد کشور را بیش از حد تصور می‌یابیم: چراکه ساختمان و صنعت و کشاورزی به واردات وابسته هستند. اما دولت از رشد منفی نمی‌تواند مالیات بگیرد. لذا بودجه آن خلاصه می‌شود در درآمد نفت و قرضه و کسر بودجه. واردات نیز با درآمد نفت پرداخت می‌شود. با توجه به این‌که رشد نفت و گاز را ۶۵/۴ درصد گفته‌اند، رشد منفی صنعت و کشاورزی باید بیش از

اندازه منفی باشد. چراکه باوجود ملحوظ بودن واردات در آنها که با درآمد نفت پرداخت می‌شود، نرخ رشد آنها ناچیز است. یادآور می‌شود که تولید ناخالص ملی را بر پایه مصرف محاسبه می‌کنند. بنابراین، مصرف محصولات کشاورزی تولید داخلی و واردات را در بر می‌گیرد. بدین‌سان، کافی است، واردات بعلاوه قاچاق را از تولید داخلی کم کرد تا میزان رشد منفی اقتصاد بدست آید.

بخاطر وضعیت بسیار وخامت‌بار اقتصاد کشور است که بانک جهانی (۲۳) اسفند به گزارش ایسنا) نیز اطلاع می‌دهد: بر اثر تحریم یک جانبه امریکا، رابطه نظام بانکی ایران با نظام بانکی جهان قطع و بخاطر تحریمها سرمایه‌های خارجی به ایران وارد نمی‌شوند و اقتصاد ایران گرفتار سردرگمی است.

• میزان واقعی بیکاری را اقتصاددان اصلاح‌طلب، ۳۰ تا ۴۰ درصد می‌داند. پس از انتشار این برآورد، رئیس مرکز آمار ایران گفته‌است: نرخ واقعی بی‌کاری ۲۲ درصد است؛

• با آن‌که، در ایران، دستکاری در آمار با هدف راست را دروغ کردن، امر واقع مستمر است، با آنکه درآمد سه دهک پائین، کفاف یک سوم هزینه را نمی‌دهد، حتی بنابر آمار بانک مرکزی نیز، متوسط درآمد از متوسط هزینه کم‌تر است. فقر مردم بطور مستمر بیشتر می‌شود؛

• نابرابریها میان اقلیت صاحب امتیاز و اکثریت بزرگ نیز دائم بشتر می‌شوند؛
• بدهی‌های دولت نیز بطور مستمر افزایش پیدا می‌کند. در طول چهار سال، نقدینه که در پایان حکومت احمدی نژاد، ۴۸۰ هزار میلیارد تومان بود، اینک سه برابر شده است: در تیرماه ۱۳۹۵، به ۱۰۸۲ میلیارد تومان رسیده بود. نرخ افزایش نقدینگی ۳۰ درصد بود. هرگاه با همین نرخ به افزایش خود ادامه دهد، در تیرماه ۱۳۹۶، برابر ۱۴۰۶/۶ میلیارد تومان خواهد شد.

• ورشکستگی بانکها دارد از پرده بیرون می‌افتد و این ورشکستگی، در بخشی، بخاطر ناتوانی از بازپس گرفتن مطالبات از قدرتمدارها است؛

• در دوره حکومت روحانی، شرکت‌های دولتی زیان ده، ۵ برابر شده‌اند.

• حکومت روحانی مدعی است که قیمت‌ها را کاهش داده و نرخ تورم را یک رقمی کرده است. حال این که قیمت گوشت که در پایان ریاست جمهوری خاتمی کیلوئی ۴۲۰۰ تومان بود، امروز ۴۲۰۰۰ تومان یعنی ۱۰ برابر است. و قیمت‌های مواد غذایی و پوشاک و مسکن، بنابر مورد، به نرخی افزون بر دو تا سه برابر نرخ رسمی تورم، افزایش یافته‌اند. حتی برابر آمار وزارت صنعت، افزایش قیمت‌های مایحتاج مردم به این شرح است:

در سال ۹۴، برنج داخلی ۱۸/۱ درصد، پیاز ۱۴۱/۶ درصد، عدس ۳۹/۹ درصد، گوجه فرنگی ۸۰/۸ درصد و لپه ۵۸/۸ درصد افزایش قیمت نسبت به سال ۹۳ داشته‌اند. بنابر آمار همان وزارت، در سال ۹۵، تا آذر ماه، افزایش قیمت‌ها بدین قرار است: از بین ۵۷ کالایی که وزارت صنعت گزارش داده، افزایش قیمت‌های ۳۰ کالای اساسی طی یک سال اخیر دو رقمی است: گوجه یکروزه ۶۲/۳ درصد و خرما ۳۶/۳ درصد و برنج طارم ۳۴/۲ درصد و نخود ۳۴/۳ درصد و گوشت مرغ تازه ۲۶/۴ درصد و لپه ۲۵ درصد و موز ۲۳ درصد. دانستنی است که قیمت یک دانه نان سنگگ آزادپز ۲۰۰۰ هزار تومان شده است.

علم الهدی، امام جمعه مشهد می‌گوید: مردم از وضعیت حداقلی برخوردار نیستند. روزنامه جمهوری اسلامی، در مقام طعنه زدن به او، می‌نویسد: در دوره احمدی‌نژاد می‌گفتید: مردم اشکنه پیازداغ بخورند. اما طعنه‌زدن به او که در آن دوره، در دفاع از حکومت احمدی‌نژاد، از اکثریت مردم ایران که زیر خط فقر هستند طلب می‌کرد، اشکنه پیازداغ بخورند، نباید واقعیت مهم‌تری را بپوشاند که همگانی‌تر شدن فقر مردم است. و این همگانی‌تر شدن نه تقصیر حکومت روحانی که تقصیر رژیم ولایت مطلقه فقیه متکی بر اقتصاد مصرف و رانت محور است.

* فسادها و آسیب‌های اجتماعی که بر هم می‌افزایند:

■ در اقتصاد مصرف و رانت محور، البته فسادها فراگیر و بزرگ می‌شوند و آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی روزافزون می‌گردند:

- گسترده‌گی فساد در رژیم و در جامعه از حد برون شده و سد سانسور را شکسته و مطبوعات رژیم به افشای فسادها می‌پردازند. البته بعد از آن‌که این فسادها در بیرون از مرزها توسط ایرانیان دلسوز به وطن افشا می‌شوند. از آن جمله است فسادهای قوه قضائیه و شهرداری تهران و «حقوق‌های نجومی» و مافیای آب و مافیاهائی که بخش عمده از واردات را در اختیار دارند و اموال رهبری و فسادهای بستگان خامنه‌ای و آقازاده‌ها و ماجرای کرست و ...؛
- قاچاق که از موانع سرمایه‌گذاری در تولید است و ارزش آن را ۲۵ میلیارد دلار گفته‌اند و هنوز معلوم نیست که قاچاق مواد مخدر را شامل می‌شود یا خیر؛
- آسیب‌های اجتماعی آن وسعت و شدت را یافته‌اند که «سران» رژیم نیز نتوانسته‌اند خطرناک بودنشان را تصدیق نکنند. اعتیاد به مواد مخدر و انواع دزدی و قتل و تجاوز جنسی و تصرف مال غیر و ... آن ناامنی مزمن و مرگبار و ویران‌گری را پدید آورده‌اند که جنگ بیار نمی‌آورد؛
- آسیب‌های روانی که جمعیت بزرگی از مردم ایران را رنجور کرده‌اند.
- خشونت‌ها تنها سیاسی نیستند، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز هستند. در حقیقت، بن‌مایه رابطه‌های فرد با فرد و گروه با گروه زور شده است. اما زیان‌بارترین آنها،
- اولی ممانعت از برخورداری ایرانیان از حقوق پنج‌گانه و سرکوب‌گری است که دامنه آن گسترده است: سیاسی و مذهبی که دامن اهل تصوف و انواع باورهای دیگر را فراگرفته است (تازه‌ترین مورد، محکوم کردن مرجان داوری به اعدام) و شدت سانسور به قصد جلوگیری از برقرار شدن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها؛
- دومی خشونت‌هائی هستند که رژیم و بی‌تفاوت‌ها - که خود قربانی خشونت مضاعف هستند - در جلوگیری از ورود بدیل به عرصه بکار می‌برند: ربودن و ترورکردن و اعدام و شکنجه همچنان روش‌های اصلی هستند. و
- سومی خشونت‌هائی که شهروندان بکار می‌برند در جلوگیری از بدیل شدن خود بمعنای رشدکردن و طبیعت ایران را آبادان گرداندن.

* ایران همچنان در حلقه آتش است:

- با زمامدار شدن ترامپ، فشار حکومت امریکا بر ایران تشدید شده است. ایران به تشدید تحریم‌ها و بسا جنگ تهدید می‌شود. در منطقه،
- سیاست اوباما بر این نبود که اتحاد سعودیها و شیخ‌های خلیج فارس و اسرائیل بر منطقه مسلط شود، اما سیاست ترامپ می‌تواند مساعد این اتحاد باشد. رژیم، بنابر رویه، فرصتی را بسوخت و نشانه‌هایی حاکی از درک موقعیت سخت را از خود بروز نمی‌دهد؛
- ایران هم‌چنان در حلقه پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی است. در سال ۱۳۹۵، بیشتر از پیش در کام جنگ‌ها فرو می‌رود:
- در کام جنگ‌های نظامی و ترور و اقتصادی و دیپلماتیک و تبلیغاتی و مذهبی فرو می‌رود. بدیهی است که جنگ بر سر منافع است و مذهب را وسیله توجیه می‌کنند؛
- ولو جنگ‌ها زمانی به پایان می‌رسند اما خصومت‌ها می‌توانند بسیار دیرپا باشند. مگر این‌که ایرانیان صاحب کشور خود بگردند و به کشور خود، در ایجاد صلح میان ملت‌ها نقش دهند. و
- آتش هم اکنون به شرق و غرب کشور نفوذ کرده است. زد و خوردهای مسلحانه استمرار جسته‌اند.
- پیش‌اروی وضعیت داخلی و خارجی کشور، مقاومت‌ها رو به افزایش هستند:

* مقاومت‌ها و کوشش جامعه مدنی در نقش دادن به خود:

- مقاومت‌ها روزافزون هستند. برخی «سیاسی» و شماری دیگر «غیر سیاسی»:
- اعتصاب غذاها که زندانیان سیاسی می‌کنند. تازه‌ترین موردها: اعتصاب غذای احسان مازندرانی و هنگامه شهیدی و استقامت پیراج عیسی سحرخیز در زندان؛

- از مهار رژیم بدررفتن شبکه پخش نظر و خبر که جریان آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار می‌کند. هراندازه این شبکه گسترده‌تر توانائی جامعه مدنی و نیز نیروهای محرکه سیاسی در نقش دادن به خود بیشتر؛
- ناتوانی رژیم از جذب استعدادها و روی آوردن بخشی از «اصلاح طلبان» به مقابله با دستگاه ولایت مطلقه فقیه که یکسره میان تهی و بی اعتبار شده است؛
- اجتماعات دانشجویی که برغم سرکوب شدید، همچنان استمرار جسته‌اند؛
- جنبشهای اعتراضی در نقاط مختلف کشور که شکل سیاسی و قومی و مرامی به خود می‌گیرند؛
- جنبشهای اعتراضی در شهرها بخاطر آلودگی محیط زیست و ناهنجاری‌های اجتماعی و مشکل‌های اقتصادی؛
- جنبشهای کارگری در اعتراض به بیکاری، پرداخت نشدن دستمزدها، ناچیز بودن دستمزدها؛
- جنبش‌های اعتراضی معلمان که اکثریت بزرگی از آنها زیر خط فقر زندگی می‌کنند. و
- جنبش اعتراضی بازنشستگان.

■ **کوشش جامعه مدنی برای نقش دادن به خود:**

- حساسیت نسبت به فسادها و آسیب‌های اجتماعی بیشتر شده و بنیادها که برای زدودن فسادها و آسیب‌ها تشکیل شده و می‌شوند، پرشمار گشته‌اند. از پرداختن به آبادانی طبیعت (بیابان زدائی و مبارزه با آلودگی محیط زیست) تا مبارزه با مواد مخدر و رهاندن جوانان از فحشاء و سرپرستی کودکان و رهاندن محکومان به اعدام از چوبه‌دار و فقرزدائی و دیگر اشکال خشونت‌زدائی، موضوع کار بنیادهائی هستند که به یمن وجودشان، جامعه مدنی به خود نقش می‌دهد؛
- بارزترین کوشش جامعه مدنی، کوشش در جدا کردن حساب دین از حساب دین رسمی یا اسلام از خود بیگانه در بیان قدرت و توجیه‌کننده ولایت مطلقه فقیه است. این «ولایت» دین را چنان میان تهی کرده است که دیگر از پس توجیه جباریت جبار بر نمی‌آید؛

- نتیجه کوشش‌های بالا این است که جامعه مدنی هویت سیاسی مستقل یافته و این هویت را، در هر مناسبتی اظهار می‌کند:
- نیروهای محرکه سیاسی زنان و دانشجویان و کارگران و بازاریان و کارکنان دولت و بخش عمده‌ای از روحانیان به مخالفت با ولایت مطلقه فقیه هم شناخته می‌شوند و هم این مخالفت را ابراز می‌کنند؛
- برغم شدت سانسور، در دانشگاه‌ها و نیز مساجد، گردهم‌آئین‌ها انجام می‌گیرند و، در آنها، مواضع نمایان‌تر ابراز می‌شوند؛
- در اجتماع‌های مجاز (۲۲ بهمن و تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی)، هم آنها که شرکت می‌کنند، به ترتیبی شرکت می‌کنند که گویای مخالفت آنها با خامنه‌ای و ولایت مطلقه فقیه باشد؛
- حساسیت به بحران سازی رژیم، در حال حاضر، جنگ‌ها که رژیم ایران را بدانها گرفتار کرده است و در آنها، نقش رژیم نه حمایت از حقوق مردم کشورهای منطقه که رژیم‌ها است (بخصوص در مورد سوریه)، دیگر پنهان نگاه داشته نمی‌شود؛
- سنجش‌های افکار از دوره خاتمی تا دوره روحانی، بطور مستمر، گویای دل‌بستگی ایرانیان به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و دموکراسی هستند.

*** واقعیت‌ها و جهت‌یابی جامعه مدنی راه کار را در بردارند:**

بدین‌سان، واقعیت‌های که به ایران سیمای فقر و آسیب‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و طبیعی داده‌اند، از سوئی، و نقشی که جامعه مدنی دارد به خود می‌دهد، از سوی دیگر، دو واقعیت را، به روشنی، می‌نمایانند:

۱. رژیم ولایت مطلقه فقیه، حتی در جهت کاستن از مداخله‌های «رهبر»، اصلاح‌پذیر نیست. طرفه این که، در حکومت روحانی، بازهم اختیار رئیس جمهوری کم‌تر و قلمرو مداخله خامنه‌ای بیشتر شد (تهیه برنامه رشد و سیاست‌های راه‌بردی آن، مورد برنامه ششم). طرفه این که متصدی این تجاوز نیز هاشمی رفسنجانی بود (مصاحبه میر سلیم، عضو

مجمع تشخیص مصلحت نظام، بتاريخ ۲ اسفند ۱۳۹۵). اما چون ولایت مطلقه فقیه جز در اعمال زور کاربرد ندارد، نه می‌توان دامنه مداخله‌های خامنه‌ای را محدود کرد و نه از اثر مخرب این مداخله‌ها کاست. بنابراین،

۲. راه‌حل بایسته عمل جامعه مدنی است. این جامعه می‌تواند از راه کاستن از تضادها، توحید اجتماعی و بدان، سرمایه‌ها یا نیروهای محرکه را افزایش دهد. می‌تواند گروه‌های سیاسی و نیز اشخاص سیاسی که در سرای ولایت مطلقه فقیه منزل کرده‌اند را طرد کند. می‌تواند به خود و به جهانیان و نیز به جبار و عوامل او اعلان کند ولایت متعلق به جمهور مردم است و مصمم است به غصب آن توسط جبار پایان دهد. تحریم انتخابات غیرآزادی که بنفسه سالب حق حاکمیت از مردم است، کوشش نخستین جمهور مردم برای بازیافتن حق ولایت است. می‌تواند به بدیلی که محل عمل خود را بیرون رژیم و درون جامعه مدنی قرار داده است، توان روزافزون ببخشد. می‌تواند از میان دو فشار، یکی فشار از بیرون ناشی از بحران سازی‌های رژیم و دیگر فشار رژیم بر خود برهد. بدین ترتیب که رژیم را جانشین خود کند تا که، این بار، رژیم میان دو فشار قرار بگیرد و دست از بحران سازی و شرکت در جنگهای گوناگون بردارد، تا که محور سیاست داخلی و خارجی رژیم که امریکا است، بشکند، تا که ستون پایه‌های استبداد بنام دین، بی‌عمل شوند. تا که دین از مالکیت جبار و عوامل او رها بگردد. تا که فقر و قهر ایران را ترک گویند.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و دوم:

اگر براستی سیاست ترامپ «تغییر رژیم ایران» باشد؟

۱۰ فروردین ۱۳۹۶ برابر ۳۰ مارس ۲۰۱۷

■ قصد کنگره امریکا بر تشدید تحریمها و قول کاخ سفید بر این که ترامپ به سالها ماماشات با ایران، پایان می دهد و در یوزگی اقدام امریکا برای تغییر رژیم ایران، موضوع های خبرهای منتشره در روزهای اول ماه فروردین هستند؛

■ داوید راکفلر، در ۱۰۱ سالگی مرد. بدین مناسبت، روبرت پاری مقاله ای دراز درباره نقش او و دوستش کیسینجر در بردن شاه به امریکا و اکتبرسورپرایز انتشارداد. در نوشته او، از جمله، **خاطر نشان می شود که تنها بعد از گذشت دو روز از آغاز ریاست جمهوری ریگان/بوش، در ۲۲ ژانویه ۱۹۸۱، «گارانتی بانک»، با ۲۰ میلیون دلار سرمایه ای که اشرف پهلوی، به جون شاهین، دوست نزدیک کیسی، پرداخته بود، شروع بکارکرد.**

واسطه کار، سیروس هاشمی بود. کیسی کسی بود که رئیس ستاد انتخاباتی ریگان/بوش بود و معامله پنهانی بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا (اکتبر سورپرایز) را با «فرستادگان آیه الله خمینی»، بعمل آورده بود. اشرف پهلوی چرا این باج را پرداخت؟ زیرا مراجعه کننده به راکفلر و برانگیزنده او و کیسینجر به اقدام برای بردن شاه به امریکا او بود. شاه را به بهانه معالجه به نیویورک بردند و درمان او را پزشکی تصدی کرد که بیماری او را نمی شناخت. به قول صاحب کتاب «شاه و مردان او»، متخصص بیماری او پزشکی کانادائی بود و هرگاه قرار بر معالجه بود، باید

او را به کانادا منتقل می‌کردند. حتی زحمت دعوت از پزشک کانادایی را نیز به خود ندادند. حضور شاه در امریکا، دست‌آویز اجرای طرح اشغال سفارت امریکا و به گروگان گرفتن اعضای سفارت شد. رابرت پاری خاطر نشان می‌کند که داوید راکفلر در شمار کسانی بود که معتقد بودند نباید گذاشت کارتر، برای بار دوم، به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شود.

بدین‌قرار، در گروگانگیری و نیز در تجاوز عراق به ایران که ایران را گرفتار جنگی ۸ ساله کرد و این جنگ، عاملی مهم از عوامل بازسازی استبداد در ایران شد، دو رأس از سه رأس مثلث زورپرست، نقش مستقیم بازی کرده‌اند. یک رأس ملاتاریا به رهبری خمینی و رأس دیگر، پهلوی‌چی‌ها. از جنگ عراق بدین‌سو، رأس سوم از مثلث زورپرست به این دو رأس پیوست. در بحران اتمی، بخصوص این رأس سوم بود که نقش بلندگوی اسرائیل را بازی کرد. با آن‌که در طول زمان، نقش کارگزار بیگانه شدن، سبب بی‌اعتباری روزافزونشان شده‌است و بدین‌خاطر که فاقد توان و مغضوب مردمند، چاره خود را در کارگزاری بیگانگان می‌بینند.

و در این‌روزها، محافظه‌کاران جدید امریکائی گویا به تکاپو افتاده‌اند تا مگر ترامپ و حکومت او را بر سرنگون کردن رژیم ولایت مطلقه فقیه جازم کنند. نخست چکیده تحلیل پل پیلار Paul R. Pillar، تحلیل‌گر امریکائی (تاریخ انتشار ۱۹ مارس ۲۰۱۷) را بخوانیم:

*** ترامپ و همکاران او هم به اسطوره براندازی رژیم ایران گرویده‌اند:**

• از قرار، یکچند از اسطوره‌های افراطی راجع به ایران، هیچ‌گاه نمی‌میرند. یکی از آنها که با لجاجت تن به مرگ نمی‌دهد، تغییر رژیم ایران توسط حکومت امریکا است. بنابراین داستان که محافظه‌کاران جدید ساخته‌اند، رژیم ایران را، باوارد کردن فشار از بیرون، بسیار زود، می‌توان سرنگون و دولتی را جانشین آن کرد که با ذائقه امریکا بخواند.

این خیال بخش عمده‌ای از حکومت ژرژ بوش (پسر) را بخود مشغول کرده‌بود. بدین‌خاطر بود که او در سیاست مصالحه با ایران را بست و به جای مصالحه، منزوی کردن ایران و وضع مجازات‌های اقتصادی بر ضد این کشور را رویه کرد. سالها تحریم بی‌نتیجه غیرمستولانه بودن این سیاست را ثابت می‌کند. مجازات‌ها زمانی کارساز شدند که حکومت جانشین، یعنی حکومت اواما با ایران وارد گفتگو شد و مجازات‌ها را بکار آن گرفت که گفتگوها به یک توافق با هدف بستن راه دست یابی ایران به سلاح هسته‌ای، بیانجامند.

• اسطوره این راه‌کار را دارد: بکاربردن گروه‌های ایرانی در تبعید، بمثابه آلت فعل، برای تغییر رژیم ایران به رژیمی کاملاً متفاوت با آن. بسیاری از کسانی که به تغییر رژیم در ایران توسط امریکا امید دارند، از این منظر در مجاهدین خلق می‌نگرند. اما این گروه یک گروه تروریست است و تقریباً از هیچ‌گونه حمایت مردمی برخوردار نیست. شماری از این جماعت کسانی هستند که گمان می‌بردند احمد چلبی می‌توانست همین نقش را در عراق بازی کند. بعد از حمله نظامی امریکا به عراق، در سال ۲۰۰۳، و سقوط رژیم صدام، تازه فهمیدند که احمد چلبی فاقد وزن و اعتبار است.

• امروز، وفاداران به ترامپ، که در شورای امنیت ملی و کاخ سفید مقام جسته‌اند، به برداشت دیگری از همان اسطوره، دلبسته‌اند. بنابر قول اینان، با افزودن بر فشارها و وارد کردن ضربه‌ها از بیرون به ایران، نتایج مثبتی حاصل خواهند شد. غافل از این‌که جز پاسخ‌های خصمانه از رژیمی که ریشه‌دار گشته‌است، چیزی عاید حکومت ترامپ نخواهد شد.

مشکل می‌توان فهمید که آیا حکومت ترامپ به این اسطوره، باور دارد یا که دلایلی را می‌پوشاند که این حکومت را بر آن می‌دارند ایران را، در انزوا نگاه‌دارد.

ایران بهیچ‌رو آماده تن دادن به یک زیر و روشن که بتوان یک انقلاب جدید و یا یک ضد انقلاب توصیفش کرد، نیست. بیشترکردن فشار از بیرون نیز بی‌ثمر است. تردید نیست که سیاست رژیم ایران، گویای وجود ناهمخوانی‌های بسیار در درون آن است. این امکان نیز وجود دارد که رقابت‌های

درونی به تغییر سیاسی مهمی بیانجامند. برغم کاستی‌های مهم در نظام سیاسی ایران، این رژیم از قوامی برخوردار است که رژیم‌های عرب از آن برخوردار نیستند. اغلب ایرانیان نیز آماده نیستند دست به انقلاب جدیدی بزنند.

• هم رژیم ایران و هم مردم این کشور ثابت کرده‌اند که توانائی مقابله با مشکلاتی بسیار بزرگ‌تر از آن‌را دارند که مجازات‌های امریکا می‌تواند ایجاد کنند. آنها هشت سال جنگ ایران و عراق را تحمل کردند. حتی بعد از آن‌که صدام، آغازگر جنگ، خواهان متارکه شد، ایرانیان جنگ را ادامه دادند. بدیهی است وقتی از بیرون فشار وارد می‌شود، برای مقابله با آن، رژیم و مردم روی به مقاومت می‌آورند.

* تحول بسیار:

• در طول چهل سالی که از عمر رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد، در طبیعت و سم‌یابی آن، تحول بسیاری روی داده‌است. اما نه به آن اندازه که اگر فشارها از بیرون وارد نمی‌شدند. اکثریت بزرگی از جمعیت امروز ایران از انقلاب بدین‌سو، بدنیا آمده‌اند. حجاب از شدت خود کاسته‌است و زندگی در خانواده پر نرمش‌تر و آزادتر گشته‌است. بخصوص برای نصف جمعیت ایران که زنان هستند، وضعیت زنان در کشورهای همسایه ایران در خلیج فارس، بدیل بهتری نیست.

از منظر منافع امریکا و غربیها که بنگریم، تحول مهم‌تر، تحول در سیاست خارجی ایران است. مدت درازی است که این رژیم امید خود به این‌که انقلابی از نوع انقلاب ایران در کشورهای دیگر روی دهد، را از دست داده‌است. رژیم ایران نیز بهر ترتیب، به حیات خود ادامه می‌دهد. این رژیم به تروریسم دولتی - کشتن مخالفان خود در تبعید - چند سالی است پایان بخشیده‌است. از جمله بدین‌خاطر که رژیم ایران می‌خواهد با اروپا روابط عادی و سودمند داشته باشد. تحول بعدی جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌هایش در سالهای آینده، رابطه مستقیم دارد با میزان تعامل سیاسی و اقتصادی عادی با بقیه دنیا. انزوا و تنبیه حجت سخت سران را قوت می‌بخشد. حجت آنها این‌است که تعامل با غرب نه

ممکن است و نه می‌توان انتظاری از آن داشت. تقویت موقعیت سخت‌سران چشم انداز تغییر سیاسی و آزادکردن بیشتر را تنگ می‌کند. بعکس، افزایش داد و ستد با ایران و سرمایه‌گذاریهای خارجی در ایران و رشد اقتصادی که بار می‌آورند، موقعیت کسانی را تقویت می‌کند که خواهان عادی کردن رابطه‌ها با دنیای خارج و تحول اجتماعی مسالمت آمیز هستند. موقعیت کسانی تقویت می‌شود که می‌خواهند رژیم و اقتصاد را از دست کسانی خارج کنند که موقعیت خود را از انزوا و فشارهای اقتصادی دارند که بر ایران وارد می‌شوند.

• زمان دیگر تغییر بالقوه در سیاست ایران، زمان گزینش رهبری به جای علی خامنه‌ای ۷۷ ساله‌ای است که از سلامت خوبی برخوردار نیست. در تهران، سخن از آن می‌رود که زمان تعیین جانشین خامنه‌ای، زمان تبیین دوباره نقش رهبر نیز هست. دقیق بخواهیم، سخن از آن بمیان است که، در ایران نیز، رهبر نقشی نزدیک به نقشی را پیدا کند که آیه‌الله سیستانی در عراق دارد. این تحول مهم، نقش رهبر را غیر از آن می‌کند که خمینی به خود داده بود.

در امریکا، آنها که در پی تغییر دادن رژیم ایران هستند، باید بدانند که بهترین روش برای وصول به این مقصود، این است که بگذارند روند کنونی تغییر در ایران به نتیجه بیانجامد و با تعامل بازرگانی و غیر آن، مشوق این تغییر بگردند. تغییر نمی‌تواند ناگهانی و خشن انجام بگیرد. احتمال چنین تغییری آنهم در جهتی سازگار با منافع غرب، ناچیز است.

جریان تاریخ ایران، بسمت آزادی است بشرط آن‌که ما، از بیرون، با سیاستی ابلهانه، یعنی منزوی کردن و تحریم کردن و تقلا برای تغییر رژیم، مانع ایجاد نکنیم.

*** یکبار دیگر خاطر نشان کنیم که فشار از بیرون سبب تثبیت رژیم می‌شود و نه تغییر آن:**

• از انقلاب بدین سو، امریکا و انگلیس و اسرائیل، با همدستی تشنگان قدرت، با گروگان‌گیری و به دنبال آن، تجاوز نظامی به ایران که توأم شد با تحریم اقتصادی و سپس سیاست منزوی کردن ایران و تشدید مجازاتهای اقتصادی و بکاربردن عناصر خود فروخته، نخست سبب بازسازی استبداد و سپس تثبیت آن شده‌اند. نوشته پیلارگویای پیدایش وجدان بر اثر سوء فشار از بیرون، نزد اندک شماری از تحلیل‌گران غرب است. اما نویسنده همین نوشته امور مهمی را از قلم انداخته‌است.

اکثریت بزرگ تحلیل‌گران و نیز سیاست‌گذاران چرا واقعیت را وارونه می‌بینند؟ زیرا منافع امریکا را در وجود رژیم ولایت مطلقه فقیه ناتوان می‌بینند. وجود این رژیم منافع امریکای فاقد توان پیشین را تأمین می‌کند. منافع قدرتی که اینک در موضع دفاع است، تضعیف مداوم کشورها و بسا تجزیه آنها است. واقعیتی که مخالفت آشکار ترامپ با اتحادیه اروپا است، هم‌گویای از دست رفتن موقعیت امریکا بمثابة تنها ابر قدرت جهان است و هم بیانگر نیاز رو به شدت امریکا به تضعیف شدن کشورهای رقیب و نیز کشورهایی است که تا این زمان منطقه نفوذ امریکا بوده‌اند.

بدین قرار، هرگاه سیاست ترامپ تغییر رژیم در ایران بود، می‌باید از فشارها می‌کاست. چراکه وجود فشارها، هم جنبش برای تغییر و هم وضعیت بعد از تغییر را نامطمئن و بسا بسیار ترسناک (تجربه‌های لیبی و عراق و افغانستان و سوریه) می‌کند. در نوشته پیلار که تأمل کنیم، بیاد می‌آوریم:

• که در دوره خمینی نیز ایران گیتی‌ها از طریق اسرائیل از ریگان تقاضای حمایت کرده بودند و گفته بودند حاضرند خمینی را نیز بکشند. وعده داده بودند که دولتی میانه‌رو را تشکیل خواهند داد. نتیجه آن رهبر شدن خامنه‌ای با جعل نامه و قول از قلم و زبان خمینی و ادامه رژیم خیانت و جنایت و فساد گستر شد. سنجش پیلار از وضعیت ایران بعد از مرگ خامنه‌ای و نقش ناظر پیدا کردن

«رهبر آینده»، یادآور آن پیام است. بنابر نوشته، او زبان مقام یا مقامهائی از رژیم شده است.

• رژیم ایران، اگر ریشه می‌جست و از دوام حیات خود مطمئن می‌بود، نیاز به ایجاد بحرانهای بس پرخطر نداشت. نیاز به محور کردن امریکا در سیاست داخلی و خارجی خود نداشت. نیاز به متحقق کردن هدفهای انقلاب ایران داشت. بازسازی استبداد ضدیت با انقلاب ایران بود و نیاز به وابستگی داشت. وابستگی از نوع وابستگی رژیم شاه‌کارائی خود را از دست داده بود. در امریکا، گرایشهای راست که اینک ترامپ از آنها نمایندگی می‌کند، نیاز شدید به بحران‌ها و جنگ‌ها دارند. جهان خالی از جنگ و بحران و پر از رشد، گورستان این‌گونه گرایشها است. دولت ولایت مطلقه فقیه حاصل این دو نیاز است. این رژیم تک پایه نه ریشه می‌یابد و نه دوام می‌جوید. از این‌رو است که بحران‌ها و فشار از بیرون شیشه عمرش هستند. بدین‌خاطر است که تغییر رژیم از درون و بدست مردم ایران شدنی است و، از بیرون، غربی در موضع دفاعی نه سودی در تغییر رژیم دارد و نه بدان توانا است. وگرنه، غرب می‌داند که تغییر رژیم نیازمند به صفر رساندن فشار به مردم ایران است.

و

• هرگاه فشار از بیرون تنها بر رژیم وارد می‌شد و فشار از نوعی بود که رژیم نمی‌توانست آن را به مردم انتقال دهد، وضعیت وارونه می‌شد: این‌بار، رژیم تحت دو فشار، یکی فشار مردم کشور و دیگری فشار از بیرون قرار می‌گرفت و، بدون وارد شدن آسیبی، بدست مردم کشور و بدون مداخله خارجی، تغییر می‌کرد. نماینده امریکا در سازمان ملل متحد می‌گوید: ما باید صدای ندا آقا سلطان باشیم. اما ندا آقا سلطان در خط استقلال و آزادی و مخالف سلطه بیگانه بر ایران، بنابراین مخالف فشار به مردم ایران از بیرون بود. پس اگر ترامپ براستی خواهان تغییر رژیم ایران بود، باید وارونه سیاستی را به اجرا می‌گذاشت که اینک، در سود رژیم ولایت مطلقه فقیه و البته منافع امریکا از دید او، اجرا می‌کند.

وضعیت سنجی یکصد و چهل و سوم: مسئله‌ها که استبداد می‌سازد، در استبداد حل نمی‌شوند و برخورد می‌افزایند:

۱۷ فروردین ۱۳۹۶ برابر ۶ آوریل ۲۰۱۷

در وضعیت سنجی یکصد و سی و نهم خاطر نشان شد که هر امر واقعی تا وقتی عوامل پدیدآورنده آن برجایند، استمرار می‌جوید. اینک گوئیم که وقتی امرهای واقع مسئله‌ها هستند که یک نظام سیاسی پدید می‌آورد، نه تنها برجا می‌مانند، بلکه برخورد می‌افزایند. مسئله‌ها حل نمی‌شوند زیرا نظام پدیدآورنده آنها برجا است.

مطالعه تطبیقی نه تنها به نسل امروز امکان می‌دهد دریابد مسئله‌ها چگونه برخورد افزوده‌اند، بلکه به او امکان می‌دهد آینده نزدیک و دور را نیز، روشن ببیند.

دکتر غلامحسین زرگری نژاد، سیاست نامه‌های عصر قاجار را جسته و از آنها، ۳۱ سیاست نامه را در چهار جلد منتشر کرده است. در جلد چهارم آن، از صفحه‌های ۴۱۱ تا ۴۴۱، نوشته ملک‌المورخین، را زیر عنوان «قانون مظفری» آورده است. این نوشته، ۵۷ فصل دارد که، هریک به شرح کوتاهی از مسئله‌ای می‌پردازد. مسائلی که او فهرست کرده است، مسائلی هستند که ایران امروز نیز، برغم سه جنبش همگانی، بخاطر ادامه حیات استبداد، همچنان بدانها گرفتار است. مقایسه تطبیقی ما را از اندازه برخورد افزائی مسئله‌ها آگاه می‌کند و آگاه می‌کند از آنچه از ایران می‌ماند اگر استبداد بازپایند:

* مسائل اقتصادی دوران قاجار امروز چه ابعادی یافته‌اند:

۱. مسئله مالیات که خود چند مسئله است:

- ۱/۱. صاحبان ثروت و قدرت مالیات را نمی‌پرداختند و همچنان نمی‌پردازند؛
- ۱/۲. عدم تناسب مالیات با توان پرداخت آن؛
- ۱/۳. اخذ مالیات از قشرهای بی‌توان؛
- ۱/۴. عدم وجود سیاست مالیاتی به معنای رابطه آن با تشویق تولید. در نتیجه،
- ۱/۵. وصول مالیات، برای ماموران مالیاتی فرصت سوء استفاده ایجاد می‌کرد و می‌کند. و
- ۱/۶. گریز از فعالیتهای تولیدی و روی آوردن به فعالیت‌های بی‌خطر و پر سود. مسئله مالیات که مجموعه‌ای از مسئله‌ها است، برجا است. این مسئله برخورد افزوده است و بُعد امروزی را پیدا کرده است: بودجه دولت از مالیات نیست (مالیاتی که ستانده می‌شود عمده مالیات بر حقوق است و حقوق و عوارض گمرکی که متکی هستند به فروش ثروتهای ملی، نفت و گاز و...). از فروش ثروتهای ملی و کسر بودجه‌ای است که وام بر دوش نسلهای آینده‌است. اقتصاد کشور، مصرف و رانت محور است.

۲. کاهش ارزش پول ملی:

در دوره شاه طهماسب صفوی، ارزش یک تومان ایران، ۱۰ لیره انگلیسی بود. با سقوط امپراطوری ایران، ارزش پول نیز سقوط کرد. چنانکه در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، هر لیره انگلیسی، ۳۲/۵ قران شد. در ایام پیش از انقلاب مشروطیت، ارزش پول ملی همچنان گرفتار کاهش می‌ماند. بطوری که ارزش یک لیره ۴/۸۵ برابر ارزش یک تومان می‌گردد. علت کاهش ارزش پول، جانشین کردن پول طلا با نقره و سپس پول فلزی بود که پول سیاهش می‌خواندند. تازه از وزن همین پول نیز می‌کاستند. نوعی صدور اسکناس بدون پشتوانه و باز بودن دروازه‌ها بروی واردات بود که به دنبال دینپنک، اینک نوبت گران کردن

قیمتها شده بود. به قول ملکالمورخین، ماهوت ذرعی دو تومان را پنج تومان می‌خریده‌اند. بدیهی است مالیاتی هم که دولت وصول می‌کرد، کم‌تر می‌شد. بقول او اگر دولت ۲۰ کرور (هر کرور ۵۰۰ هزارتومان) مالیات وصول می‌کرد، در واقع، ۷ کرور مالیات وصول کرده بود.

بنابر این که کاهش ارزش پول ملی در قیاس با لیره انگلیسی، نزدیک به ۵ برابر بوده است. اما در قبال دلار، هر تومان یک دلار ارزش داشته است. این کاهش برخود افزوده است و امروز، در مقایسه با دلار، هر دلار ۳۷۵۴ برابر یک تومان است. دانستنی است که در دوره رضا خان، کاهش ارزش پول ملی ادامه یافت: هر دلار ۱/۵ برابر یک تومان شد. دوره شاه سابق، هر دلار ۵.۷ برابر یک تومان شد. در روزهای آخر رژیم شاه، ۱۰ تا ۱۱ برابر شد. بازسازی استبداد با جنگ و تحریم‌ها همزمان شد و کاهش ارزش پول ملی ادامه یافت. زمانی رسید که بودجه دولت نیازمند درآمد از محل فروش ارز شد (دوره خامنه‌ای/احمدی نژاد) و یک ضرب، قیمت دلار ۳ تا ۳/۵ برابر شد. بنا بود حکومت روحانی قیمت دلار را تثبیت کند. ناتوان شد و اینک هر دلار ۳۷۵۴ تومان ارزش دارد. بدیهی است بر این کاهش ارزش، دست کم دو صفر باید افزود. زیرا درآمد نفت است که واقعیت یعنی میزان واقعی سقوط ارزش پول ایران را می‌پوشاند.

خوانندگان می‌توانند بگویند که پولهای دیگر نیز گرفتار کاهش ارزش شده‌اند و در کاهش ارزش پول عوامل مختلفی دخالت می‌کنند. حق با آنها است. الا این که اولاً باوجود کاهش ارزش پولهای دیگر، نابرابری میزان کاهش سبب شده است که امروز ۱ دلار ۳۷۵۴ برابر یک تومان بگردد و ثانیاً، وقتی دولت کشوری استبدادی است و بودجه‌اش متکی به داد و ستد بسیار نابرابر با اقتصاد مسلط است و از محل کاستن از ارزش مبادله پول با ارزها، ارتزاق می‌کند، تا وقتی علت برجاست، ارزش پول ملی محکوم به کاهش است. حذف صفرها نیز مشکلی را حل نمی‌کند.

۳. تولید داخلی و رقابت کالاهای خارجی با آن:

بنابر نوشته ملک‌المورخین، در دوران مظفرالدین شاه قاجار، تولید داخلی کفاف مصرف داخلی را می‌کرده است. با وجود این، «منع آوردن اجناس خارجه ممکن نبوده است». بخاطر حضور دو قدرت نوظهور روس و انگلیس در درون مرزهای ایران. راه‌کاری که او به شاه و رجال کشور پیشنهاد می‌کند، این است که از تولیدهای داخلی مصرف کنند. لباسی که می‌پوشند از پارچه بافت داخل باشد. و... او می‌نویسد تفاوت این عمل، سالی ۱۰۰ کرور است که عاید کشور می‌شود. بدین سان، قشرهای صاحب امتیاز اجناس خارجی را مصرف می‌کرده‌اند و اثر آن بر تولید داخلی را، نویسنده با آوردن مثالی، به روشنی معلوم می‌کند: در عهد خاقان مغفور، کاشان ۱۴۰۰۰ کارخانه شعربافی داشت. دوسال قبل که از تاریخ نگارش «قانون مظفری» که نویسنده به کاشان رفته بوده است، از آن، ۱۴۰۰۰ کارخانه، هفت، هشت کارخانه بیشتر باقی نمانده بوده است.

اما چرا شاه و رجال دولت او و صاحب امتیازان کالاهای خارجی را مصرف می‌کرده‌اند و دولت عامل بند از بند گسستن تولید داخلی می‌شده است؟ زیرا عصر قاجار عصر امتیاز فروشی است. به بیگانگان، برای بهره برداری از رو و زیر زمین ایران، امتیاز می‌فروختند. دولت از تکیه خود به تولید داخلی می‌کاست و بر قرضه‌ها از بانکهای شاهنشاهی و استقراضی روس می‌افزود. بدین سان، عامل پیشرف اقتصاد مسلط در اقتصاد ایران می‌گشت. بدین سان بود که اقتصاد تولید محور، از راه بکار افتادن نیروهای محرکه رشد نکرد. با صدور ثروت‌های طبیعی و وارد شدن کالاها محکوم به بند از بند گسستگی و دگردیسی، از اقتصاد تولید محور به اقتصاد مصرف محور شد.

دو نوبت، نوبت اول دوره حکومت مصدق و نوبت دوم دوره مرجع انقلاب (تا تشکیل حکومت رجائی)، برنامه بازسازی اقتصادی تولید محور به اجرا گذاشته شد. هردو نوبت، کودتا مانع از به نتیجه رسیدن آن شد. بدین قرار، بتدریج که استبداد به قدرتهای مسلط وابسته‌تر می‌شد، بیشتر عامل بند از بند گسستگی اقتصاد و استحاله آن در اقتصاد مصرف محور می‌گشت.

این یادآوری بجاست که مدرس به احمد شاه پیام داده بود که ایران هنوز مواد غذایی به خارج صادر می‌کند. گندم و جو و ماست و پنیر و گوشت صادر می‌کند. قصد انگلیس‌ها از کودتا و روی کار آوردن رضا خان این است که وضعیت کشور یکسره دیگر شود و ما وارد کننده مواد غذایی نیز بگردیم. شگفت آور اینکه در حکومت «روحانیان»، دولت بیش از پیش خارجی گشته، اقتصاد مصرف محور شده و اقتصاد داخلی تحت سلطه اقتصاد مسلط است و بدون واردات کالا و خدمات، اقتصادی وجود ندارد. خامنه‌ای، سال را سال تولید و اشتغال می‌خواند و غافل است که خود نماد استبداد وابسته است. این استبداد برهم افزوده و دولتی گشته است، که تنها سپاه آن، به قول هاشمی رفسنجانی کشور را می‌خورد و سیر نمی‌شود. **اقتصاد تولید محور نیازمند تغییر ساختار دولت و تغییر رابطه دولت با ملت و تابع ملت شدن دولت است.** این اقتصاد نیازمند...

مقایسه کم و کیف دولت در دوره مظفرالدین شاه و با دولت در عصر ولایت مطلقه فقیه، آدمی را به یاد کرم هفواد در شاهنامه می‌اندازد. کرم کوچکی که خورد و بزرگ شد و شد تا بدانحد که آذوقه شهر نیز کفاف خوراک او را نمی‌کرد.

۴. گرانی قیمت‌ها امر واقع مستمری که مرتب بر خود می‌افزاید:

ملک‌المورخین توضیح می‌دهد که بیش از ۴۰ سال است که کار نرخ در ایران مغشوش است. بدین قرار، در زمانی که او فهرست قیمت‌هایی که فروشندگان باید به آن قیمت‌ها به تقاضا کنندگان کالاها را بفروشند، ۴۰ سالی از جمع شدن عوامل گرانی و اثر آن‌ها بر قیمت‌ها می‌گذشته است. این عوامل عبارت بوده‌اند از:

۴/۱. کاهش ارزش پول؛

۴/۲. افزایش جمعیت تهران و نیازمند شدن هر روز بیشتر از روز پیش به وارد کردن کالاها و خدمات؛

۴/۳. به انحصار واردکنندگان متصل به قانون قدرت درآمدن واردات؛

- ۴/۴. جریان قدرت خرید از سراسر کشور به تهران، در نتیجه، افزایش قدرت خرید در این شهر. در نتیجه،
- ۴/۵. فزونی تقاضا بر عرضه که وقتی دائمی می‌شود گرانی قیمت‌ها را نیز مزمن می‌گرداند؛
- ۴/۶. تمایل صاحبان درآمدهای بالا به خرید کالاهای طُرفه و لاقید بودن ثروتمندان نسبت به قیمت‌های آنها؛
- ۴/۷. پیدا شدن واسطه‌ها که سبب می‌شوند چند دست از قبل یک کالا درآمد تحصیل کنند؛
- ۴/۸. فساد اداری و نبود دستگاه قضائی بازدارنده صاحب امتیازان از تعیین قیمت‌ها به دلخواه. به قول نویسنده ناکارآمدی محتسب‌ها؛
- ۴/۹. وجود مرزهای شهری و گرفتن عوارض یا ورودیه.
- ۴/۱۰. فقدان منزلت انسان و کار و حاصل کار او بمعنای شناخته نبودن حقوق و برخورداری از امنیت‌ها، بخصوص امنیت سیاسی و قضائی؛
- ۴/۱۱. ترسها، بخصوص ترس از جنگ داخلی و هجوم خارجی و کمیابی‌ها و بسا قحطی. یادآور می‌شود که قحطی که انگلیسها در طول جنگ بین‌المللی اول بوجود آوردند، سبب کشتار جمعیتی کثیر از مردم ایران شد. در نتیجه،
- ۴/۱۲. تبدیل شدن بازار میان عرضه‌کنندگان پر زور و تقاضا کنندگان بی‌زور. این ۱۲ عامل، از پیش از انقلاب مشروطیت تا امروز، برجا هستند. برآنها افزوده شده است. از جمله، استفاده از گران کردن ارز خارجی برای به حداکثر رساندن رانت. در نتیجه، قیمت‌ها بطور مداوم برخورد افزوده‌اند. برای گرفتن درس عبرت، یک‌چند از قیمت‌ها را می‌آوریم:
- بهای شیر هر لیتر ۱۰ دینار بوده است. قیمت امروز یک لیتر شیر در تهران کم چربی ۱۶۰۰ و پر چربی، ۲۳۰۰ تومان است. باتوجه به عرضه شیر در آن روز که شیر چربی نگرفته بوده است، قیمت شیر ۲۳۰۰۰۰ برابر قیمت شیر در حدود ۱۲۰ سال پیش است.

• بهای پنیر کیلوئی حدود ۳۱ دینار بوده است. قیمت پنیر لیقوان در فروردین ۱۳۹۶، کیلوئی ۲۳۰۰۰ تومان است. بدین سان، قیمت پنیر ۷۵۹۰۰۰ برابر شده است.

• قیمت گوشت گوسفند کیلوئی ۶۵ دینار بوده است. قیمت یک کیلو گوشت گوسفند، در فروردین ۱۳۹۶، کیلوئی ۴۰ هزار تومان است. بدین قرار، قیمت آن ۶۱۵۳۸۰ برابر شده است.

• نان کیلوئی ۱۲/۵ دینار بوده است. قیمت یک کیلو نان سنگگ در فروردین ۱۳۹۶، بنابر محل و کیفیت آن، ۱۶۰۰ تا ۲۰۰۰ و ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ تومان است. بنابراین، قیمت آن از ۱۲۸۰۰۰ و ۱۶۰۰۰۰ و از ۲۰۰۰۰۰ تا ۲۴۰۰۰۰ برابر شده است.

بدیهی است که در اقتصادهای صنعتی نیز قیمتها بطور مداوم سیر صعودی داشته‌اند و دارند. از عوامل، یکی این عامل است که تورم یکی از روشهای جریان درآمدها از زحمتکشان به صاحبان امتیاز است. باوجود این، بدین خاطر که استبداد و عوامل بر شمرده، مجموعه‌ای را تشکیل نمی‌دهند، آهنگ افزایش قیمتها بسیار کند بوده است. تنها مقایسه افزایش قیمتها از انقلاب بدین سو، در ایران و در کشورهای صنعتی، بر خواننده معلوم می‌کند که نسبت افزایش قیمت در ایران به کشورهای اروپائی، در مورد مواد غذائی، حداقل، ۱۰۰ به ۱ است.

۵. مزدها و عدم تناسب آنها با سطح قیمتها:

ملک‌المورخین مزدها را بی حساب و سبب گرانی اجناس می‌دانند و این مزدها را پیشنهاد می‌کند: بنا روزی سی شاهی و ناوه کش روزی شش عباسی و عمله روزی چهار عباسی. بنظر او، با این دستمزدها، هزینه زندگی بنا و عمله تأمین می‌شده است. بدین ترتیب، نویسنده برای بنا روزی یک قران و نیم و ناوه کش یک قران و ۴ شاهی و هر کارگر ساختمانی روزانه ۱۶ شاهی (هر ۲۰ شاهی یک قران بوده است) مزد معین کرده است. با توجه به سطح قیمتها، وضعیت کارگر ساختمانی بهتر از وضعیت کارگر در ایران امروز بوده است.

و امروز، مزد کارگر ساختمانی، بنابر قول رئیس هیأت مدیره انجمن صنفی کارگران، ۸۵ درصد کارگران ساختمانی، حداقل دستمزد را می‌گیرند که ماهانه ۹۱۷۰۰۰ تومان و روزانه ۳۰۵۶۶ تومان می‌شود. مقایسه دستمزد کارگر ساختمانی با تنها قیمتهای مواد غذایی می‌گوید وضعیت کارگر در ایران، بطور مستمر بدتر شده است. بخصوص که چند و چون نیازهای امروز با چند و چون نیازهای امروز و محیط زیست آلوده امروز و در معرض بیماری‌ها و سوانح کار قرار داشتن امروز با وضعیت آن روز از این جهات قابل مقایسه نیستند.

بدین‌قرار، ادامه استبداد وابسته به قدرتهای خارجی، برغم سه جنبش همگانی، نه یک تجربه‌ای است که در گذشته انجام گرفته - باز باید درس می‌شد برای نسل امروز - بلکه یک امر واقع است که تا امروز استمرار جسته است. این امر واقع می‌گوید و به فریاد که ادامه استبداد، ادامه انحطاط و بسا انحلال جامعه و بیابان شدن طبیعت است. در وضعیت سنجی بعدی، وضعیت امروز طبیعت ایران را با وضعیت آن در سالهای پیش از انقلاب مشروطیت مقایسه می‌کنیم و یادآور می‌شویم که در دوره‌کندی، امریکا مطالعه‌ای در باره طول عمر ایران انجام داده بود. بنابر آن مطالعه، ایران ۴۰ سال عمر می‌داشت. انقلاب شد تا که حیات ملی ادامه بیابد. و امروز می‌گویند: ۲۵ سال دیگر، ۵۰ میلیون از جمعیت ایران باید از کشور مهاجرت کنند. زیرا ایران بیابان می‌شود. در رژیم، مسئولیت اول با افراد سپاه و دیگر سازمانهای سرکوب است که چشم و گوش خود را بر واقعیتها بسته‌اند. و در بیرون از رژیم، مسئولیت اول با جمهور مردم است که نظاره‌گر گذار دائمی از بد به بدتر و از آن به بدترین و... و مرگ طبیعتند.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و چهارم: سرزمینی که بیابان می شود و جامعه ای که بیابان دین و اخلاق و قانون می شود.

۲۴ فروردین ۱۳۹۶ برابر ۱۳ آوریل ۲۰۱۷

* یک جنایتکار تاریخی نامزد ریاست جمهوری می شود!؟:

■ هم زمان با تکرار خبر تشدید بیماری خامنه ای، یک جنایتکار کم مانند نامزد ریاست جمهوری می شود. در توجیه نامزد ریاست جمهوری شدن رئیسی، تبلیغ می کنند که «قاطعیت» او در باره «گروه منافقین» مردم ایران را پسند می آید! انحطاط اخلاقی و دینی و زوال کرامت انسان و بی ارج شدن زندگی را ببین! کشتن چند هزار زندانی محاکمه و محکوم شده و در حال گذراندن دوران محکومیت، در سه شب، آنهم، توسط «قاضی»، امری بس کم مانند، قاطعیت خوانده می شود! این واقعیت است که وارونه جلوه داده می شود: واقعیت این است که در هیچ تاریخی و در هیچ کشوری، از راه کشت و کشتار، یک گروه از میان نرفته است، بلکه کشت و کشتار سبب قوت گرفتن آن شده است. هر کس و هر گروه خود، خویشان را تخریب می کند و یا می سازد. اگر بجای کشت و کشتار، فضای اجتماعی باز می ماند، گروه هایی که بر محور قدرت سازمان یافته بودند، بدین خاطر که نمی توانستند افراد خود را در انزوا نگاه دارند و سازمانهایشان در دموکراسی، کارائی نداشت، به تحلیل می رفتند. بستن فضا، محیط را مناسب رشد این گونه گروه ها کرد. هرگاه ابتلا نبود و در آزمایش، ماهیت ها آشکار نمی شدند، «قاتلیتی» که، در رژیم جنایت و خیانت و فسادگستر، قاطعیت خوانده می شود، بسا بسیار زودتر از سوریه و... ایران را گرفتار جنگ

داخلی/خارجی خانمان سوز کرده بود. از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو نیز، اگر جنایت کارانی چون رئیسی، جنایت، پیشه نمی کردند، ابتلا کار این گونه گروه ها را سالها پیش تمام کرده بود.

شگفتا!، نامزد شدن رئیسی، قاتلی که خامنه ای او را متولی آستان قدس رضوی - امامی که خود قربانی جنایت رژیم عباسیان شد - کرده است، نامزد ریاست جمهوری شده است.

توجیه دومی که ساخته اند این است: روحانی با اوباما توان گفت و شنود داشت. در برابر ترامپ، کسی چون رئیسی بایسته است تا که حساب کار دست ترامپ بیاید! زور باوران همچنان واقعیت را وارونه می نمایند. چرا که در برابر کسی با روحیه تجاوزگری، کشوری چون ایران، به زمامدارانی نیاز دارد که نماد ایستادگی بر حقوق ملی و دیگر حقوق ایرانیان باشد تا که او دست آویزی برای تجاوز به حقوق ایرانیان نداشته باشد. حمله موشکی به سوریه و تصمیم وزیران ۷ کشور ثروتمند جهان در باره بشار اسد، دلیل روشنی بر این واقعیت نیست که زمامدار جنایت پیشه، خود مجوز مداخله قدرتهای جهانی است؟

■ و احمدی نژاد نیز نامزد ریاست جمهوری شد. با آن که خامنه ای به او گفته بود نامزد نشود و او نیز طی نامه ای از نامزد شدن منصرف شده بود. گرچه می گوید بر عهد خود باقی است و مقصودش از اسم نویسی، یاری رساندن به بقائی است؟! چگونه می توان با نامزد ریاست جمهوری شدن، به نامزد دیگری کمک کرد؟ ناگزیر کردن شورای نگهبان به تصویب صلاحیت بقائی؟ اگر صلاحیت بقائی رد شد، صلاحیت او تصویب بگردد؟ اگر صلاحیت هر دو رد شد چه؟ احتمال سوم بسیار قوی تر است و او نیک می داند. پس اسم نویسی او علتی دیگر دارد. پیش از اسم نویسی، او وارونه کردن حقیقت ها و واقعیت ها، بخصوص در مورد اتم و اقتصاد، را شروع کرد و ادامه داد. مرتب تکرار کرد که برنامه ها برای بلااثر گرداندن تحریم ها داشته است اما «نگذاشتند آنها را عملی کنم». می گوید او هم به مانع شوندها گفته است این کارتان خیانت است. با گفتگوهای محرمانه در دو سال پایانی ریاست جمهوری خود مخالف بوده و گفته است این کار یعنی

آماده‌ایم امتیاز بدهیم. اما غیر از خامنه‌ای چه کسی می‌توانست نگذارد او برنامه‌های تحریم شکن را اجرا کند؟ پس کار او و دستیاران او است که خیانت بوده است. غیر از خامنه‌ای چه کسی می‌توانست اجازه مذاکرات محرمانه و امتیاز دادن را بدهد و کشور را زیر بار تعهدها ببرد؟ پس، خائن و امتیاز دهنده و کشور زیر بار تعهدها برنده اصلی خامنه‌ای است. احمدی نژاد هم طلبکار شده است و هم مقصر اصلی را معرفی می‌کند!

بدین‌سان، در درون رژیم، نه سه قطب که چهار قطب خود را نمایان کردند. فرض این چهار قطب این است که ایران بیابان است چرا که مردم کشور نفی و اثبات ندارند. به قول خمینی، هرکس پیشی گرفت، مردم به دنبال او می‌افتند!

اما چرا این بار هر چهار قطب، اولی اصلاح‌طلب و معتدل‌ها، و دومی، اصول‌گراها و قاتل‌ت‌گراها و سومی، تمایل احمدی نژاد و چهارمی تمایلی که می‌پندارد وقت آن است که حساب خود از این سه تمایل جدا کند، چرا وارد صحنه شده‌اند؟ بدین‌خاطر که خلاء وجود دارد. در رژیم، چرا خلاء بوجود می‌آید؟ زیرا «رهبر» هم بلحاظ جسمی ناتوان است و هم مشروعیت و آمریت را از دست داده است. بنابراین، همه تمایل‌های درون رژیم می‌خواهند مواضع را تصرف کنند تا اگر خامنه‌ای از میان رفت، در تعیین جانشین او و نیز، در وضعیت جدید، موقعیت متفوق را پیدا کنند.

اما چرا مردم کشور بر آن نمی‌شوند وارد صحنه شوند و خلاء در رژیم را خلاء رژیم بگردانند و آن را خود، بمثابه جامعه مدنی حقوقمند پر کنند؟ زیرا گرفتار ترس‌ها هستند، گرفتار روز به روز زندگی کردن هستند، گرفتار بی‌تفاوتی هستند، گرفتار... هستند. وجدان اخلاقی آنها نسبت به جنایت و خیانت و فساد حساسیت بایسته را ندارد. وجدان تاریخی آنها، از وضعیت‌های نظیر وضعیت امروز رژیم ناآگاه است. حتی نمی‌داند که پیدایش چنین وضعیتی در سوریه، سبب فرو رفتنش در جنگ داخلی/خارجی شد. وجدان علمی آنها بر وضعیتی که ادامه رژیم ولایت مطلقه فقیه پدید می‌آورد، دانش بایسته و شفاف ندارد. بنابراین، مردم نمی‌توانند وضعیتی

را که حاصل پر شدن خلاء توسط سپاه و سازمانهای سرکوب‌گر می‌شود تصور کنند. اگر سانسورها نبودند و وجدانهای اخلاقی و علمی و تاریخی جامعه غنی بودند، وجدان همگانی، با تغذیه از این سه وجدان بر وضعیتی که کشور در آن است اشرافی شفاف می‌جست و به جامعه مدنی فرمان می‌داد؛ برخیز. بدین‌سان، جامعه مدنی می‌دانست که وقت عمل است و هرگاه عمل کند، می‌تواند خلاء در رژیم را با تبدیل خود به رکن توانمند دموکراسی پر کند.

اما سرزمین ایران بکام بیابان می‌رود و این خود، بنابر موقع، عاملی مهم از عوامل برانگیختن مردم به جنبش و یا، عامل کارپذیر شدن آنها است وقتی خویشان را مطلقا ناتوان بیانگارند. القای ناتوانی و یأس و غم به مردم کشور، بخاطر کارپذیر کردن آنها از رهگذر تبدیل کردن عوامل برانگیخته به حرکت، به عوامل خود ناتوان انگاری و کارپذیری رویه کردن است.

و قرار ما بر این بود که فراگرد بیابان شدن سرزمین ایران را مطالعه کنیم. اگر به خلاء در رژیم و بیابان شدن چهار وجدان اخلاقی و علمی و تاریخی و همگانی پرداخته‌ایم، بدین‌خاطر است امرهای واقع اجتماعی - بنابر این که بیابان شدن ایران نیز یک امر اجتماعی است - یکدیگر را ایجاب می‌کنند. چون با یکدیگر ارتباط برقرار کردند، زبان می‌گشایند و واقعیت را آن‌سان که هست تشریح می‌کنند:

*** فراگرد بیابان شدن ایران از عصر قاجار تا امروز:**

خوزستان که زمانی بدین‌خاطر که سراسر جنگل و کشتزار بود منطقه سواد خوانده می‌شد و در عصر عباسیان، خراج آن خرج دستگاه خلافت را می‌داد، در دوران قاجار بیابان می‌گشت. از زمانی که امتیاز بهره‌برداری از منابع نفت به دست داری رسید، بیابان نگاه داشتن خوزستان، سیاست امپراطوری انگلستان شد. از زبان شیخ خزعل که زمانی همه کاره خوزستان بود، نقل می‌شود که او مخالف درختکاری و مزرعه سازی بود. زیرا می‌گفت: با هر درخت دو عجم (ساکنان غیر عرب ایران) پیدایشان می‌شود. بسا سیاست امپراطوری بود که به

شیخ خزعل نسبت می دادند. ملک المورخین می نویسد (فصل پانزدهم): ساختن سد اهواز همیشه در زبان ها جاری است و صورت خارجی پیدا نکرده است. فایده آن ۵۰ کرور است. چنانکه در قدیم آنجا را خوزستان می نامیدند یعنی شکرستان و شکر آنجا به ایران و بعضی بلاد می رفته است. اگر دولت را وسعت بستن آن سد باشد، البته بهتر است و الا اجازه فرمایند تجار داخله و دیگران به اشتراک سد آنجا را ببندند و از منافعش عشریه کامل به دولت برسد.

زمان گشت، در دوران پهلوی ها و ملاتاریا، سدها ساخته شدند بدون توجه به کیفیت آب. و اینک، شوری آب زمین های زیر کشت را هم دارد شوره زار می کند. در دوره بنی صدر بنابر نمک زدائی از آب ها و تجدید شبکه آبیاری خوزستان، دوران پیش از اسلام، شد. تا تشکیل حکومت رجائی و تجاوز عراق به ایران، کار پیش می رفت. در دوران جنگ، آن کار بکار ایجاد سد آبی در برابر قوای دشمن آمدند. از آن پس، کار متوقف شد و بر اثر سد سازی خودکامانه، شوری آب افزون گشت.

اما آب را به هرز دادن و زمین ها را به حال خود رها کردن، خاص خوزستان نبود. بنابر رساله ملک المورخین، در دوره مظفرالدین شاه، وضعیت طبیعت ایران این گونه بوده است:

• می نویسد (فصل چهاردهم): آب کرن اصفهان از پشت کوه های بختیاری به دریا می رود و هیچ کشت و زرع از آن مشروب نمی شود. قریب ۱۰۰۰ سنگ آب است. مخارج بیرون آوردن آب و انداختن آن به زمین های مورچه خوار اصفهان، قریب ۱۰۰ هزار تومان است. سرمایه لازم دارد. برای بهره برداری از این زمین ها نیز ۹۰۰ هزار تومان است. اگر دولت علیه بخواهد متحمل این دو کرور تومان بشود، در مدت ۴ سال، صاحب دویست فرسخ زمین مزروعی خواهد شد.

اما امروز، در عصر ولایت مطلقه فقیه، زاینده رود اغلب خشک است. زمین های کشاورزی اصفهان نیز دارند بکام بیابان می روند.

• ملک‌المورخین ادامه می‌دهد (فصل شانزدهم): اگر دولت آب شاهرود را به صحرای قزوین بیاورد، سالی مبالغی کلی فایده می‌برد و اگر نه، اجازه فرماید تجار داخله کمپانی تشکیل دهند و آن آب را به این اراضی جاری سازند.

بدین‌سان، بود زمین و نبود آب، و بود آب و نبود زمین، مشکل آن روز و امروز ایران است. الا این‌که در ایران امروز، این مشکل تشدید شده است بخاطر حاکم شدن مافیای آب. حفر بیش از اندازه چاه‌های عمیق و فرو نشستن آب‌های زیر زمینی، و بخاطر افزایش جمعیت و رها شدن روستاها و....

• در گرگان آن روز نیز مشکل بود زمین و نبود آب و به عکس وجود داشته است (فصل هفدهم): رودخانه گرگان و رود اترک را اگر دولت علیه سد ببندد و آن آب را به اراضی آن قلعه جاری فرماید، سالی مبلغی گزاف برای دولت فایده دارد. بیش از بیست، سی هزار تومان مخارج لازم ندارد. یا اجازه فرماید تجار متحمل مخارج بشوند و عشریه به دولت بدهند...

و سیر بیابان شدن ادامه یافته و امروز منطقه شمال ایران را نیز بیابان دارد می‌بلعد.

• در فصل هیجدهم، نویسنده وضعیت آب تهران را بررسی می‌کند. آب بیشتر از مصرف شهر است و مازاد آن را می‌توان به کشت و زرع در بیرون شهر اختصاص داد. ملک‌المورخین پیشنهاد می‌کند آب شهر لوله کشی بگردد تا آلودگی‌ها تصفیه شوند.

جمعیت امروز با جمعیت آن روز تهران (۱۵۰ هزار نفر) قابل مقایسه نیست. جمعیت تهران، به تنهایی، بیش از بقیه کشور مصرف می‌کند. نه تنها آب آن روز کفاف تهران امروز را نمی‌دهد و آب‌های دیگر را به تهران جریان داده‌اند، بلکه تهران با دو مشکل کم آبی و پوک شدن زمین نیز روبرو شده است.

• برنامه‌گذاری که ملک‌المورخین بوده است، در فصل چهارم، وضعیت طبیعت «آذربایجان و فارس و خراسان و کرمان و غیره و غیره» را نیز نابسامان تشخیص می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که «با اندک خرجی مالیات کلی به دولت می‌دهد». او از شاه اجازه می‌خواهد رساله‌ای در این خصوص بنویسد. و

• در فصل پنجاهم، صاحب رساله، هشدار می‌دهد: دربروجرد و لرستان و عربستان (بخش عرب نشین خوزستان) و کرمان و یزد و کرمانشاهان و غیره نیز وضعیت زمین و آب نابسامان است: «زمین‌ها با آب فراوان موجود است. به اندک توجهی آبادان می‌شود و منافع کلی عاید دولت می‌گردد».

و «غیره و غیره» در بر می‌گیرد سیستان و بلوچستان و آن بخش از خراسان را که همجوار کویر است. بدین‌سان، بیابان شدن ایران، در دوران قاجار قابل پیشگیری بوده است. به قول نویسنده، به اندک توجهی ایران آبادان می‌گشته است. اما از آن اندک توجه دریغ شده است. حدود ۸۰ سال بعد، در دو سال اول انقلاب ایران که دوران مرجع خوانده می‌شود، برنامه بنی‌صدر که ۷۶ درصد مردم بدان رأی دادند، بیابان زدائی و «ایران سبز» بود. اما باز استبداد بازسازی شد و لازم ندید به بیابان زدائی اندک توجهی بکند. اینک دریاچه هامون و تالابها خشک شده‌اند. آبهای زیر زمینی فرو نشسته و زمینها پوک گشته‌اند. دریاچه ارومیه دارد می‌خشکد و آذربایجان در خطر شوره زار شدن است. از سیستان و بلوچستان که مپرس، بیابان شده‌اند. سیستان که روزی انبار غله ایران بود، اینک بیابان گشته و از جمعیت آن اندک شماری بیش باقی نمانده است. خوزستان بر اثر خشکاندن تالابها و بلائی که بر سر عراق آمده است، گرفتار ریزگردها نیز شده است. شرق و غرب کشور هم گرفتار این بلا گشته‌اند.

با وجود این، بودجه برای حفظ رژیم که اوجب واجبات است و جنگها و بحران سازها وجود دارد اما برای بیابان زدائی وجود ندارد. طرفه این‌که، «وزیر» کشاورزی در حکومت‌های میر حسین موسوی و هاشمی رفسنجانی و خاتمی هشدار می‌دهد که تا ۳۰ سال دیگر ایران بیابان می‌شود و ۵۰ میلیون از جمعیت ایران باید از ایران کوچ کنند. باوجود خطری چنین نزدیک، نه وضعیت طبیعت ایران و نه وضعیت جامعه ایران، از اولویت برخوردار نیست.

این امر واقع فرآورده محور شدن قدرت، نه تنها در دولت که در جامعه ایران است. این دو امر واقع پدید آورنده و پدید آمده آسیب‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هستند. و این سه امر واقع زبان می‌کشایند و توضیح می‌دهند چرا ایران نمی‌تواند از مدار بسته سلطه‌گر -

زیر سلطه خارج شود و در موقعیت زیر سلطه، نیروهای محرکه‌ای که تولید می‌شوند، در مصرف و رانت محور شدن اقتصاد، بنابراین، بیابان شدن ایران، بکار می‌افتند. در نتیجه، ایران را، از جمله، گرفتار پویائی‌های تخریب و فقر می‌کند. این شش امر واقع نیاز به توجه دارند. بدین خاطر است که دین از حقوق خالی و از توجه‌گرهای ضد و نقیض قدرت پر شد و حالا دیگر از عهده توجه نیز بر نمی‌آید. این هفت امر واقع همراه هستند با بحرانهائی که در مدار سلطه‌گر - زیر سلطه، برهم می‌افزایند و ایران را در انزوا و در لبه پرتگاه سقوط نگاه می‌دارند. این هفت امر واقع تصدی خشونت همه جانبه، توسط دولت ولایت مطلقه فقیه - از روز پیروزی انقلاب تا امروز، ولایت مطلقه تنها در خشونت گستره کاربرد پیدا کرده است. بدین خاطر، پرورده در مأموریت خشونت گستره نامزد ریاست جمهوری می‌شود - را ایجاب می‌کنند. و این می‌گوید چرا آسیب‌ها و نیز بیابان شدن سرزمین ایران و جامعه ایرانی بطور مستمر، فزونی می‌جویند.

اینک، مافیاهای نظامی - مالی از سوئی و مافیاهای سنتی (که هاشمی رفسنجانی پدر خوانده آنها بود) از سوی دیگر، وارد صحنه «انتخابات» ریاست جمهوری شده‌اند. در واقع، بخاطر پیشدستی بر یکدیگر، بر سر پر کردن خلاء، وارد عمل شده‌اند. مدار بد و بدتر بسته شده است. بدین سان، یک راه و یک عمل در مدار بسته را، به روشنی، می‌توان از یکدیگر، باز شناخت. هرگاه ایرانیان، بخصوص قشرهای میانه که گمان می‌کنند، هنوز صاحب امتیازهای هستند و می‌ترسند آنها را از دست بدهند، چشم بر وضعیت واقعی، یعنی بر بیابانی نبندند که سرزمین ایران و جامعه ایرانی است، راهی که پیش روی آنها است، راه به بیرون از مدار بسته است: تحریم هرچه وسیع‌تر انتخابات، جامعه مدنی را صاحب نقش می‌کند و بدو امکان می‌دهد خلاء را با حضور خود بمثابه جامعه‌ای از شهروندان حقوقمند، پر کند.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و پنجم: کاربرد مرگ و بلبشو در انتخابات و در سیاست خارجی؟

۳۱ فروردین ۱۳۹۶ برابر ۲۰ آوریل ۲۰۱۷

یادآور می‌شود که در وضعیت سنجی یک صد و چهل و دوم، خبری را به اطلاع رساندیم که بنابر آن، «میانه روها» از امریکا خواسته بودند تحریم نکند و بر فشارها نیفزاید تا که آنها بر سرکار بمانند. چرا که خامنه‌ای مردنی است و هرگاه آنها بر سر کار بمانند، جانشین او به ایفای نقش آیة‌الله سیستانی در عراق بسنده خواهد کرد. در پی آن، کنگره رأی دادن به تحریم‌های جدید را تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، به تأخیر انداخت. به دنبال آن،

■ سایت آمد نیوز خبر داد که حال خامنه‌ای وخیم است. درجا، سپاه این سایت را هک کرد. گفته می‌شود با کمک فنی روسها به این کار توانا شده است. سایت دیگری خبر را تکرار کرد آن سایت نیز هک شد. راستی این است که حمله‌ها برای هک کردن سایت‌ها، بیشتر از روسیه و اروپای شرقی انجام می‌گیرند؛

■ و از ایران دو خبر دریافت کردیم:

• مشرف بودن خامنه‌ای به مرگ بازی انتخاباتی است. در واقع دو هدف دارد: به حال انتظار درآوردن امریکا و گرم کردن تنور انتخابات. قرار همچنان بر رئیس جمهوری شدن روحانی است. رئیسی را برای آن وارد بازی کرده‌اند تا هم رأی دهندگان از ترس بدتر به پای صندوقها بروند و هم داغ جنایتکار تاریخی، با «چند میلیون رأی که بنام او خواهند خواند» پاک شود. و

• بیماری او جدی است و بازگشت سلامت بعید است. قرار است بعد از انتخابات، وخامت بیماری او به این یا آن صورت، به مردم گفته شود. رفت و آمد به «بیت خامنه‌ای» بسیار بیشتر از هر زمان شده است. گرچه در فصل انتخابات رفت و آمدها بیشتر می‌شوند، اما هم، هنوز روزها به تاریخ ورود نامزدها به «مبارزات»، مانده است و هم میزان تردد بیشتر از تردد در فصل انتخابات است.

■ خبر سومی حاکی از این بود که نیروی های مسلح را به حال آماده باش درآورده‌اند بی آنکه این آماده باش را به اطلاع همگان برسانند. در باره علت درآوردن به حالت آماده باش را تهدید امریکا گفته‌اند: حمله موشکی به سوریه و فرو افکندن بمب ۱۰ تنی بر افغانستان که وزیر دفاع سابق امریکا می‌گوید هدف از فرو افکندن این بمب، تأسیسات اتمی ایران بود. به سخن دیگر، تهدید جدی ایران به استفاده از این بمب بود.

اما آگاهان در داخل کشور به این نتیجه رسیده‌اند که حالت آماده باش، هم ربط با وخامت حال خامنه‌ای دارد و هم به «انتخابات». هم اکنون، وزیر پیشین و اوایک هشدار می‌دهد که بی‌چیزان ممکن است جنبش سال ۸۸ را تجدید کنند. با وجود این، اطلاع دیگری می‌گوید خامنه‌ای را برای بیرون آمدن و از «انتخابات» سخن گفتن و حساب احمدی نژاد را کف دست او گذاشتن آماده می‌کنند.

■ بلبشو در اسم نویسی نامزدها و رسیدن شمار نامزدها به ۱۶۰۰ تن نیز یک بازی انتخاباتی است و هدف از آن، قانع کردن مردم به وجوب وجود شورای نگهبان و نظارت استصوابی این «شورا» است. گرچه علی لاریجانی، «رئیس» مجلس گفت قانون وضع کردیم و شرائط نامزد رئیس جمهوری را معین کردیم و «شورای نگهبان» قانون را وضع کرد و مدعی شد شرائط را شورا باید معین کند و جنتی گفت «شورا» آئین نامه وضع می‌کند و در آن این شرائط را می‌آورد و نکرد، همچنان تبلیغ می‌شود، اگر اختیار «شورا» بر استصواب صلاحیت نبود، انتخابات آشفته بازار می‌گشت. دروغ است. زیرا در انتخابات اول ریاست

جمهوری، شورای نگهبان نبود و ۱۲۴ نامزد ریاست جمهوری بودند و انتخابات نیز آشفته بازار نشد.

■ «انتخابات» ایران میدان زورآزمایی شده است: نامزدها تنها نیستند. هریک با چند وردست نامزد شده‌اند. توجیه این است که سخنانی را که رهبر اصلی نمی‌تواند بگوید، وردست‌ها بگویند! بدین‌سان، انتخابات نه فرصتی است برای پیشنهاد برنامه و نقد شدن برنامه‌ها به یکدیگر که میدان تخریب یکدیگر است!

■ بنابر اطلاع دیگری، «انتخابات» بدون مداخله سپاه، از نوع مهندسی انتخابات سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸، یک وضعیت را بوجود می‌آورد و با مداخله مستقیم سپاه، وضعیت دیگری پدید می‌آید. روحانی این اخطار را که نیروهای مسلح نباید در انتخابات مداخله کنند مکرر می‌کند. درحال حاضر، شاخه تبلیغاتی سپاه برضد روحانی تبلیغ می‌کند. هرگاه این تبلیغ زمینه ساز مهندسی انتخابات نباشد، بسود روحانی نیز هست. بنابر ارزیابی ارزیاب‌ها در کشور:

- هرگاه سپاه مداخله مستقیم، یعنی مهندسی نکند، روحانی در همان دور اول «انتخاب» می‌شود.

- اگر سپاه انتخابات را مهندسی کند، بستگی به نوع مهندسی دارد. مهندسی خفیف با هدف کشاندن انتخابات به دور دوم و مهندسی شدید با هدف بیرون آوردن نامزد مطلوب سپاه از صندوق. در حال حاضر، نامزد مافیاهای نظامی/مالی، ابراهیم رئیسی است. اما پیش آمده است که یک هفته و بسا یکی دو روز به «انتخابات» مانده، نامزد تغییر کرده است. در این روزهای اولی بعد از اسم نویسی نامزدها، حساسیت افکار عمومی بر ضد رئیسی برانگیخته شده است و نامزدکنندگان او دریافته‌اند که او رأی ندارد.

■ در تهران، سخن از مداخله روسها در انتخابات نیز بر زبان‌ها است. از قول روسها این جمله پخش شده است: اگر کسی نظیر خامنه‌ای به ریاست جمهوری ایران برسد، برای روابط دو کشور بهترین انتخاب است! البته سفارت روسیه مداخله روسیه در انتخابات ریاست جمهوری را تکذیب کرده است.

بدین‌سان، عاملهای داخلی، خامنه‌ای و فرزندش مجتبی و مافیاهای نظامی/مالی که سپاه را نیز می‌گردانند و سه تمایل دیگر در رژیم و عامل‌های

- خارجی امریکا و روسیه هستند. اطلاعات‌های بالا را که به محک این عامل‌ها بسنجیم، به سخن در می‌آیند و وضعیت را گزارش می‌کنند:
- بیماری خامنه‌ای چنان نیست که بتوان گفت او در بستر مرگ است. باوجود این، از بیماری در سیاست داخلی، بطور خاص، «انتخابات» و در سیاست خارجی، به حال انتظار درآوردن امریکا، استفاده می‌شود.
 - با توجه به عوامل، اطلاعات می‌گویند سپاه در «انتخابات» مداخله می‌کند. هرگاه، روحانی، در خفا، تعهدهایی که از او می‌خواهد را بسپرد، رئیس‌جمهوریش تجدید می‌شود. باوجود این،
 - هرگاه گردانندگان سپاه، برغم تعهد سپاری روحانی، دخالت خفیف را لازم تشخیص دهند «انتخابات» می‌تواند به دور دوم بیفتد.
 - نقشی که بنابر اطلاعات بالا رژیم برای مردم درنظر گرفته است، رأی دادن فعل پذیرانه است.
 - بنابر ارزیابی ناظران امریکائی، هرگاه طرح تحریم‌های جدید ایران، درکنگره تصویب شود، امریکا را در موقعیت جنگ با ایران قرار می‌دهد. رئیس‌جمهوری کردن کسی چون رئیسی، زمینه مناسب ساختن برای تصویب آن طرح و لباس جنگ پوشیدن حکومت ترامپ است. از یاد ببریم که این حکومت ائتلاف سرمایه داران بزرگ و سران نظامی است.
 - اگر هم محافظه‌کاران جدید امریکا در قصد خود بر تغییر رژیم در ایران جدی باشند، این پرسش محل دارد: آیا ترامپ و حکومت او که حاصل ائتلاف سرمایه‌داران بزرگ و سران نظامی است، رژیم حاکم را رژیمی سازگار با منافع امریکا در منطقه نمی‌دانند و بنابر تغییر رژیم ایران دارند؟

*** محافظه‌کاران جدید امریکا و حکومت ترامپ و برانداختن**

رژیم ولایت مطلقه فقیه؟:

جاناتان مارشال، Jonathan Marshall نویسنده امریکائی که در باره قصد محافظه‌کاران بر واژگون کردن رژیم ایران نوشته است، در مقاله مورخ ۱۵ آوریل ۲۰۱۷ خود، اطلاعات قابل توجهی از قصد محافظه‌کاران جدید بر برانداختن

رژیم ایران توسط حکومت ترامپ، به دست می‌دهد. نکات عمده نوشته او اینها هستند:

- حکومت ترامپ هر روز بر میزان بکاربردن قوای مسلح در سوریه و عراق و یمن می‌افزاید. محافظه‌کاران جدید ترامپ را ستایش می‌کنند و او را به سوی براندازی رژیم ایران سوق می‌دهند. از دید او، ایران ریشه همه نابسامانی‌های منطقه است.

- ویلیام کریستول، سرمقاله نویس ویکلی استاندارد می‌نویسد: «مجازات کردن اسد بخاطر بکاربردن اسلحه شیمیایی خوب است. تغییر رژیم ایران عالی و بهائی است که برای توفیق سیاست امریکا در منطقه باید پرداخت.

کریستول یکی از بنیان طرح مشهور «قرن جدید امریکا» در سال ۱۹۹۷ است. هدف از تهیه این طرح، برقرارکردن «هژمونی امریکا بر جهان» است. بنابراین طرح، رژیمهای ناسازگار با منافع امریکا می‌باید ساقط گردند. تهیه کنندگان طرح، در ۱۹۹۸، به کلینتون رئیس جمهوری اسبق امریکا فشار آوردند تا که رژیم صدام را سرنگون کند. اما هم آن زمان و هم از آن پس تا امروز، چشم از ایران بر نگرفته‌اند و برای وادار کردن حکومت امریکا به براندازی رژیم ملایان، زمینه می‌سازند. صدام اعدام شد و اسد نیز بخش بزرگی از قدرت خویش را از دست داده است. لذا ایران در مرکز توجه محافظه‌کاران قرار دارد. کریستول ذیل نوشته خود در توثیت، مقاله‌ای را خاطر نشان کرده است که دو طرفدار بی‌قید و شرط حمله به ایران در واشنگتن پست نوشته‌اند. این دو، روثل گرشت Reuel Gerecht و ری تکیه Ray Takeyh هستند. عنوان مقاله «چگونه ترامپ می‌تواند به سقوط رژیم ایران کمک کند» است. آنها از ترامپ می‌خواهند توافق هسته‌ای با ایران را به آتش فشانی در زیر تهران بدل کند که هر آن می‌تواند سربازکند. استدلال پایه آنها که شگفت می‌نماید این است که مردم ایران صادقانه خواهان آنند که امریکا «تحریم‌های فلج کننده» برضد ایران وضع کند و بنام دفاع از «حقوق انسان»، اقتصاد آنها را ویران کند. نویسندگان در جزئیات طرح، مبهم هستند. الا اینکه مدعی هستند که ملایان حاکم بر ایران، بر اثر «عصیان مردم» که توسط «مخالفان رژیم» برانگیخته می‌شود، به سرعت

از پا در می‌آیند. بخصوص اگر، امریکا، بقصد تقویت پیام خود به ایرانیان، قوای بیشتری به عراق و سوریه گسیل کند.

• گرشت از محافظه‌کاران جدید است. او مدیر پیشین طرح خاورمیانه بمثابه بخشی از طرح قرن جدید امریکا بود. در سال ۲۰۰۲، او کشف کرد که اشغال عراق وسیله ای است برای برانگیختن شورش در ایران. خیزش هم‌زمان در شهرهای بزرگ ایران بر می‌خیزند و واحدهای ضد شورش رژیم از مهار جنبش در می‌مانند. کار وارونه شد و در عراق رژیمی پدید آمد که طرفدار ایران است.

• امروز او عضو بنیاد دفاع از دموکراسی، یک اطاق فکر متعلق به محافظه‌کاران جدید است. کار این بنیاد توجیه جنگ «با اسلام مبارزه جو» و تأکیدش بر این است که، این جنگ را باید با جنگ با ایران آغاز کرد. بخش عمده بودجه آن را شلدون آدلسون تأمین می‌کند که سخت جانبدار اسرائیل است. بنیاد برای آن بوجود آمد تا که راه‌کارهای بازهای اسرائیلی را پیرورد و به امریکائیان القاء کند.

بنیاد با توافق هسته‌ای با ایران سخت مخالفت کرد. علت مخالفت این بود که مانع از گشایش باب تفاهم و تعامل امریکا با ایران بگردد. بخصوص گرشت بود که اصرار می‌کرد بجای امضای توافق با ایران، امریکا باید به ایران حمله کند. در سال ۲۰۱۰، او بخود بالید که «من در باره لزوم بمباران ایران، ۲۵ هزار کلمه نوشته ام. حتی مادر من فکر می‌کند من بسیار افراط کرده‌ام»

• ساید - کیک ری تایخ Side-kick, Ray Tayekh محقق است که در شورای روابط خارجی کار می‌کند و مدت کمی هم مشاور دنیس راس، معاون وزارت خارجه در وزارت هیلاری کلینتون براین وزارت خانه بود. حمله او به توافق هسته‌ای با ایران را می‌توان سببانه توصیف کرد. او به مؤسسه‌ای یهودی پیوسته است که در آنچه به روابط امریکا و اسرائیل مربوط می‌شود، بخصوص در بعد نظامی، خود را صاحب نفوذترین‌ها می‌خواند. تایخ توصیه می‌کند که امریکا از مخالفان رژیم و نیز از کردها و عرب‌ها و بلوچ‌های ایران و دیگر گروه‌های مخالف رژیم ایران محرمانه حمایت کند.

• تغییر رژیم ایران هدف نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل است. بدین خاطر بود که ارزیابی‌های جامعه اطلاعاتی اسرائیل، در باره امتیازهای قرارداد وین (که رژیم برجام می خواند)، از منظر امنیت اسرائیل، را نپذیرفت. **نتان یاهو با برانگیختن طرفداران اسرائیل در کنگره به هرچه شدیدتر کردن مخالفت با توافق اتمی، براین بود که هرگونه امکان تعاون امریکا با ایران را از میان ببرد. سناتور توم کوتن با سادگی می‌گوید: «هدف سیاست ما باید روشن باشد: تغییر رژیم ایران».**

• امروز، بازهای کنگره بر همان روش هستند که سخت سران اسرائیل و محافظه‌کاران جدید هستند. اینان طرح مجازاتها برضد ایران را به کنگره ارائه کرده‌اند که تحریم بخش عمده‌ای از نیروهای مسلح ایران را (سپاه) به این عنوان که سازمانی تروریست است در بر می‌گیرد. هرگاه این طرح تصویب شود، امریکا و ایران را در حالت جنگ بایکدیگر قرار می‌دهد.

• اما ترامپ خود نیز در محاصره سخت سران ضد ایران است. اینان سخت جانبدار جنگ با ایران هستند. مشاور امنیتی اول او، ژنرال مایکل فلین کسی است که به اتفاق مایکل لودین (کسی که محرم راز اسرائیل و همکار گروست در بنیاد دفاع از دموکراسی است)، در سال ۲۰۱۶، کتابی را با عنوان «چگونه می‌توانیم در جنگ جهانی برضد اسلام رادیکال و متحدانش، پیروز شویم»، نوشته‌اند. از دید این دو، ایران دشمن شماره اول است.

با آن‌که فلین برکنار شد، اما بازهای زیادی هنوز در مقامهای خود هستند: ژنرال ژوزف وتل Joseph Votel، رئیس ستاد ارتش امریکا، به تازگی در کنگره شهادت داد. او گفت: «ایران تهدیدی دراز مدت برای ثبات خاورمیانه است. ما باید راه‌کاری نظامی و غیر آن را برای ناتوان کردن ایران از فعالیت‌هایش بررسی کنیم.

در سال پیش، وزیر دفاع امریکا، ژنرال جیمس ماتیس، در کنفرانس مطبوعاتی خود، در مرکز مطالعات استراتژیک واشنگتن، گفت: «ایران یک دولت – ملت نیست. یک عامل انقلابی است که کارش از هم پاشاندن است». نیویورک تایمز گزارش کرد که در سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ که ماتیس فرمانده

ستاد ارتش امریکا بود، خصوصتتش با ایران بدان شدت بود که حکومت اوایما، او را پیش از پایان دوره ریاستش، برکنار کرد. در اول فوریه، ماتیس نزدیک بود فرمان اقدام جنگی بر ضد ایران را صادر کند. دست آویز او توقیف یک کشتی جنگی بود که برای حوثی‌های یمن اسلحه می‌برد. اگر ایران دست به عمل انتقامی می‌زد، آتش جنگ می‌توانست زیانه بکشد.

*** نتیجه‌گیری:**

• ترامپ تعلیق تحریمهای اتمی ایران را بمدت ۹۰ روز تمدید کرد. بدین‌سان، اولاً تحریمها لغو نشده بلکه به حال تعلیق درآمده‌اند. و ثانیاً هر ۹۰ روز یکبار در حال تعلیق ماندن آنها را امضاء کردن، جز نگاه داشتن شمشیر تحریمها بر گردن اقتصاد ایران نیست. توضیح این‌که این رفتار حکومت امریکا مانع از هرگونه سرمایه‌گذاری دراز مدت و حتی میان مدت در ایران می‌شود. تا بحال اینگونه سرمایه‌گذاریها انجام نگرفته‌اند و در دوره حکومت ترامپ هم انجام نخواهند گرفت. روحانی دروغ گفتن به مردم را خیانتی بزرگ می‌خواند پس چرا این حقیقت را از مردم ایران پنهان می‌کند؟

• یکبار دیگر روشن می‌شود که مخالفت با قرارداد اتمی وین، نه بدین‌خاطر بود و هست که آن قرارداد ایران را برای مدت ربع قرن و بیشتر از آن، به ۱۰۵ تعهد مقید می‌کند و دست امریکا را برای هر اقدام برضد ایران باز نگاه می‌دارد - که، حداقلش، تجدید تعلیق تحریمها هر ۹۰ روز یکبار است -، بلکه بدین لحاظ بود و هست که سخت سران اسرائیل و نیز سخت سران امریکا که اینک بر اسرائیل و امریکا حکومت می‌کنند با تفاهم امریکا با ایران مخالف هستند. در این مخالفت، با خامنه‌ای هم مسلک و هم هدف هستند.

• در این وضعیت، به ریاست جمهوری رسیدن کسی چون ابراهیم رئیسی، جز بهانه لازم را برای تشدید تحریمها و بسا حمله نظامی به ایران، بوجود آوردن، معنائی ندارد. و

• برای این‌که وجود رژیم دست‌آویز تحریم‌ها و تدارک جنگ با ایران نگردد و شر دست نشانندگان بیگانه نیز دفع شود، این مردم ایران هستند که باید دست بکار تغییر وضعیت بگردند. حتی اگر تحریم‌ها و تهدیدها به جنگ نیز نبودند، پایان بخشیدن به رژیم جنایت و خیانت و فسادگستر ایجاب می‌کرد مردم ایران، برای جانشین کردن آن با دولت حقوقمدار و در خدمت استقلال و آزادی، به جنبش درآیند. هرگاه به وجدان تاریخی خود مراجعه کنند، به آنها خواهد گفت:

قدم اول تحریم رژیم ولایت مطلقه فقیه است.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و ششم : نقش پوتین و ترامپ در «انتخابات»؟

۰۷ اردیبهشت ۱۳۹۶ برابر ۲۷ آوریل ۲۰۱۷

* دو سیاست امریکا و روسیه در قبال «انتخابات» ریاست جمهوری در ایران:

۱- پوتین، رئیس جمهوری روسیه متهم است به دخالت در انتخابات امریکا و رفراندوم انگلیس و انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و «انتخابات» ریاست جمهوری در ایران. اتهام، موضوع رسیدگی است. اما موضع گیری های پوتین و مقامات حکومت او، حتی مبهم نیستند که نیازمند شفاف گردانی باشند:

• در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، روسیه از نامزدی ترامپ، حمایت می کرد؛

• پیش از آن، روسیه موافق "برکزیت" یا جدایی انگلستان از اروپا بود. در این باره، ترامپ نیز با پوتین موافق بود؛

• در فرانسه، پوتین جانبدار خانم لوپن، نامزد راست افراطی است. زمانی، حزب های کمونیست کشورهای اروپای غربی حامی روسیه بودند و از مسکو رهنمود می گرفتند. زمان دیگری، این حزب ها از حزب کمونیست روسیه و رژیم آن کشور بریدند و احزاب کمونیست اروپایی را پدید آوردند و اینک رژیم جانشین رژیم کمونیست در روسیه، از راست های افراطی حمایت می کند!؟

• در ایران، نماینده پوتین با ابراهیم رئیسی، یکی از نمادهای ردیف اول جنایتکاری رژیم دیدار می کند. آنهم یک هفته بعد از سفر روحانی به مسکو!؟

اما پوتین برای رفتارش دلیل دارد: در امریکا، تمایل انزوا طلب در پیروزی ترامپ نقشی مهم ایفا کرد و ترامپ نیز می گفت امریکا دیگر وارد جنگ با کشوری نمی شود و با روسیه همکاری می کند. جدایی انگلستان از اروپا به سود روسیه است. برنامه نامزد راست افراطی فرانسه نیز جدا شدن از اتحادیه اروپا است. در مورد ایران نیز روسیه خواستار انزوای هرچه بیشتر ایران است. رژیم ولایت مطلقه فقیه هم اکنون در انزوا است. این انزوا هرگاه ابراهیم رئیسی، رئیس جمهوری بگردد، تشدید می شود. خامنه ای «رهبر» و رئیسی «رئیس جمهوری»، بنفسه دلیل اتخاذ سیاست خصمانه نسبت به ایران هستند.

اما ترامپ، رئیس جمهوری امریکا از وزارت خارجه این کشور خواسته است، در آنچه به قرارداد وین و تروریسم و مداخله ایران در امور کشورهای منطقه مربوط می شود، مواضع سخت تری نسبت به ایران اتخاذ کند. نامه وزیر خارجه امریکا به کنگره که در آن، ایران حامی اول تروریست و عامل نابسامانی های منطقه خوانده شده است و برگرداندن وضعیت تحریم ها به پیش از قرارداد وین از راه امضاء فرمان تعلیق مجازات ها، هر ۹۰ روز یکبار و به تکرار گفتن که قرارداد وین بدترین قراردادها است و امریکا در حال بررسی آن است، دست آویز کردن آن قرارداد برای حداکثر فشار به ایران است. در حقیقت، با این دو کار، امریکا تحریم های خود را در عمل برقرار و کشورهای دیگر جهان را در بند ترس از مجازات در صورت معامله با ایران قرار داده است. در همان حال، کنگره گفته است تا پایان انتخابات ریاست جمهوری در ایران، رأی دادن به طرح تحریم ها را به تأخیر می اندازد. یعنی اینکه امریکا از حربه تحریم در «انتخابات» ایران استفاده می کند.

هدف ترامپ از اتخاذ این روش چیست؟ دخالت در «انتخابات» ایران بسود روحانی؟ بدیهی است که روش متخذه نمی تواند با «انتخابات» ریاست جمهوری در ایران بی رابطه باشد. اما نوع راهکارها می گوید که تلقی ترامپ و حکومت او از «میان‌ه‌رو» ها و «تندرو» های رژیم ولایت مطلقه فقیه، دیگر شده است. روحانی بعنوان شخص نیست که عامل این یا آن سیاست امریکا در قبال ایران می شود، بلکه رژیم در مجموع خود مورد نظر است. راهکارها می

گویند که حکومت ترامپ، روحانی و حکومت او را پوششی نازک تلقی می کند که مانع از دیده شدن ماهیت رژیم نیست. بدین سان، هرگاه «انتخابات» تغییر معنی داری در ماهیت رژیم را گزارش کند، می تواند در رفتار کنگره و حکومت ترامپ مؤثر افتد. و می دانیم که

• اتحاد محافظه کاران امریکایی و اسرائیل و دولت سعودی بر این هستند که امریکا نباید به کمتر از مرگ رژیم، قانع باشد. از دید این اتحاد، سیاست امریکا در حکومت اوباما بر این بود که ماهیت رژیم تغییر کند و نتیجه نبخشید. در حکومت روحانی، اصولگراها در بیرون از مرزها فعال تر نیز شده اند.

* جنب و جوش ها در منطقه:

۱- در ۲۶ آوریل، وزیر خارجه رژیم سعودی، در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با وزیر خارجه روسیه گفت: ما مصمم هستیم به مداخلات ایران در عراق و سوریه و یمن و دیگر سرزمین های عرب، از طریق سپاه قدس و حزب الله لبنان پایان بدهیم. همزمان،

• از ضرورت گردهمایی مقامات سعودی و مصر برای اشتراک مساعی در منطقه خبر دادند؛

• بر مداخلات نظامی اسرائیل در سوریه افزوده شده و سخن از آماده شدن اسرائیل برای تصرف بخشی از خاک سوریه است.

• افزایش مداخله نظامی امریکا در سوریه و خلیج فارس و یمن که هزینه آن را کشورهای نفت خیز عرب تأمین کنند، موضوع خبر و تحلیل بخصوص مطبوعات عرب است.

• در خلیج فارس، دو خبر گویای وخیم بودن وضعیت است: رویارویی قایق سریع السیر سپاه با کشتی جنگی امریکایی و زد و خورد با گارد ساحلی امارات متحد عربی که منجر به کشته شدن یکی از افراد گارد ساحلی امارات شده است.

• رابطه رژیم با حکومت اردوغان نیز تیره تر شده است. شدت گرفتن حمله های وسائل ارتباط جمعی رژیم به اردوغان و رفراندوم در ترکیه و...، گویای افزایش تیرگی هستند.

■ در همان حال، خامنه ای از نامزدهای ریاست جمهوری می خواهد نظر از بیرون بگیرند، و روی به مردم بیاورند. پنداری او نمی داند غاصب حق حاکمیت مردم خود او است، و محورکننده قدرت های خارجی در سیاست داخلی و خارجی کشور، نخست خمینی بود و اینک او است. در همان حال،

• در ظاهر، دو گرایش موجود در رژیم یکدیگر را به تمایل به امریکا و روسیه متهم می کنند. روس گراها بقای رژیم را در گرو تصفیۀ رژیم از امریکا گراها می دانند، و «میانه روها» هم از امریکا می خواهند از تشدید تحریم ها باز ایستند، و کنگره امریکا نیز، رأی دادن به تحریم ها را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ایران موکول می کند. در همان حال،

• با آنکه نیویورک تایمز از ترامپ می خواهد، در قبال ایران، رویۀ توپ و تشرزدن را رها کند و می نویسد که باید تماس مستمر میان این حکومت و ایران باشد و نیست، برابر اطلاعی که دریافت کرده ایم، بغداد محل تماس پنهانی خامنه ای و ترامپ، توسط واسطه های این دو است. وقتی ریگان رئیس جمهوری امریکا شد، برای رژیم خمینی خط و نشان می کشید. حال آنکه زیرآیزر، معامله اکتبر سورپرایز را با این رژیم انجام داده بود که معامله ایران گیت دنباله آن بود. زمینه های معامله نیز وجود دارند:

• ترامپ وعده داده بود ظرف یک ماه طرح نابودی کامل داعش را تهیه و به اجرا بگذارد. دستور تهیه طرح را نیز داد. اما در عراق و سوریه، امریکا همان نقش را دارد که در حکومت اواما داشت. ایفای نقش نظامی بیشتر، بدون روسیه و ایران (در مورد سوریه) و بدون ایران (در مورد عراق)، نیازمند قشون کشی است. اقدام هایی نظیر موشک باران کردن یک پایگاه هوایی سوریه و فروریختن بمب ۱۰ تنی بر افغانستان- که واکنش آن حمله بس خونین طالبان به پایگاه نظامی در شمال افغانستان شد- راه بجایی نمی برد. اما مداخلۀ نظامی بیشتر، هم نیاز به بودجه دارد، و هم راضی کردن افکار عمومی امریکاییان.

• در حال حاضر، بنابر ارزیابی کارشناسان نظامی، جنگ در سوریه به بن بست رسیده است. گشودن آن، یا باید از راه دیپلماسی با هدف پایان بخشیدن به

جنگ انجام بگیرد، و یا از طریق نظامی با وارد کردن قوای نظامی هرچه بیشتر که بسیار پر خطر است.

اما راهکار سیاسی، تن دادن امریکا و اروپا از سویی، و روسیه از سوی دیگر، به تعادل جدید قوا در منطقه را ایجاب می کند. هرگاه حکومت ترامپ به این نتیجه برسد، ناگزیر از بازگشت صریح به سیاست اوباما است. مشکلی که او در بازگشت به این سیاست دارد، حکومت ائتلافی او است که ائتلاف نظامیان و سرمایه داران بزرگ است. در حقیقت، او میان دو فشار گرفتار آمده است: مردم امریکا که منتظر تحقق وعده او هستند: نپرداختن به امور دنیا بخصوص از راه توسل به قوای نظامی، و پرداختن به مسائل داخلی امریکا. هم اکنون، میزان محبوبیت او در امریکا در حداقل است.

• تعادل جدید در منطقه، نیازمند رها کردن هدف «ابر قدرت» منطقه ای شدن رژیم های ترکیه و ایران و سعودی، و دست شستن اسرائیل از سیاست تجزیه کشورهای منطقه است:

*** نقش مردم ایران و مردم کشورهای دیگر منطقه در خارج کردن منطقه از جنگ ویرانگر:**

■ در حال حاضر، تنور "انتخابات" سرد است. باوجود این، تمایلی در ایران وجود دارد که می گوید: خامنه ای بیمار و مردنی است، باید رأی داد و نگذاشت یک اصول گرا رئیس جمهوری بگردد. در برابر، تمایل دیگری وجود دارد که می گوید در وضعیت کنونی، حفظ نظام درگرو جلوگیری از به ریاست جمهوری رسیدن روحانی است. تمایل اولی در آن بخش از مردم که رأی می دهند، وجود دارد و تمایل دومی در رژیم. اما

• تمایل نگران پس از مرگ خامنه ای و جانبدار رأی دادن با هدف جلوگیری از رئیس جمهور گشتن یک اصول گرا، از انزوای ایران و خطر تشدید فشارها و وضعیتی که قرارداد وین بوجود آورده است و دسته بندی های منطقه ای و گرفتاری ایران در شش جنگ، غافل است. توجه به این عامل، باید مردم ایران

را بر آن دارد که در صحنه بمثابه صاحب اختیار کشور، حضور یابند. در حقیقت،

• رفراندوم ترکیه با آنکه موافقان رئیس جمهوری قدرت محور، اکثریت ۵۱ درصدی بدست آوردند، اما این واقعیت که مخالفان از آزادی تبلیغ به مقیاس وسیع محروم بودند و این واقعیت که ناظران بین المللی رفراندوم را مخدوش خوانده اند، گویای حضور مردم ترکیه در صحنه است. مردم ترکیه گفتند که عامل نیرومندی ترکیه توحید اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آنها، و نه قدرقدرتی رئیس جمهوری است. از منظر منطقه ای و جهانی که به رفراندوم ترکیه بنگریم، اردوغان بعد از رفراندوم، ضعیف تر از اردوغان پیش از رفراندوم است.

• هرگاه اصول گرایان در وضعیتی باشند که بتوانند «انتخابات» را مهندسی کنند، از اینکار خودداری نخواهند کرد. الا اینکه در حال حاضر، خامنه ای هم آمریت از دست داده، و هم بی اعتبار، و هم همچنان حریص پرکردن هر خلائی است. چنانکه خلاء هاشمی رفسنجانی را با تصرف دانشگاه آزاد پرکرد. ضربه دوران خامنه ای - احمدی نژاد کمر شکن بوده است. در این وضعیت، این خامنه ای است که بیشترین نیاز را به حضور، مردم در پای صندوق های رأی دارد تا بگوید رژیم ولایت مطلقه فقیه، مردم کشور را در مهار خود دارد.

■ از میان برداشتن بدیل، کاری است که هر حاکم جباری می کند. غفلت جامعه مدنی از این واقعیت که بدیل جانبدار حقوق و نقش این جامعه بمثابه رکن مردم سالاری، به مردم تعلق دارد و بدون این بدیل، ناتوان می ماند و ناتوان می شود؛ و نیز غفلت گرایش های بدیل از این واقعیت که به یکدیگر تعلق دارند و جملگی به مردم و باید در توانمندی یکدیگر بکوشند؛ و بالاخره غفلت بدیل از ایستادن بر حق؛ کار جبار و دستیاران او را در از میان برداشتن بدیل آسان می کند. در همه جا، روش کار جباران چنین بوده است:

• ایجاد شبیه بدیل در درون خود. کار این شبه بدیل، پوشاندن بدیل واقعی از چشم جمهور مردم، و نیز شرکت در تخریب بدیل اصیل است. این تخریب به دو روش انجام می گیرد:

- ترور شخصیت و اگر دست داد، کشتن آنها که بر حق می ایستند. و
- به خود خواندن آنها که به قدرت می اندیشند، و از راه سرسپردگی به قدرت های خارجی، خود، خویش را تخریب نمی کنند. به آنها که از تغییر رژیم جبار مایوس و منصرف می شوند، رژیم ولایت مطلقه فقیه تا آستانه دروازه، اجازه جلو آمدن می دهد. کاری که بر عهده آنها قرار می گیرد تشدید ترس در مردم با حربه ثنویت یا این رژیم، یا سوریه؛ و تضعیف بدیل اصیل است. چنانکه در هر «انتخابات»، نقش بی اثر باوراندن تحریم، و پر اثر باوراندن شرکت در دادن رأی را این گروه برعهده دارند.

اما جامعه مدنی بدون یافتن فرهنگ استقلال و آزادی از راه عمل به حقوق، نقشی جز نقش مرده در دست غسال را پیدا نمی کند. و وضعیت کشور و وضعیت آن در منطقه و جهان ایجاب می کند که مردم ایران به خود و جهانیان بگویند کشور از آن آنها است. بهوش باشند که فعل پذیری تنها اجازه تعیین سرنوشت توسط رژیم جبار نیست، بلکه مختار کردن قدرت های خارجی در تعیین سرنوشت خویش نیز هست.

وضعیت سنجی یک صد و چهل و هفتم: وضعیت کارگران ایران در آستانه «انتخابات» ریاست جمهوری:

۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۶ برابر ۴ مه ۲۰۱۷

اقتصاد ایران، در حکومت احمدی نژاد گرفتار رکود شد و ماند. گناه را به پای تحریم ها نوشتند. احمدی نژاد می گوید برنامه برای بی اثر کردن تحریم ها تهیه کردیم، اما نگذاشتند آنرا اجرا کنیم. م اهم گفتیم جلوگیری از اجرای برنامه، خیانت است! با این حال، در حکومت خامنه ای/ احمدی نژاد، کشور افزون بر ۷۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی پیدا کرد. این ارز می توانست در اقتصاد تولید محور سرمایه گذاری شود، که نشد. اما بمثابة قدرت خریدی عظیم، آن حکومت را ناگزیر کرد دروازه ها را به روی واردات باز کند. واردات، جانشین تولید شد و چون زمان اجرای تحریم ها رسید، نه وارد کردن کالاها بمیزانی که قدرت خرید را جذب کند، ممکن شد، و نه تولید داخلی بود تا آن را جذب کند. این شد که کشور گرفتار رکود توأم با تورم شد.

حکومت روحانی مدعی است تورم را مهار کرده است. **وضعیت سنجی یکصد و بیستم** معلوم کرد که در آنچه به کالاها و خدمات مورد مصرف مردم مربوط می شود، نرخ تورم همچنان بالا است. دو عامل سبب کاهش متوسط نرخ تورم شدند: کاهش ترس از جنگ و تشدید تحریم ها، و تشدید فقر:

* تشدید فقری که جامعه ایرانی بدان گرفتار است:

در مناظره جمعه ۸ اردیبهشت ۱۳۹۶، رئیسی گفته است: «ضریب جینی از ۳۶ صدم به ۴۳ صدم رسیده و ۷ واحد افزایش یافته است. این فاصله نشان بدی است».

۱. نخست بدانیم که غیر از اینکه اعتمادی به محاسبه های دستگاه های رژیم نیست، این ضریب به هیچ رو، شدت فقیر شدن مردم کشور را نشان نمی دهد، اما وقتی سطح زندگی این مردم را با سطح زندگی انسان با نیازهای اساسی او، غذا و مسکن و پوشاک و سلامت و آموزش و پرورش، مقایسه کنیم، آنوقت شدت فقر را آنسان که هست، اندر می یابیم. درخور یادآوری است که در سال ۱۳۵۴، همین ضریب، به ۵۰ صدم رسید. در بهار انقلاب، به یمن برابرتر شدن توزیع درآمدها و فزونی متوسط درآمد خانوارها بر متوسط هزینه آنها، در سال ۱۳۵۹، ضریب جینی، به ۳۹ صدم کاهش یافت. با این تفاوت که کاهش توزیع نابرابر درآمدها با فروش هرچه بیشتر نفت همراه نشد، بلکه با کاهش میزان صدور نفت و سه برابر شدن قیمت آن همراه شد و نیز با بیابان شدن کشور همراه نشد.

۲. افزایش ضریب جینی وقتی صحیح محاسبه شود، گویای نابرابری توزیع درآمدها است، اما شدت فقر را نشان نمی دهد. شدت فقر بنابر قول نامزدهای ریاست جمهوری و نیز بنابر واقعیت های آماری که هنوز بیانگر واقعیت های واقعی نیستند، بدین شرح است:

• قالیاف: ۴ درصد صاحب همه چیز و ۹۶ درصد مردم کشور فقیر هستند. و ۲۵ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر هستند. بنابر قول او، ۲۰ میلیون از جمعیت ایران زیر خط فقر هستند. او میزان فقیران را کمتر از واقعیت اظهار می کند. درصد کسانی که زیر خط فقر هستند، بسیار بیشتر است:

• پژوهشکده مرکز آمار در تازه ترین گزارش خود، از ۷ برابر شدن فقر غذایی در شهرها و ۸ برابر شدن آن در دهه ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۲ خبر داده است. سال ۹۲، بدترین سال برای خانوارهای فقیر بوده است. فقیران، فقیرتر شده و شماری از قشرهای میانه، به فقیران پیوسته اند. در نتیجه، خط فقر ماهانه سرانه،

از ۹۱ هزار تومان در سال ۱۳۸۳، به ۷۱۴ هزار تومان در سال ۹۲ رسیده است. در آن سال، هر خانواده ۵ نفر ایرانی که نمی خواست به جمعیت بی چیزان بپیوندند، باید ماهانه ۳ میلیون و ۵۷۲ هزار تومان درآمد می داشت. از سال ۱۳۹۲ بدین سو، بر شمار فقیران افزوده شده است:

• در ۱۳۹۴، حسین زاغفر، طراح نقشه فقر ایران، در گفتگو با روزنامه شرق گفته است: ۴۰ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر هستند و متأسفانه روز به روز آمار فقیران در کشور افزایش پیدا می کند.

با احتساب جمعیت ۷۷ میلیون نفری ایران در پایان سال ۹۳، می توان به این جمع بندی رسید که بیش از ۳۰ میلیون نفر از مردم ایران امروز به زیر خط فقر رفته اند و دولت برنامه مشخصی برای توقف و کاهش این تعداد فقیر در کشور ندارد. اگرچه سید ابوالحسن فیروزآبادی، قائم مقام وزیر رفاه، اعلام کرده که هیچ نقشه ای از فقر در کشور وجود ندارد.

حسین زاغفر می گوید: اتفاقاً نقشه فقر وجود دارد، اما هیچ برنامه خاصی از سوی دولت برای ریشه کن کردن فقر وجود ندارد. به گفته او، تا قبل از سال ۸۴ آمار فقیران در ایران زیر ۳۰ درصد بود، اما از سال ۸۴ به این طرف، این آمار رو به افزایش رفته است تا جایی که هم اینک باید گفت تعداد فقیران در جمعیت ایران به بیش از ۴۰ درصد رسیده است و در صورتی که دولت برنامه ای برای این مسئله نداشته باشد، این آمار بیشتر از این خواهد شد.

• در عمل تعداد فقیران افزایش یافته است. بنابر مطالعه آماری، کسانی که زیر خط فقر نسبی قرار دارند، ۷۰ تا ۸۰ درصد جمعیت کشور هستند. قول رئیسی بر اینکه ۸۲ درصد مردم زیر خط فقر هستند، مستند به این تحقیق است:

در دهه ۶۰ خط فقر نسبی روی دهک پنجم و ششم قرار داشت. یعنی ۵۰ درصد جامعه بالای خط فقر نسبی بودند و ۵۰ درصد جامعه پایین خط فقر نسبی. در دهه ۷۰ این خط فقر نسبی بین دهک ششم و هفتم قرار گرفت به این معنی که ۶۰ درصد جامعه زیر خط فقر بودند. در دهه

۸۰، خط فقر بین دهك هفتم و هشتم قرار گرفت. یعنی در دهه ۸۰ بطور میانگین بین ۷۰ تا ۸۰ درصد افراد جامعه زیر خط فقر قرار داشتند. یعنی طبقه متوسط دائم در حال ریزش به زیر خط فقر است.

• در آنچه به کارگران ایران مربوط می شود، حداقل مزد که بیشتر کارگران آنرا دریافت می کنند، نصف تا یک سوم میزان درآمدی است که دارندۀ کم تر از آن، زیر خط فقر قرار دارد:

مرکز پژوهش های مجلس، خط فقر را درآمد ماهانه ای برابر یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان اعلام کرده است. کارگران و اقشار ضعیف جامعه بر اساس قانون زیر ۹۰۰ هزار تومان حقوق ماهانه دریافت می کنند. یعنی نصف درآمد لازم. اما در سال جاری، خط فقر ماهانه، ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان برآورده شده است. یعنی کارگران و اقشار فقیرتر که ۹۰۰ هزار تومان و کم تر درآمد دارند، یک سوم درآمدی را دارند که خط فقر خوانده می شود.

*** واحدهای تولیدی یا تعطیل می شوند، و یا با نصف و کم تر از نصف ظرفیت، کار می کنند:**

• وزیر صنعت، معدن و تجارت می گوید: در مجموع ۷ هزار واحد متوقف در شهرک های صنعتی کشور وجود دارند که می توان با ۱۶ هزار میلیارد تومان تسهیلات بانکی و یارانه برای کمک به نرخ تسهیلات آنها را فعال کرد.

• فرشاد مقیمی، معاون سازمان صنایع کوچک و شهرک های صنعتی می گوید: وضعیت واحدهای صنعتی و تولیدی به هیچ وجه مساعد نیست و آمارهای سال ۹۴، سرشار از خبرهای بد تولیدی برای کارگران و واحدهای تولید است چرا که بر اساس آمار در سالی که گذشت، ۱۰ هزار و ۱۸۳ واحد، معادل ۲۹/۵ درصد کارخانجات صنعتی، با ظرفیت کمتر از ۵۰ درصد کار کرده اند و ۹ هزار و ۹۲۷ واحد صنعتی نیز وجود داشته که معادل ۲۹ درصد کل واحدها را تشکیل می دهند و با ۵۰ تا ۷۰ درصد ظرفیت خود مشغول به کار هستند و به نظر می رسد در سال ۹۵ هم با ادامه همین وضعیت رکود و عدم تزریق کمک های دولتی به این واحدها، وضعیت بدتر هم بشود. طبق گفته آقای یاراحمدیان رئیس

«مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران»، تعداد ۱۰۰۰ کارگاه به دلیل سیاست های غلط دولت یازدهم در سال گذشته، تعطیل شده اند.

• عباس پایی زاده «نماینده» مجلس، می گوید: «طبق آمار موجود، ۶۰ درصد از واحدهای تولیدی کشور به صورت تعطیل و نیمه تعطیل درآمده اند».

• آخرین گزارش مرکز آمار می گوید: طی سال های ۹۳ و ۹۴ حداقل ۱۶۶ هزار صنعت کار بیکار شده اند. در سال ۹۴ شمار شاغلان در بخش صنعت ۷ میلیون و ۱۴۷ هزار نفر بوده اند که ۵۳۲ درصد کل شاغلان کشور را شامل می شود. اما شاغلان در بخش صنعت کشور در سال ۹۲ بیش از ۷ میلیون و ۳۱۳ هزار نفر بوده اند. بدین سان، تا سال ۱۳۹۴، بخش صنعت ۱۶۶ هزار کارگر از دست داده است. با توجه به ادامه رکود، در سال ۱۳۹۵، نیز باز از شمار کارگران بخش صنعت کاسته شده است.

• کمال الدین پیر موزن، عضو کمیسیون صنایع مجلس می گوید: ۵۰ درصد کارخانه ها تعطیل شده اند. و ۵۰ درصد دیگر نیز بر اساس ادعای دولت نیمه فعال یا زیان ده می باشند.

• معاون وزیر صنعت در مصاحبه با ایسنا می گوید: ۱۴ هزار کارخانه در ایران تعطیل شده است.

• هم زمان، معاون وزیر صنعت ایران به خبر آنلاین می گوید: «۲۲ هزار واحد صنعتی با ظرفیت کمتر از ۵۰ درصد کار می کنند. ۲۴ هزار واحد صنعتی هم با ظرفیت ۵۰ تا ۷۰ درصد به کارشان ادامه می دهند».

• طرفه اینکه روحانی، پیش از «انتخابات» سال ۱۳۹۲، وعده داده بود: «همین کارخانه های موجود در کشور اگر بجای ۲۰ درصد توان، با ۶۰ درصد توان، کار کنند، بخش عظیمی از مشکلات اشتغال زایی در کشور برطرف می شود». و «در ماه های ابتدای آغاز به کار دولت «تدبیر و امید» موانع از سر راه تولید برداشته می شود».

و اینک آمار می گویند، در حکومت او، بخش صنعت ۱۶۶ هزار کارگر نیز از دست داده است.

• پدram سلطانی نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران، در اسفند ۱۳۹۵ گفته است: «در حال حاضر از بین ۳۱ هزار واحد صنعتی داخل شهرک های صنعتی کشور، ۵۲ درصد تعطیل شده اند یا با ظرفیت پایین تر از ۵۰ درصد مشغول فعالیت اند. این آمار نشان می دهد که ۱۴ هزار واحد صنعتی در کشور تعطیل و نیمه تعطیل هستند و احیای آنها نیاز به اختصاص تسهیلات از سوی دولت دارد؛ زیرا بزرگترین مشکل واحدهای صنعتی هم اکنون، کمبود شدید نقدینگی است.»

بدین قرار، کارگاه های صنعتی که به قول روحانی با ظرفیت ۲۰ درصد کار می کردند، نه تنها نتوانستند آنها به ۶۰ درصد برسانند و «بخش عظیمی از مشکلات اشتغال زایی کشور را برطرف کنند»، بلکه روند تعطیل شدن کارخانه ها ادامه یافت و کارخانه های بیشتری با ظرفیت ۲۰ تا ۴۰ درصد کار می کنند. اما چرا چنین است؟

*** با وجود سه برابر شدن حجم نقدینه و رکود تولید داخلی، چگونه ممکن است تورم کاهش یافته باشد و رابطه بی کاری با حجم عظیم نقدینه چیست؟:**

• پدram سلطانی علت تعطیل شدن و زیر ظرفیت تولید کردن کارگاه های صنعتی را نبود نقدینگی می داند و می گوید: «تحقیقات ما نشان می دهد ۷۰ درصد مشکل توقف فعالیت کارخانه ها به تأمین نقدینگی مربوط است. همچنین بخشی از این صنایع نیز به دلیل مشکل بازار فروش و اختلاف با شرکاء، تعطیل شده اند.»

• در همان حال، حجم نقدینگی در حکومت روحانی نزدیک به ۳ برابر شده است: از ۴۸۰ هزار میلیارد تومان به ۱۳۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. این حجم عظیم نقدینه به تولید راه نمی برد. نتیجه بخش صنعت و نیز کشاورزی، بر دریای پول، بر اثر تشنگی پول، می میرند!

این نقدینه جذب فعالیت هایی می شود که رانتی بزرگ عاید می کنند و آن بخش که جذب اینگونه فعالیت ها و قاچاق نمی شود، ارز می شود و از کشور خارج می گردد. چرا جذب فعالیت های تولیدی نمی شود؟ زیرا اقتصاد مصرف محور و رانت محور است و فعالیت های تولیدی، مزاحم های بزرگ دارند (مافیاهای نظامی- مالی) و امنیت های قضائی و سیاسی (داخلی و خارجی) و اقتصادی را ندارند.

• سه برابر شدن حجم نقدینه و رکود تولید به ضرورت سبب تب تورم، تبی شدید و بسا مرگ آور می شود. از این رو، جذب فعالیت دراز مدت (صنعت و کشاورزی) نمی شود. زیرا در کوتاه مدت تورم را مرگ آور می کند. حکومت ناگزیر است بخشی از این قدرت خرید عظیم را با واردات بیشتر (مزاحم بزرگ و اول تولید داخلی) جذب کند، و بخش دیگری را از راه انتشار اوراق قرضه خنثی کند و بگذارد بخش دیگری هم از کشور خارج شود.

اما چرا در صنایع موجود که تشنه نقدینگی هستند، بکار نمی افتد؟ نخست به این دلیل که بخش بسیار بزرگ این نقدینه را دولت از راه هزینه هایش توزیع می کند که یکسر برای خرید کالا و خدمات وارد بازار می شود. سپس به این دلیل که اقلیت حاکم بخش بسیار بزرگی از اعتبارات بانکی را در انحصار خود دارند و بخشی از هزینه های دولتی نیز توسط آنها بعمل می آید. و سرانجام به این دلیل که دولت آن بخش از یارانه را که باید به صنایع اختصاص می یافت، نمی پردازد. زیرا توانا به پرداخت آن نیست.

نتیجه این است که بخش صنعت و کشاورزی، سرمایه جذب نمی کنند و ۶۰ درصد جمعیت ۱۸ تا ۶۰ ساله ایران، یا کار ندارند و یا به کارهای کاذب مشغولند. در این میان، ابراهیم رئیسی می گوید: حقوق شهروندی به چه کار آدم بیکار می آید؟!*

* حقوق شهروندی به چه کار آدم بی کار می آیند؟:

• ابراهیم رئیسی، «نامزد» ریاست جمهوری که اینک از سوی «روحانیت مبارز تهران» و «مدرسین قم»، یعنی بخش عمده ای از «روحانیانی» که در طول

زمان، از فقه نیز بریده و بنده قدرت شده اند، نیز «نامزد اصلح» عنوان گرفته است، می گوید: حقوق شهروندی به چه کار آدم بی کار می آید. هرگاه او درس حقوق، و نه آدم کشی را خوانده بود، دست کم، اگر بعنوان انسان حقوق خویش را می شناخت، می دانست حق کار از حقوق انسان و حقوق شهروندی هر کس است. می دانست مالکیت انسان بر کار خویش ایجاب می کند که همه شهروندان از امکان ها و ابزار کار برخوردار باشند. و باز می دانست به نسبتی که مردم یک کشور از امکان ها و ابزار محروم هستند، از حقوق خویش نیز محروم هستند. از این رو، بی کارها و نیز با کارهایی که بخش عمده ای از حاصل کارشان از آنها دزدیده می شود، بیشتر از همه می باید نگران غفلت از حقوق خویش و عمل نکردن به این حقوق باشند. اگر آنها از حقوق خود غافل نبودند، چگونه ممکن بود این شش تن نامزدهای ریاست جمهوری بگردند؟

و برای اینکه ببینیم محروم ترین ها از حقوق خود، از جمله حق کار، کیانند، این قسمت از پیام بنی صدر، بمناسبت اول ماه مه ۲۰۱۷ را می آوریم:

«آقای جهانگیری رقم درخور توجهی را بر زبان آورد: شاغلان کشور در آغاز به کار حکومت احمدی نژاد، ۲۲ میلیون بودند. پس از ۸ سال همان ۲۲ میلیون نفر ماندند. فرض کنیم از آن ۲۲ میلیون نفر کسی بازنشسته نشده و چشم از جهان نیز نبوشیده باشد. اینک، در پایان چهار سال حکومت روحانی، ۲۴ میلیون نفر مشغول بکار هستند (بنابر آمار ۲۳ میلیون نفر). فرض کنیم شمار بزرگی از آنها نیز به شغل های کاذب مشغول نیستند. جمعیت در سن کار، یعنی سنین ۱۸ تا ۶۰ سال کشور، ۵۳/۶ میلیون نفر است (جمعیت ایران در سال ۱۳۹۵، ۷۹/۶ میلیون نفر). هرگاه ۲۴ میلیون نفر شاغل را از این رقم کم کنیم، ۲۹/۶ میلیون نفر بیکارند و قربانی اول بیکاری، زنان کشور هستند.»

و تازه معلوم شد که، در چهار سال حکومت روحانی، خالص «نیروی کار» افزوده شده بر شمار شاغلان، نه ۲ میلیون نفر، که ۳۰۰ و اندی هزار نفر هستند. به سخن دیگر شمار بی شغل ها ۳۱ میلیون نفر است. باوجود بیابان شدن ایران، و باوجود تهدیدهای خارجی که رژیم بر می انگیزد (ولیعهد

دولت سعودی وعده می دهد جنگ را به درون ایران بکشاند)، و باوجود ناتوانی دولت از تأمین هزینه های جاری خود، در آینده بر شمار بیکاران باز هم افزوده خواهد شد. دولت بمثابه قدرت فاقد عقلی توانا به انتقاد از خویش و رها کردن کشور از شر خود است. از بد اقبالی، آنها هم که باید جامعه را از وضعیت واقعی اش بیگاهند، اینک که مردم کشور دارند بر خطر ماندن در مدار بسته بد و بدتر وجدان پیدا می کنند، روحانی را نه بد در برابر بدتر، که خوب در برابر بد می خوانند؛ و یا روحانی را از سر مردم امروز ایران زیاد هم می انگارند؛ غافل از اینکه بر فرض مردم ایران از حقوق خویش یکسره غافل باشند، چاره نه طولانی کردن این وضعیت که افزودن بر کوشش برای ایجاد وجدان همگانی آنان بر حقوق خویش است.

وضعیت سنجی یکصد و چهل و هشتم:
انحطاط اخلاقی بکنار، بنابر قول ۶ «نامزد» تحمیلی
«شورای نگهبان»، تنها آموزش و پرورش و فرهنگ و
هنر و سیاست خارجی با ۹۱ مشکل و مسئله روبرو
است. در این مناظره، ۱۳ مسئله اقتصادی نیز بر
شمرده شدند:

۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۶ برابر ۱۰ مه ۲۰۱۷

«مناظره» دوم «نامزدهای ریاست جمهوری، در تاریخ جمعه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۶، انجام گرفت. در محدوده‌ای که صدا و سیمای تحت امر خامنه‌ای تعیین کرده بود. از آنجا که خلاء را زور پر می‌کند، خلاء برنامه را حمله‌های زبانی «نامزدها» به یکدیگر پر کرد. این که وخامت وضعیت کشور به چه حد است را، مردم ایران از زبان نامزدها شنیدند. شنیدند که تنها در قلمرو آموزش و پرورش و سیاست خارجی – یک چند از نابسامانی‌ها و مسئله‌ها اقتصادی هستند که به ضرورت برزبانها آمدند – کشور با ۹۹ مسئله وخامت بار روبرو است. این مسئله‌ها وضعیت کشور را هنوز، همان سان که هست توضیح نمی‌دهند. زیرا نامزدها نمی‌توانست واقعیت‌ها را همان‌سان که هستند، بر زبان آورند. برخی از مسائل را به اشاره، می‌گفتند. اینک وضعیت آموزش و پرورش و روابط ایران با دنیای خارج و اقتصاد از زبان «نامزدها»ها:

*** وضعیت آموزش و پرورش ایران از زبان ۶ «نامزد ریاست جمهوری»:**

*** قالیباف از برنامه خود هیچ نگفت در عوض گفت:**

۱. وزیر آموزش و پرورش کشور در شمال ویلا دارد و در خانه او، اشیاء قاچاق پیدا شده است. درجا معلوم شد راست نگفته و دختر وزیر، پوشاک کودکان وارد می کرده است. گرچه دروغ و بهتان زدن روش کار مقامات دستگاه ولایت مطلقه فقیه است، و در ادامه قالیباف اعتراض کرد چرا وزیر آنهم وزیر آموزش و پرورش به کار تجاری بایستی بپردازد؟ اما وجود فساد اداری امری غیر قابل انکار است و به استناد این فساد است، که او می تواند «وزیر» را به قاچاق کالا متهم کند. (بنا به گفته محسنی اژه ای شرکتی به نام "آمیتیس طراوت کودکی" متعلق به وزیر محترم آموزش و پرورش آقای فخرالدین احمدی آشتیانی و خانواده وی است. در سال ۹۳ به ثبت رسیده و از تاریخ ثبت شده در سال ۹۳ تا به امروز، رئیس هیات مدیره وزیر آموزش و پرورش است و مدیرعامل دختر وی است. این شرکت یک نمایندگی از یک شرکت ایتالیایی دارد و حوزه فعالیتش هم واردات و صادرات منسوجات است. شرکت با یک کارت بازرگانی دیگر کالا را وارد کرده است و طبق تبصره ۴ دارندگان این کارت حق ندارند این کارت را به دیگری بدهند)

- میرسلیم در مقام انتقاد او گفت: پس برنامه شما برای آموزش و پرورش کجا است؟ و ۳ مشکل که آموزش و پرورش با آنها روبرو است را بر شمرد:
- ۲. کیفیت آموزش و پرورش بستگی به معلمان دارد و معلمان در وضعیت بدی بسر می برند. برای تأمین زندگی خود باید روزی دو تا سه شیفَت کار کنند.
- ۳. آموزش با پرورش همراه نیست.
- ۴. به تولید علم و فن اهمیت نمی دهیم. بجای آنکه هواپیما بسازیم، جشن می گیریم که هواپیما وارد می کنیم.
- روحانی در انتقاد قالیباف سه مشکل را بر شمرد که بسی مهم هستند:

۵. در آموزش و پرورش به زیر بنا باید توجه کرد و آن اخلاق است.
۶. باید آزادی باشد. وقتی در شیراز، دانشجویان از آقای مطهری، دعوت می‌کنند و آن صحنه کتک کاری ایجاد می‌شود، محیط دانشگاه چگونه می‌تواند محیط بحث علمی باشد؟
۷. وجود سانسور و فقدان منزلت هنر و هنرمند. و مثال آورد سانسور ربنا را که آقای شجریان خوانده است.
- هاشمی طبا دو مشکل را خاطر نشان کرد:
۸. آموزش و پرورش ایران عقب مانده است.
۹. تعلیم با تربیت همراه نیست. استادان باید به علم بپردازند اما نقص قانون سبب شده است که اعضای علمی دانشگاه‌ها به کارهای دیگر مشغول شوند و فرصت کار علمی را پیدا نکنند.
- جهانگیری یک مشکل را خاطر نشان کرد:
۱۰. محیط دانشگاه محیط امید و نشاط نیست.
- رئیسی سه مشکل را بر شمرد:
۱۱. رشد علمی بشدت کم شده است و برنامه‌گذاری برای جذب استعدادها وجود ندارد.
۱۲. صندوق فرهنگیان به یغما رفته است. فرهنگیان امنیت مالی ندارند.
۱۳. شغل برای این‌که دانشجویان وقتی تحصیل دانشگاهی را تمام کردند مشغول کار شوند، وجود ندارد. یک میلیون دانشگاه دیده بیکار وجود دارد.
- قالیباف در مقام پاسخ به نقدها، دو مشکل را بر شمرد و هم‌چنان نگفت برنامه او چیست:
۱۴. تجهیزات علمی موجود ناچیز است. بناها فرسوده‌اند. بازنشستگی معلمان نابسامان است.
۱۵. دانش‌آموزان و لباس و کفش ندارند و گرفتار فقرند.

*** میرسلیم باید به پرسش در باره تعامل با احزاب سیاسی و انتقاد پذیری پاسخ می‌داد و او این مشکل‌ها را مطرح کرد:**

۱۶. دولت یازدهم (حکومت روحانی) انتقاد پذیر نیست و مواردی از توهین و تحقیر انتقادکنندگان را توسط روحانی برشمرد.
۱۷. در کشور امکان انتقاد وجود ندارد و باید آن را ایجاد کرد.
- روحانی در مقام انتقاد میرسلیم مشکل‌های پرمخاطره‌ای را خاطر نشان کرد:
۱۸. افکار مختلف برسمیت شناخته نمی‌شوند و باید وجود افکار مختلف را پذیرفت.
۱۹. احزاب در موقعیت برابر نیستند و از حقوق برابر برخوردار نیستند.
۲۰. اقوام و اقلیت‌ها از حقوق برابر برخوردار نیستند.
۲۱. مردم از حقوق شهروندی برخوردار نیستند.
- هاشمی طبا دو مشکل را یادآور شده‌است:
۲۲. نشریات و سایت‌ها تخریب را جانشین انتقاد کرده‌اند و بیشتر از همه حکومت روحانی را تخریب می‌کنند.
۲۳. هزینه‌های جاری بقدری زیاد است که امکان تخصیص بودجه لازم به آموزش و پرورش وجود ندارد.
- جهانگیری دو مشکل را خاطر نشان کرد که یکی از آنها را هاشمی طبا یادآور شده بود (اهانت و تخریب جانشین انتقاد شده‌است):
۲۴. فقدان آزادی مطبوعات و آزادی فضای مجازی.
- رئیس مشکلی مهم را برزبان آورد:
۲۵. امنیت انتقاد وجود ندارد. انتقاد کننده مورد اهانت قرار می‌گیرد.
- قالیباف دو مشکل را برشمرد:
۲۶. دانشگاه‌های سیاسی نیستند.
۲۷. مردم ایران فاقد اختیارند و باید اختیارات را به مردم منتقل کنیم.
- میرسلیم: کاستی‌های مهمی را بازگفت:

۲۸. روزنامه نگاران امنیت ندارند. وزیر دوربین را از دست خبرنگار می‌گیرد و به او پرخاش می‌کند.
۲۹. اصل هشتم قانون اساسی اجرا نمی‌شود. بنابر این اصل، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای همگانی است.
۳۰. آزادی دسترسی به اطلاعات وجود ندارد. وزیران خود کاسب کارند و از اطلاعاتی که در دسترس آنها است بسود جیب خود استفاده می‌کند.
۳۱. فقدان امنیت اطلاعات: مبتکران و مخترعان از بیم دزدیده شدن کارشان آنها را ثبت نمی‌کنند.

*** در حوزه سیاست خارجی، راه کار برای رفع تحریم‌ها موضوع پرسش از رئیسی شد:**

- رئیسی و نیز دیگران وجود قرارداد وین (برجام) را (با همه اشکالاتی که در این قرارداد وجود دارد) پذیرفتند. او این مشکل‌ها را بر زبان آورد:
- ۳۲. ضعف حکومت روحانی در گفتگو با کشورهای ۵ + ۱ (روحانی گفت خزانه خالی است و پیام بدی بود). بدیهی است که دروغ بزرگ می‌گفت. زیرا ضعف را خامنه‌ای/احمدی نژاد با تخریب اقتصاد ایران بوجود آوردند.
- ۳۳. ترساندن از هجوم دشمن (اگر این کار را بکنیم به کشور حمله میکنند).
- ۳۴. برجام یک طرفه اجرا شده و ما را در موضع ضعف قرار داده است.
- ۳۵. تحریم‌ها اگر برداشته شده است چرا اثری در سفره مردم نداشته است؟

رئیسی راه کار و برنامه‌ای اظهار نکرد.

- قالیباف این مشکل را به یادآورده است:
- ۳۶. اثر برجام بر اقتصاد مشاهده نمی‌شود. مشکل در اجرا است. سود برجام به ۴ درصدی‌های صاحب همه چیز می‌رسد. برجام فرصت ایجاد کرده است برای واردات از اروپا.
- روحانی می‌گوید:

۳۷. تحریم‌های اتمی برداشته شده‌اند. و روحانی راست نمی‌گوید. زیرا اولاً، در آنچه به امریکا مربوط می‌شود، به حال تعلیق درآمده‌است و این تعلیق ۹۰ روز یک بار توسط رئیس جمهوری امریکا تمدید می‌شود و ثانیاً بانکهای غیر امریکائی نیز از ترس جریمه با ایران معامله نمی‌کنند.

• رئیسی دروغ روحانی را خاطر نشان می‌کند و چاره را در نشان دادن اقتدار می‌داند:

۳۸. چرخ اقتصاد نمی‌چرخد و تحریم‌ها بر جا هستند.

۳۹. در برابر دشمن نباید ضعف بخرج داد. دولت مقتدر لازم است.

• از هاشمی طبا، از اولویت‌های سیاست خارجی پرسیده می‌شود و راه‌کار او، چند مشکل اساسی موجود در سیاست خارجی رژیم را عیان می‌کند:

۴۰. فقدان تعامل با کشورهای منطقه و جهان.

۴۱. رعایت نشدن شئون ملت ایران. رئیسی نیز رعایت نشدن این شئون را بر زبان می‌آورد.

• جهانگیری به اشاره مشکل مهمی را یادآور می‌شود:

۴۳. یک وزارت خارجه وجود دارد که باید سیاست خارجی کشور را اداره کند اما موازی‌ها هم که به سیاست خارجی می‌پردازند، وجود دارند.

• قالیباف بر این‌است که دولت چند دیپلماسی باید داشته باشد و ندارد و این مشکل را خاطر نشان کرد:

۴۴. در حوزه تجارت بین‌المللی، انسجام نداریم زیرا دیپلماسی اقتصادی نداریم.

• میرسلیم ضعف دولت ایران در برابر همسایه‌ها را افزود:

۴۵. افغانها بر رود هیرمند سد بسته‌اند و سیستان و بلوچستان بیابان شده‌است و ترکها بر فرات سد می‌بندند و ایران و عراق گرفتار پی‌آمدهای وخیم آن می‌شوند.

• روحانی، در پاسخ، از نقش ایران در سوریه سخن می‌گوید و نمی‌گوید که

۴۶. ایران گرفتار ۶ جنگ (نظامی و مذهبی و اقتصادی و تبلیغاتی و دیپلماتیک و ترور) است و سعودیها تهدید می‌کنند جنگ را به درون ایران بکشانند.

* از جهانگیری در باره استمرار تقویت قوای دفاعی کشور پرسیده می‌شود و او ضعف‌های داخلی را بر می‌شمارد:

- ۴۷. ناپختگی و عدم تخصص و
- ۴۸. ماجراجویی‌ها در داخل کشور و وجود محدودیت‌ها و آشفتگی‌ها و نبود آزادی در داخل کشور.
- رئیسی در مقام انتقاد مشکلی مهم را مطرح می‌کند:
- ۴۹. امنیت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی وجود ندارد.
- قالیباف مشکل جوانان را پیش می‌کشد:
- ۵۰. به جوانان اعتماد نمی‌شود.
- میرسلیم: بر تنگ بودن عرصه نوآوری و نبود بودجه تأکید می‌کند:
- ۵۱. کشور، بخصوص صنایع دفاعی نیاز به نوآوری و رشد فنی دارد. اما حکومت روحانی بودجه تحقیقات را به نیم درصد کاهش داده‌است حال آن‌که باید ۴ درصد بودجه باشد.
- هاشمی طباطبائی چهار مسئله مهم را پیش می‌کشد:
- ۵۲. مهاجرت به شهرها و این امر که ۱۰ میلیون دیگر هم مهاجرت خواهند کرد.
- ۵۳. نزاع قبائل بر سرآب. بنابراین مشکل بی‌آبی است که دارد حاد می‌شود.
- ۵۴. هم امنیت داخلی ایران تهدید می‌شود و هم با تهدید سرزمین ایران روبرو هستیم.
- ۵۵. تحقیر مردم (گدا صفت خواندن مردم).
- جهانگیری از ۵ مشکل مهم سخن به میان می‌آورد:
- ۵۶. چرخ فرهنگ چکشی و دستوری نمی‌چرخد. فرهنگ باید در اختیار مردم قرار بگیرد.
- ۵۷. جامعه دو قطبی می‌شود و من نسبت به این خطر هشدار می‌دهم.
- ۵۸. وعده‌های توخالی به مردم دادن یأس آورده‌است.

۵۹. نخبگان از کشور مهاجرت می‌کنند.
۶۰. از ظرفیت‌های کشور استفاده نمی‌شود.

*** از روحانی در باره وجه تمایز زندگی «ایرانی - اسلامی» و تفاوت‌های آن با سبک زندگی غربیان و برنامه‌اش برای تحکیم خانواده می‌پرسد و او در پاسخ، این مسئله‌ها را خاطرنشان می‌کند:**

۶۱. در همه شئون زندگی مردم مداخله می‌شود.
۶۲. عزت و منزلت انسان باید رعایت شود و نمی‌شود.
۶۳. بی‌ثباتی و عدم اطمینان از فردا گریبانگیر مردم است.
۶۴. فقدان اخلاق و مردم فریبی و انشقاق و درصد سازی (تعریض به قالیباف بخاطر دو دسته ۴ و ۹۶ درصدی دانستن جامعه ایران)
۶۵. شهرهای زیر زمینی (موشک سرای زیر زمینی که سپاه ایجاد کرده و فیلم آن را پخش کرد) را نشان دادن و روی موشک شعار نوشتن. و این تنها مورد در این مناظره بود که به اشاره، از یکی از مهم‌ترین عوامل وضعیت کنونی کشور و یکی از عمده‌ترین مسئله‌ها، یعنی سپاه، سخن بمیان آمد.
• هاشمی طبا از بی نقش بودن علم و فساد سخن گفت:
۶۶. سبک زندگی ما عالمانه نیست. غیر واقع بینانه هست (کاربرد نداشتن علم و فن در زندگی ایرانیان)
۶۷. به مردم حقایق گفته نمی‌شود (شیوع دروغ)
۶۸. بنظر او، مشکل پرونده کرسنت اجرا نشدن آن است. یادآور می‌شود که قرارداد پرفساد کرسنت موضوع حمله و دفاع شد.
• جهانگیری بر دو مشکل تأکید می‌کند:
۶۹. اسراف در مصرف آب و دیگر منابع کشور.

۷۰. مسئله اقوام. از دید او، وجود اقوام عامل توانمندی باید باشد ولی اینک عامل ضعف است.

• رئیسی همان مشکل وعده دادن و عمل نکردن به وعده را خاطر نشان کرد که هاشمی طبا پیش کشیده بود.

• قالیباف مشکل بی توجهی به هنر و هنرمند را خاطر نشان می‌کند:

۷۱. به هنر و هنرمندان توجه نمی‌شود.

• میرسلیم سه مشکل را عنوان می‌کند:

۷۲. رشد دنیا طلبی و حقوق‌های نجومی و فسادها و کاخ‌ها که ساخته می‌شوند و کوخ‌ها و زاغه‌ها که بر هم افزوده می‌گردند.

۷۳. تضعیف خانواده و افزایش طلاق و فراوان شدن آسیب‌های اجتماعی.

۷۴. دروغ گفتن به مردم و عدم پاسخگوئی و شیوع رذائل اخلاقی، در نتیجه بحران هویت که جوانان بدان گرفتار شده‌اند.

• روحانی در مقام پاسخ به انتقادات گفت موضوع کرسنت هنوز در داوری است و ایران به پرداخت ۱۳ میلیارد دلار محکوم نشده‌است. و نسبت به این خطرها هشدار داد:

۷۵. دو راه پیش رو است: بازگشت به قبل سال ۹۲ یا ادامه راه.

۷۶. انتخاب انتخاب میان دولت آمرانه و یا دولت مردم سالار است.

اما رژیم تنها در قلمرو آموزش و پرورش و سیاست خارجی و فرهنگ، از زبان کارگزارانش، ۱۰۴ مسئله ایجاد کرده‌است و محورش ولایت مطلقه فقیه با اختیاراتی بی‌شماری که جز بکار اعمال خشونت نمی‌آیند، به صرف تجدید «انتخاب» روحانی، چگونه مردم سالار می‌شود؟ باوجود این، روش بایسته همچنان ایستادن بر حق و فراخواندن به حق است. هرگاه بدیل جانبدار حقوق و دموکراسی بر حق نمی‌ایستاد، روحانی، کسی که در مجلس اول، جانبداری رئیس جمهوری را از حقوق انسان و دموکراسی جرم می‌شناخت، چگونه ممکن بود امروز، از مردم سالاری و حقوق شهروندی سخن بگوید؟

*** از جهانگیری پرسیده شد: برنامه دولت شما در بهره برداری از ظرفیت‌های هنری و فرهنگی چیست؟ و در پاسخ، او اصول‌گرایان را (بی‌آنکه نام ببرد) عامل ایجاد مشکل‌های زیر دانست:**

۷۷. آزادی عمل به هنرمندان باید داد و از محدودیت‌ها باید کاست و هیچ مقامی مانع دادن کنسرت نشود (مسئله وجود مراکز متعدد قدرت که رژیم ولایت مطلقه فقیه پدیدآورده‌است. در واقع در رأس رژیم دو دولت و در سطح کشور چند و چند خودکامه وجود دارند. اشاره او به امام جمعه‌ها است که مانع برگذاری کنسرت‌ها می‌شوند).

۷۸. عدم وجود آزادی و امنیت در دانشگاه‌ها.

۷۹. عدم کارآئی تحصیل کرده‌ها.

*** از قالیباف در باره برنامه‌اش برای افزودن بر کارآئی تحصیل کرده‌ها پرسیده شد و او گفت دو تفکر داریم که یکی از آنها را مسئله ساز و ناتوان از حل مسئله‌ها دانست:**

۸۰. یک تفکر به منابع داخلی بی‌توجه است و اساس را بر توانائی‌های موجود در کشور نمی‌گذارد و چشم به خارج دوخته‌است. بنا را بر ناتوانی ایرانیان می‌گذارد و بجای عمل، حرف می‌زند و شعار می‌دهد. از دید او، روحانی و حکومت او این تفکر و این منش و روش را دارند.

*** از میرسلیم مشکل قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی را پیش می‌کشد:**

۸۱. قوه مجریه باید قانون را اجرا کند اما پایبند به قانون نیست.

۸۲. همکاری میان دو قوه مجریه و قضائیه وجود ندارد.

از دید او، راه‌حل مراجعه به «رهبر» است. زیرا او فصل‌الخطاب است!

*** از هاشمی طبّا در باره برنامه‌اش برای مدیریت فضای مجازی و کاهش از رذائل اخلاقی می‌پرسد و در پاسخ، او این مشکل را یادآور می‌شود:**

۸۳. بی و بند باری حاکم بر فضای مجازی که او علت را نه وجود سانسور و ممنوع کردن پرداختن به مسائل کشور که کمبود کنترل می‌داند.

*** روحانی در مقام جمع بندی، دو مشکل دیگر را بر می‌شمرد:**

۸۴. بی‌اعتنائی به حقوق مردم و غارت اموال مردم (اشاره او به بابک زنجانی است)

۸۵. عدم شفافیت.

*** جهانگیری در مقام جمع بندی می‌گوید:**

۸۶. قالیباف دو دروغ گفته‌است. مشکل دروغ زبان رسمی رژیم شدن بسا مادر مشکل‌ها و زوج خشونت‌گری ولایت مطلقه فقیه است و این زوج تولیدکننده مسئله‌ها هستند.

*** رئیسی در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید:**

۸۷. نه بازگشت به گذشته و نه ماندن در وضع موجود، بلکه تغییر باید کرد. او مشکل رقیب هراسی را مطرح کرد.

غافل از این که ایجاد مدار بسته بد و بدتر بقصد ترساندن مردم از بدتر و مجبور کردنشان به تحمل بد، رویه‌ای است که رژیم ولایت مطلقه فقیه، بخصوص از کودتای خرداد ۱۳۶۰، رویه کرده‌است و در همین

انتخابات، او که پنهان نمی‌کند قدرت‌گرایی خویش را، نقش بدتر را برعهده دارد.

*** چون نوبت جمع بندی به قالیباف می‌رسد، می‌گوید:**

۸۸. ساختار اداری کشور فرسوده است و بکار نمی‌آید. فساد اداری و بی‌کفایتی مدیران هم مشکل و مشکل ساز است.

۸۹. اختلاف شدید طبقاتی و بی‌نقش بودن مردم در اقتصاد.

*** و میرسلیم این‌سان جمع‌بندی می‌کند:**

۹۰. اعتیاد به مواد مخدر و آسیب‌های اجتماعی دیگر مشکل کشور است.

۹۱. تبلیغات دروغ دولت مشکل ساز است (روحانی می‌گوید اقتصاد ۸ درصد رشد کرده و نمی‌گوید ۶ درصد آن حاصل نفت خام فروشی است).

*** مشکل‌های اقتصادی که از آنها در این «مناظره» سخن بمیان آمد:**

۹۲. نفت خام فروشی به هدر دادن ثروت ملی و انتقال زمینه و امکان کار به خارج از ایران

۹۳. افزایش بدهی‌های ایران به نظام بانکی

۹۴. قاچاق کالا و ارز

۹۶. واردات بی‌رویه و تبعیض بسود صاحبان نفوذ.

۹۷. خلاصه شدن کار بانکها در زد و بندهای پولی و مالی

۹۸. تحریم‌ها دنیا را بکام رانت‌خوارها کرده بود و کرده‌است و از جمله سبب گران خریدن از واسطه‌ها می‌شود.

۹۹. تبذیر درآمدهای نفتی در دوران تحریم‌ها.

۱۰۰. سهم ناچیز ایران در بازرگانی منطقه

۱۰۱. فقدان ظرفیت اداری برای جذب سرمایه‌های خارجی.
۱۰۲. تکیه بر واردات بجای تکیه بر صادرات.
۱۰۳. در حکومت احمدی نژاد، در طول ۱۰ سال، ایجاد اشتغال برای بیکاران صفر بود.
۱۰۴. در دوره احمدی نژاد نرخ رشد منهای ۷ درصد (۷/ -) بود.

*** اگر انتخابات آزاد بود و نامزدها می‌توانستند بگویند: این‌ها هستند مسئله سازها و باوجود آنها مسئله‌ها حل نمی‌شوند و برآنها افزوده نیز می‌شوند:**

سحام نیوز از روحانی می‌خواهد از وضع موجود سخن نگوید و از دولت سایه بگوید. این واقعیت که ۶ «نامزد» مصوب «شورای نگهبان» نه از عوامل پدیدآورنده سخن می‌گویند و نه برنامه‌ای ارائه می‌کنند، گویای حالت فلجی است که رژیم بدان گرفتار است. حتی «نامزدها» آزادی بیان، در حد اشاره به عوامل داخلی و خارجی که ایران را گرفتار وضعیتی چنین وخیم کرده‌اند، را نیز ندارند. اگر استقلال و آزادی خود را در گرو موقعیتیابی در این رژیم نگذاشته بودند، می‌توانستند بگویند:

۱. ایران یک دولت ندارد. دو دولت دارد یکی متصدی اعمال زور و خشونت که تمامی اختیارات بکار بردن خشونت را دارد و مردم را در خدمت خود تعریف می‌کند و دیگری دولتی که تدارکاتچی دولت اولی است و پوشش آن‌است. مردم ایران موظفند به پای صندوقهای رأی بروند و رأی بدهند.

۲. در آنچه به آموزش و پرورش مربوط می‌شود، بنابر نقشی که دولت جبار دارد و تمایل به استبداد فراگیری که پنهانش نیز نمی‌کند، دستگاه تعلیم و تربیت را مأمور انسان مطیع و مصرف کننده بارآوردن کرده‌است. از این‌رو،

۲/۱. دین دستگاه و نظام حاکم دانش آموز و دانشجو را موجودی برخوردار از مجموعه‌ای از استعدادها تلقی نمی‌کند. بخصوص وظیفه خود را آموزش و پرورش استعداد علمی و استعداد ابتکار و خلق، بنابراین، ایجاد بیشترین فرصت برای فعال کردن این دو استعداد و استعداد رهبری را وظیفه خود نمی‌داند. دانش آموز و دانشجو باید به مصرف «معلوم‌ها» بسنده کنند.

۲/۲. آموزش حقوق پنج‌گانه و پرورش انسان حقوقمند را نه تنها وظیفه خود نمی‌داند بلکه مأمور است این حقوق را سانسور کند و نسل جوانی با عقلی معتاد به توجیه‌گری تحویل نظام ولایت مطلقه فقیه بدهد.

۳. در قلمرو سیاست خارجی، هیچ‌یک آن جرأت را ندارند که از بحران سازی‌های دستگاه ولایت مطلقه فقیه سخن بگویند. از گروگانگیری و برانگیختن رژیم صدام به حمله به ایران و بحران اتمی و بحران جنگ‌های شش‌گانه و فراوان بحران‌های کوچک‌تر دیگر و بهای بس سنگینی که مردم ایران ۳۷ سال است می‌پردازند، البته یکی از اینان را یارای سخن گفتن نیست. مهم‌تر از آن،

۳/۱. اگر بحران گروگانگیری و بحران‌های پس از آن ایجاد شدند، بدین خاطر بود و هست که رژیم تک پایه ولایت مطلقه فقیه که از خود بیگانه ساز دین و تباه‌کننده زندگی مردم ایران است، به محور سیاست داخلی و خارجی کردن قدرت خارجی نیاز دارد. به «دشمن» نیاز دارد تا بتواند این استبداد ویرانگر و تک پایه را برپا نگاهدارد. و

۳/۲. سنگین نگاه‌داشتن جو ترس در ایران و محرومیت مردم ایران از امنیت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و از استقلال و آزادی و حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق خود بمتابه عضو جامعه جهانی، برخورداری از امنیت بباوراند. امنیتی که ایرانیان از آن برخوردارند، زندگی در جبر سکون و سکوت است.

و آیا مردم ایران به خود این حق را می‌دهند بپرسند مسئول ایجاد این همه مسئله تنها در قلمرو آموزش و پرورش و سیاست خارجی کیست و

ولایت مطلقه فقیهی که پدیدآورنده این وضعیت است تا کی باید ادامه پیدا کند؟ دست کم همانند مردم الجزایر، دست به تحریم فعال انتخابات می‌زنند تا که جهانیان بدانند این ملت فرهنگ استقلال و آزادی را می‌شناسد و رژیم جباران را نمی‌خواهند؟

وضعیت سنجی یکصد و چهل و نهم: اقتصاد کشور از زبان ۶ «نامزد» ریاست جمهوری گرفتار ۱۱۴ مشکل است و به قول یکی از آنها، «ایران را داریم یک بار مصرف می‌کنیم»؟

۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۶ برابر ۱۸ مه ۲۰۱۷

ایرانیانی در بند مدار بسته بد و بدتر، در صورت وظاهری که رژیم برای پوشاندن واقعیت ساخته است خیره مانده‌اند. این مردم راه‌کارها و برنامه‌ها را نشنیدند و در عوض مشکل‌هایی را شنیدند که رژیم ایجاد کرده‌است. در «انتخابات» که ترس بر آن حاکم است و نه حقوق پنج‌گانه‌ای که این مردم دارند، البته نه از عوامل پدیدآورنده مشکل‌ها و نه از مشکل‌های ساختاری که مشکل‌های آمده بر زبان «نامزدها»، از آنها بوجود آمده‌اند سخن بمیان نیامد. با این حال، برشمردن این مشکل‌ها وضعیت سنجی است. دست‌کم بدین‌خاطر که اعتراف است بر این واقعیت که رژیم ولایت مطلقه فقیه، بطور پی‌گیر مسئله ساخته است.

وضعیت کشوری با اینهمه مشکل‌ها که «نامزدها» بر می‌شمارند، و این امر که خامنه‌ای سخن از آزادی در ایران می‌راند که دیگران حسرت آن را می‌برند، «انتخابات» ریاست جمهوری را محک صداقت کرده است. زیرا ایستادگان بر حقوق را از مصلحت‌گرایان و قدرت‌باوران باز می‌شناساند. در «انتخابات» پیشین، موقعیتی تا این اندازه شفاف پیش نیامده بود. در این موقعیت اهل سره از اهل ناسره تمیز می‌جویند و هرگاه اهل سره بر ایستادن بر حقوق پای بفرسند، بسا توانائی نجات ایران را می‌یابند. توانائی

نجات کشوری را می‌یابند که به قول هاشمی طبا، یکی از نامزدها، کشور یک بار مصرف شده‌است.

*** جهانگیری می‌باید به این پرسش پاسخ می‌داد: برنامه شما برای مقابله با قاچاق چیست. و او از برنامه خود سخن نگفت و گفت:**

۱. میزان قاچاق کالا ۲۵ میلیارد دلار بود و در سه سال اخیر، با اجرای تدابیر به ۱۲ میلیارد دلار کاهش یافته است. رئیسی در انتقاد از او گفت: مشکل قاچاق همچنان برجاست و میزان آن ۱۸ میلیارد دلار است.

۲. قالیباف، خود رئیس مبارزه با قاچاق بوده است، بیاید گذشته خود را شفاف بگوید و بگوید چرا قاچاق این اندازه شده است.

۳. رئیسی: وقتی دولت و وزیرانش در بخش خصوصی فعالیت دارند، البته نمی‌توانند با قاچاق مبارزه کنند.

۴. هاشمی طبا: از ۱۱۴ اسکله کشور قاچاق وارد کشور می‌شود.

۵. قالیباف: وقتی پادشاه‌های چند میلیاردی به خود و همکاران می‌دهید چگونه پیش‌گیری می‌کنید؟ وزیر آموزش و پرورش واردات غیر قانونی می‌کند.

۶. فساد فراگیر است. ۴۰۰ میلیارد تومان جابجا شده است.

۷. میرسلیم: اثرات ویرانگر قاچاق بر اقتصاد کشور را چرا ندیدید؟ این ۴ سال خواب بودید و قاچاق وارد کشور می‌شد و شما نمی‌دید؟

۸. برخلاف قول آقای جهانگیری، برنامه‌ای برای مبارزه با قاچاق وجود ندارد.

۹. روحانی: کیفیت پائین تولید و کمتر از میزان تقاضا و رقابت ناپذیر بودن تولید داخلی علت قاچاق است.

۱۰. گروه‌های تولید کننده امنیت سیاسی و قضائی ندارند و سالبان امنیت نمی‌گذارند بخش خصوصی فعالیت کند.

۱۱. رانت خواری: املاک نجومی و واگذاری آنها: املاک مردم را چه کردید؟

۲۲۰۰ میلیارد تومان املاک مردم را بخشیدید. ۵۱ مورد تخلف توسط قوه قضائیه چه شد؟ افشاکننده را سه ماه زندانی انفرادی کردید.

۱۲. ابهام: شفاف‌گردانی باید بشود.

۱۳. جهانگیری: ضعف قوه قضائی عامل ترس از فعالیت اقتصادی است. امنیت سرمایه وجود ندارد.
۱۴. بانک سرمایه را که متعلق به شهرداری است را به یک مفسد اقتصادی واگذار کردید؟
۱۵. اسراف و تبذیر سرمایه برجا نمی‌گذارد تا سرمایه‌گذاری شود.

*** از میر سلیم پرسیده شد: برنامه شما برای توسعه صادرات و کاهش خام**

- فروشی نفت و کاهش وابستگی به نفت چیست؟ و در پاسخ او گفت:**
۱۶. خام فروشی نفت و تبدیل نکردن آن به انواع فرآورده نفتی و افتخار کردن به فروش روزانه ۲/۵ میلیون بشکه نفت، مشکل اقتصادی کشور است.
۱۷. استفاده از درآمد نفت برای واردات مشکل بزرگ دیگر کشور است.
۱۸. صادرات از طریق واسطه که سودش به واسطه می‌رسد.
۱۹. روحانی: از موانع اقتصادی، تحریم‌ها هستند و انزوا. او وعده داد تحریم‌های غیر اتمی را هم لغو بگرداند. تحریم‌هایی که به مسئله اتمی مربوط نیستند.
۲۰. بازار نفت ایران را عربستان گرفته بود پس گرفتیم. واقعیتی که او نگفت این که بازار نفت در دست دولت سعودی و دولت پوتین است.
۲۱. رئیس: فقدان پالایشگاه که سبب شده است ایران واردات نفتی داشته باشد.
۲۲. تبعیض مالیاتی بسود رانت خوارها: قاچاقچیان مالیات نمی‌پردازند و تولید کنندگان مالیات می‌دهند نتیجه این است که ۲۵۰ هزار واحد تولیدی تبدیل شده‌اند به توزیع کننده.
۲۳. هاشمی طبا: صادرات ما به ۴۵ میلیارد دلار رسیده است. بخشی از آن خدمات مهندسی است. و بدیهی است نمی‌گوید رقم سازی به کنار، فرآورده‌های نفتی (پتروشیمی و...) را هم به حساب صادرات غیر نفتی می‌گذارند.
۲۴. مشکل بزرگ اقتصاد ایران اشتغال کاذب و فعالیت‌های زود بازده است.
۲۵. شبکه راه‌ها که با توزیع واردات در کشور انطباق دارد و نه با تولید صادرات.

۲۶. قالیاف: چهار درصدی‌ها مانع رشد تولید داخلی هستند چون سودشان در واردات است.
۲۷. شبکه روابط شخصی اقتصاد را به انحصار در آورده است. او از بانکی سخن گفت که بقول او به تصرف برادر جهانگیری داده شده است. میرسلیم در مقام پاسخ به نقدها گفت:
۲۸. واقعیت این است که صادرات ما خلاصه می‌شود در صدور مواد خام.
۲۹. بی‌ثباتی مقررات واردات و صادرات از موانع رشد صادرات است.
۳۰. پتروشیمی تنها از ۵ درصد از نفت استفاده می‌کند.
۳۱. فقدان مدیریت لایق از عوامل وضعیت اقتصادی نابسامان کشور است.
۳۲. فقدان فن‌آوری درخور نیز از عوامل ابتلای به خام فروشی است. و راه‌حل و برنامه؟ اظهار نشد.

*** روحانی باید به این پرسش پاسخ می‌داد: مهم‌ترین مشکل نظام بانکی چیست و برنامه شما برای هدمند کردن اعتبارات بانکی چیست؟ و او پاسخ داد:**

۳۳. تأمین کسر بودجه دولت و برعهده اعتبارات بانکی گذاشتن بودجه عمرانی. این راه‌کار گویای یکی از مهم‌ترین مشکل‌های اقتصادی است که او می‌پوشاند و آن این است: بودجه جاری بدانحد باد کرده است که بودجه عمرانی را باید حذف کرد. نتیجه این است: روز نخست قرار بود درآمد نفت یکسره صرف سرمایه‌گذاری شود و اینک همه آن صرف بودجه جاری می‌شود و با وجود حذف بودجه عمرانی، بودجه جاری هنوز کسر دارد.
۳۴. ناتوانی بانکها از جلب سرمایه‌های خارجی که باید برطرف شود. روشن است که او به این واقعیت نپردازد که در اقتصاد مصرف و رانت محور، کار نظام بانکی صادر کردن سرمایه‌ها است.
۳۵. در بودجه امکان برای هیچ کار دیگری وجود ندارد. او از رئیسی می‌پرسد: بودجه ۳ برابر کردن یارانه‌ها را از کجا می‌آورید؟

۳۶. جهانگیری: بانک خزانه دولت تلقی شد و منابع حبس شد. باید منابع آزاد شود.
۳۷. معوقه‌های بانکی یعنی وام‌ها که سودجوها گرفته‌اند و پس نمی‌دهند.
۳۸. غلط بودن نظام اعتباری.
۳۹. کمی سرمایه بانکی که حکومت روحانی افزایش داد.
۴۰. موانع بانکی. او این موانع را بر نشمرد.
۴۱. رئیسی: بخش کشاورزی کاستی دارد از جمله نیازمند سرمایه است.
۴۲. در سال ۹۵، سرمایه خارجی کمتر از ۱ میلیارد دلار جذب شده است. امکان جذب فراهم نشده است.
۴۳. صادرات غیر نفتی در حکومت روحانی ۱۰ درصد کاهش یافته است.
۴۴. هاشمی طبا: بدون تردید مشکلات بانکی از گذشته ایجاد شده است. یک مشکل این است که نظام بانکی اروپائی است و عقود اسلامی را بر آن سوار کرده‌ایم. در نتیجه، مسئولان بانکها نمی‌دانند چه چیز را امضاء می‌کنند.
۴۵. بانکها بنگاه شده‌اند.
۴۶. قالیاف: ۵۰۰ هزار میلیارد تومان وام داده شده اما به چند هزار نفر. وام به تولید کننده داده نمی‌شود.
۴۷. نقدینگی ۳ برابر شده است.
۴۸. بیکاری سه برابر شده است.
۴۹. میرسلیم: بانکداری رباخواری است. رانت‌خواری هدف بانکداری و اعتبار دادن است.
۵۰. کارگاههای تولیدی چون نتوانسته‌اند وام‌ها را پردازند ورشکسته شده‌اند.
۵۱. نظام بانکی هم در بند روابط شخصی است.
۵۲. اگر تورم ۹ درصد است، بهره بانکی چرا ۱۸ درصد است؟
۵۳. امریکائی‌ها ۶/۲ میلیارد دلار پول کشور را ضبط کردند حکومت قبلی و شما چه کردید؟
۵۴. دور زدن تحریمها و بخر و ببرها حاصل ریشه‌ای که همچنان بر جا است.

*** هاشمی طبا باید به این سؤال جواب می‌داد: در صنعت و کشاورزی و خدمات، برای اشتغال جوانان، بخصوص تحصیل کرده‌های دانشگاه‌ها چه برنامه‌ای دارید و او گفت:**

۵۵. تخریب جنگل‌ها و آب‌ها و زمین‌ها (بیابان شدن کشور).
۵۶. قالیباف: نیروی انسانی آموزش دیده داریم و سرمایه هم داریم اما کارفرمایی یا توانائی ترکیب عوامل را نداریم.
۵۷. میرسلیم: علت این‌که تولید خوابیده چیست؟ علت رکود است. ۷۰ درصد واحدهای تولیدی خوابیده است.
۵۸. واردات، تولید داخلی را خوابانده است.
۵۹. بهره‌وری ناچیز است.
۶۰. تعاونی‌ها و سرمایه‌ها خوابیده‌اند.
۶۱. ۸۵ درصد تولید دولتی است و دولت نمی‌تواند مدیریت کند.
۶۲. روحانی: اضافه درآمد نفتی در سال جاری ۲۰ میلیارد دلار می‌شود. ۱۵ میلیارد را صرف سرمایه‌گذاری می‌کنیم و ۳ تا ۵ میلیارد دلار را به بهبود وضعیت اقشار آسیب‌پذیر اختصاص می‌دهیم. و او از یاد برده بود که قبلاً گفته بود بانکها سرمایه‌های لازم برای تولید را تأمین می‌کنند.
۶۳. جهانگیری: تیم دولت گذشته (منظور او حکومت احمدی نژاد بود) این‌جا نشسته است. رشد اقتصاد کشور ۷ درصد منفی بود (۷- درصد) و حالا می‌خواهند همان دولت را سرکار بیاورند. او آشکار نگفت اما آنچه گفت یعنی این مشکل مشکل ساز دولت است.
۶۴. مشکل، بی‌ثباتی قیمت‌ها و قیمت ارزها است.
۶۵. رئیسی: کارگاه‌های تولیدی که صاحبان درآمدهای بالا می‌توانند کالاهایشان را بخرند، برجا هستند و بقیه تعطیل شده‌اند.
۶۶. خاصه خرجی: به کسی وام ۳۰۰ میلیارد تومان به بهره صفر درصد داده شد.
۶۷. واردات محصولات کشاورزی، مانع تولید کشاورزی در داخل است.

۶۸. رکود مسکن: مسکن ۱۶ درصد منفی است.
۶۹. هاشمی طبا: خریده‌ها از طریق واسطه‌ها. این خریده‌ها موجب می‌شود قیمت گرانتر بپردازیم و هزینه بیمه و حمل و نقل بیشتری را بپردازیم. البته با صراحت نگفت بدین‌خاطر که کشور در انزوا است.

*** قالیباف باید به این پرسش پاسخ می‌داد: برنامه برای ارتقای بهره‌وری در کشاورزی و صنایع تبدیلی شما چیست؟ و او گفت:**

۷۰. جمعیت جوان کشور بی‌کار است و هرگاه انتخاب شوم، ۵ میلیون شغل ایجاد می‌کنم.

۷۱. حجم نقدینه نه به تولید که به مصرف جهت دهی می‌شود.

۷۲. قانون برنامه ششم اجرا نشده است.

۷۳. صنعت پتروشیمی و فولاد در دست شبکه روابط شخصی است.

۷۴. زمین خواری به رواج است او روحانی و جهانگیری را به سوء استفاده موقعیت و خرید دو قطعه زمین به قیمت ناچیز متهم کرد.

۷۵. عدم خود تکافوئی در بخش کشاورزی و فقدان صنایع کوچک.

۷۶. فساد فراگیر که مانع بزرگ است.

۷۷. رئیسی: فساد فراجناحی شده و افراد صالح مقامها را تصدی نمی‌کنند.

۷۸. ناکارآمدی نظام اداری باوجود نقش مهمی که دارد، امری آشکار است.

۷۹. هاشمی طبا: نظام مالیاتی کشور باید اصلاح شود. البته او به چهار نقش مهمی که مالیاتها در رابطه دولت با ملت و رشد اقتصاد دارد، اشاره نیز نکرد.

۸۰. ۴۰ درصد اشخاص و مؤسسات مالیات نمی‌پردازند.

۸۱. قشرهای زحمتکش (پیشه وران و صادرکنندگان) را باید از مالیات معاف کرد.

۸۲. روحانی: ترور شخصیت (فقدان امنیت اخلاقی). او به رئیسی بابت متهم کردن برادرش، اعتراض کرد.

۸۳. تورم مانع است و باید مهارش کرد.

۸۴. جهانگیری: دروغ و بی‌اعتمادی ضد رشد تولید است و به رواج است.

۸۵. باید از تمامی ظرفیتهای کشور استفاده کرد. و نگفت کدام عوامل مانع از این استفاده است.
۸۶. میرسلیم: برنامه برای رشد فعالیتهای دانش بنیاد وجود ندارد.
۸۷. میان صنعت و دانشگاه همکاری وجود ندارد.
۸۸. فرصت سوزیها و رشد نکردن فن شناسی و بی قدر کردن استعدادها.
۸۹. گریز استعدادهای از کشور.

*** رئیسی باید به این پرسش پاسخ می داد: برنامه شما برای هدفمند کردن یارانه ها چیست؟ و او گفت:**

۹۰. سطح قیمتها در آنچه به کالاهای مورد نیاز مردم مربوط می شود بالا است و سبب فقر مردم می شود.
۹۱. هاشمی طبا: یارانه تورم را بالا برد. هرگاه بخواهید آن را ۲۵۰ هزار تومان بکنید، در ازای آن، ۸۰۰ هزار تومان از مردم خواهید گرفت.

قالیباف از چهار درصدی ها می گوید:

۹۲. ترس از سرمایه گذاری ترس از ۴ درصدی ها است. او واقعیت را همان سان که هست نمی گوید. واقعیت اینست که سپاه در خدمت مافیاهای نظامی - مالی است و از این مافیاهای است که سرمایه گذاران می ترسند. از اقتصاد در تصرف سپاه است که سرمایه گذاران می ترسند.
۹۳. میرسلیم: ۳۰ درصد از افزایش قیمتها می باید به تولید اختصاص می یافت و نیافته است.
۹۴. ورشکستگی ها پر شمار و اثر آن بر قبول خطر سرمایه گذاری عامل گریز از سرمایه گذاری است.

وضعیت سنجی یکصد و پنجاهم: وضعیتی که «انتخابات» را شفاف بیان می کند

۰۴ خرداد ۱۳۹۶ برابر ۲۵ مه ۲۰۱۷

این سخن آقای روحانی نیازمند توضیح نیست. بخوانید!: «همین طوری که توی این هفته آخر با مردم رفتار کردید توی این ۴ سال رفتار کنید. ما در این هفته با مردم برای چی رفتار خوش کردیم؟ که همه بیایند پای صندوق آراء! درست هم هست، صندوق آراء، صندوق سرنوشت منافع ملی است»

بدین سان، روحانی، هم اعتراف می کند یک هفته ای با مردم ایران «خوش رفتاری کرده اند» تا مگر به پای صندوق های رأی بروند و هم از آنها که «قدرت را در دست دارند» به التماس می خواهد در طول چهار سال ریاست جمهوری دوم او نیز همین رفتار را ادامه بدهند. بدین سان، هم در روز نخست، به ناتوانی خویش اذعان می کند. مجموعه ای که در ظاهر خامنه ای در رأس آن است و بر آن ولایت مطلقه دارد، گمان می برند قدرت در دست آنها است و غافلند که خود آلت دست قدرت هستند. این مجموعه واقعی به التماس او نگذاشت و با تمام شدن «انتخابات»، بگیر و ببندها را از سرگرفت تا جوانان دریابند بازی تمام شد. باوجود این که جمله وضعیت حاصل از «انتخابات» را شفاف گزارش می کند، آن را در هشت قسمت می سنجیم:

۱. حق اختلاف هم چنان پذیرفته نیست و فرهنگ نقد هنوز پدید نیامده و جریان آزاد اندیشه ها برقرار نیست:

حق اختلاف یکی از حقوق انسان است. بنابراین، هم موافقان رأی دادن و هم تحریم کنندگان حق دارند از احترام یکدیگر برخوردار باشند. بنابراین، جانشین کردن دلیل با تخریب ها و تحقیرها، بکاربرندگان این روش را معرفی

می‌کند: عقل‌های قدرتمدار، اگر هم بخواهند نمی‌توانند کار خود را با تخریب شروع نکنند. اگر عقل‌ها عقل‌های آزاد بودند، می‌توانستند جریان آزاد اندیشه‌ها را از راه نقد و نقد متقابل پدید آورند و برای مردم کشور امکان عمل در شفافیت را فراهم آورند. «انتخابات» معلوم کرد که همچنان حق اختلاف شناخته نیست و تخریب و تحقیر مانع نقد بمعنای جدا کردن سره از ناسره و تصحیح ناسره است و جامعه ایران از جریان آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاعات محروم است.

۲. شکست خورده‌ها و پیروزها:

مخالفانی که قدرت را هدف «مبارزه سیاسی» می‌شناسند و دست نشانده‌گی بیگانه را هم ضرور می‌دانند، در شمار شکست خوردگان به تقصیر هستند. اینان شرکت کنندگان در القای دو ترسی هستند که در این «انتخابات»، در شمار ترس‌هایی بودند که رأی دهندگان را به دادن رأی ناگزیر کردند: ترس از جنگ و ترس از تشدید تحریم‌ها.

و پیروز آنها هستند که بر ۵ دسته حقوق انسان استوار ایستاده‌اند و بمثابة بدیل و الگو، جامعه ایرانی را به زندگی حقوقمند می‌خوانند. نه تنها به این دلیل که حوزه رقابت‌های نامزدهای نظام نیز، این بار، حقوق انسان و حقوق شهروندی و دموکراسی، استقلال و آزادی بود، بلکه به این دلیل نیز که مواضع به حق آنها در باره مسائل اساسی کشور – که سلطه سپاه بمثابة حزب سیاسی مسلح یکی و از مهم‌ترین آنها است – هربار که از سوی «نامزدی» بر زبان آمدند، شاخه تبلیغاتی دستگاه ولایت مطلقه فقیه، تهدید کرد که این موضع «یادآور مواضع بنی‌صدر است».

و مردم ایران، رأی دهندگان و نیز آن دسته از شرکت نکردگان در دادن رأی که از حقوق خویش غافل هستند، به نسبتی که بر حقوق خویش عارف هستند، پیروز و به نسبتی که غافل هستند شکست خورده‌اند. در نتیجه، تحریم‌کنندگانی که تحریم را فعال و عمل کردن به حق حاکمیت، بمثابة حق مشترک در ۵ دسته حقوق می‌دانند، پیروزند. هرگاه اینان سه راه‌کار دیگر را بعمل درآورند،

راه کارهائی را بعمل درآورند که چند نوبت تشریح شده اند (تمرین عمل به حقوق با هدف فرهنگ و اخلاق استقلال و آزادی جستن و خود بدیل خویش گشتن و تشکیل هسته ها که در آنها، رابطه ها را رابطه های حق با حق گرداندن و نیرومند گرداندن بدیل ایستاده بر حقوق پنج گانه)، امواجی می گردند که ایران و انیران را فرا می گیرند. چرا که تغییر جز قطع رابطه با قدرت و برقرار کردن رابطه با حقوق نیست. ترس از انقلاب و بسا تغییر که نسل جوان ایران را فعل پذیر گردانده است، ترسی هم وزن و هم است که در آنها القاء می کنند. این نسل باید بداند که هم انقلاب خشونت نیست و هم نیاز به انقلاب نیست. چرا که انقلاب به انجام رسیده است و کاری که باید کرد رها نکردن تجربه تا به نتیجه رساندن آن، یعنی متحقق کردن هدفهای انقلاب مردم ایران است.

۳. ترسهای که در این «انتخابات» برای «بردن مردم به پای صندوقهای رأی» بکار گرفته شدند:

غیر از ترسهای پیشین (عمده، ترس از مهر نخوردن شناسنامه) که اثر پیشین را ندارند، پنج ترس بزرگ در جامعه القاء شدند. القاء کنندگان قدرت باورانی هستند که قدرت را هدف مبارزه سیاسی می دانند:

۳/۱. ترس از به ریاست جمهوری رسیدن رئیسی، جنایتکاری که نامش در تاریخ می ماند. در القای این ترس، روحانی نیز شرکت کرد وقتی گفت: مردم کسانی را که در طول ۳۸ سال کارشان اعدام و زندان بوده است را نمی خواهند. البته او بروی خود نیاورد که اگر نامزد شدن رئیسی ممکن شد، بدین خاطر بود که یکی دیگر از اعضاء «هیأت مرگ»، مصطفی پورمحمدی، را او «وزیر» دادگستری خویش گرداند. توجیه کنندگان وجوب رأی دادن، انتخابات فرانسه را با «انتخابات» ایران مقایسه کردند و گفتند: چرا، در فرانسه، از ترس لوپن به کامرون رأی دادن کاری بایسته است و در ایران، از ترس رئیسی به روحانی رأی دادن نبایسته؟ این قیاس صوری است. از جمله به این سه دلیل: در فرانسه، مردم

از حقوق برخوردارند. این مردم از آن بیم داشتند که رئیس جمهوری چون لوپن، آنها را از حقوق محروم کند. از آن نیز می‌ترسیدند که فرانسه در اروپا و جهان، اعتبار از کف بدهد. در فرانسه، انتخابات آزاد است. در فرانسه، حدود ۳۴ درصد مردم یا رأی ندادند و یا رأی سفید دادند. یعنی تسلیم ترسی نشدند که القاء می‌شد.

۳/۲. ترس از فقر سیاه. این ترس را رئیسی و قالیباف القاء کردند: در حکومت روحانی، مردم کشور فقیرتر شده‌اند که واقعیت است. این واقعیت را دست مایه کردند و ترساندند: هرگاه ۴ سال دیگر هم این حکومت برجا بماند، در همان حال که اقلیت ثروتمند بر ثروت خویش خواهد افزود، فقر، قشرهای آسیب‌پذیر جامعه را فراخواهد گرفت و اکثریت بزرگ نان بخور و نمیر را هم نخواهند یافت. شدت این ترس سبب شد که روحانی قول بدهد ظرف ۴ سال، ۱۰ میلیون از مردم کشور را که گرفتار فقر مطلق هستند، از فقر برهاند.

۳/۳. ترس از تشدید تحریم‌ها. زمینه ساز این ترس حکومت ترامپ و اکثریت جمهوری خواه کنگره (رأی به طرح تشدید تحریم‌ها را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران موکول کرد) و وابستگان «ایرانی» هستند. اما، روحانی و مبلغان او نیز این ترس را القاء می‌کردند: به ریاست جمهوری رسیدن رئیسی یعنی تشدید تحریم‌ها. روحانی گفت: وقتی آن شخص (ترامپ) در امریکا انتخاب شد، در این جا گفتند: گازانبر دو سر دارد. یکسرش در امریکا بوجود آمد و سر دیگرش نیز در ایران (ریاست جمهوری رئیسی) باید بوجود آید.

۳/۴. ترس از انزوا و جنگ و کشیده شدنش به ایران بخاطر تحریکات سپاه و مداخله سپاه در سیاست داخلی و خارجی و پی‌آمد آن که گرفتار شدن ایران به جنگ و بسا حمله نظامی امریکا به ایران است. زمینه ساز این جنگ نیز حکومت ترامپ (بکاربردن بمب ۱۰ تنی در افغانستان و گفتن این سخن که هدف بعدی ایران است و حمله هوایی به یک ستون نظامی در سوریه که امریکا آن را قوای ایران در سوریه خواند) و ولیعهد عربستان بودند. او گفت: ما می‌کوشیم جنگ را به درون ایران بکشانیم. جهانگیری و روحانی یک‌چند از مداخله‌ها و تحریک‌های سپاه را بر شمردند.

۳/۵. ترس از تغییر که نسل جوان محروم از بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما را، چون لباسی، در برگرفته است. انقلاب، ضرورت، خشونت زدائی است. زیرا از جمله عوامل پدید آورنده آن، تخریب نیروهای محرکه بدان حد است که حیات ملی بخطر بیفتد. با این حال خشونت کودتاجیان برضد انقلاب، انقلابی که در آن گل بر گلوله پیروز شد را خشونتی باورانده‌اند که پنداری ذاتی انقلاب است. این دروغ را هم آنهایی القاء کرده‌اند و می‌کنند که در کودتای بر ضد انقلاب شرکت داشتند.

آن زمان که نسل جوان دریابد که الف. نیاز به انقلاب جدید نیست و نیاز به متحقق گرداندن هدف انقلاب است و ب. تا تغییر نکند، یعنی رابطه خود با قدرت را با رابطه خود با حقوق جانشین نکند، شب تاریک استبداد دیر خواهد پائید و ج. با شناختن و عمل به حقوق خویش و بکار بستن قواعد خشونت زدائی است که می‌توان مانع استبداد را از میان برداشت، سپیده استقلال و آزادی خواهد دمید.

۴. حوزه رقابت و موضوع‌هایی که در انگیزه‌سازیه‌ها بکار رفتند:

۴/۱. اقتصاد تولید محور و فقر زدائی و ایجاد کار. یادآور می‌شود که نامزدها ۱۱۴ مشکل اقتصادی را خود برشمردند. باز بیاد می‌آورد که طراحان اقتصاد تولید محور ایستادگان بر حقوق پنج‌گانه هستند.

۴/۲. حقوق شهروندی. این حقوق را روحانی بر زبان آورد. رئیسی با آنکه نخست گفته بود حقوق شهروندی به چه کار بیکار و گرسنه می‌آید، به دنبال نقد سخنش، گفت: حقوق شهروندی بیشتر از همه بکار بیکار و بی‌چیز می‌آید.

۴/۳. حقوق انسان که در مقام پرخاش به تجاوزهای دستگاه قضائی و قوای سرکوب، بر زبان آمدند.

۴/۴. دموکراسی که این‌بار صفت اسلامی نیز نجست.

مطرح کنندگان این سه موضوع از سوی شاخه تبلیغاتی دستگاه ولایت مطلقه فقیه متهم شدند که خط و ربط بنی‌صدر را درپیش گرفته‌اند.

۴/۴. خط و ربط مصدق که همان ایستادن بر دو حق استقلال و آزادی و دیگر حقوق است را روحانی دستمایه کرد و فراموش کرد که در مجلس اول، او در شمار کسانی بود که بنی‌صدر را به ۱۲ جرم، از جمله ارتکاب چهار «جرم» اخیر، «عزل کردند».

بدین‌خاطر است که در بند دوم خاطرنشان شد که ایستادگان بر حقوق، پیروز هستند. در حقیقت، تحول وقتی شدنی است که بدیلی ایستاده برحقوق، در بزنگاه‌ها نیز، پا سست نکند و الگو/بدیل زیستن در فرهنگ استقلال و آزادی بماند و اخلاقش، اخلاق استقلال و آزادی باشد.

۵. اتحاد امریکا و اسرائیل و دولت سعودی و شیخ‌ها:

«انتخابات» مقارن شد با سفر دونالد ترامپ، رئیس جمهوری امریکا به عربستان و اسرائیل. در عربستان، غیر از ستاندن ۴۷۰ میلیارد دلار از عربستان (درجا، ۱۱۰ میلیارد دلار فروش اسلحه با هدف تبدیل عربستان به یک قدرت نظامی)، او در سخنانی خطاب به «رؤسای» کشورهای مسلمان، رژیم ایران را هم ردیف با داعش و القاعده خواند و امریکا را متحد اتحاد دولت سعودی و شیخ‌ها با اسرائیل برضد ایران گرداند.

خوانندگان بیاد می‌آورند که بخصوص در دو سال اخیر، بطور مستمر، خطر تغییر سیاست امریکا را خاطرنشان کرده‌ایم. توضیح داده‌ایم که اوپاما و حکومت او موافق نبودند اتحاد سعودیها و شیخ‌ها با اسرائیل بر منطقه حاکم بگردد. موافق آنند که میان دو طرف، تعادل برقرار شود. رژیم ولایت مطلقه فقیه، تن به معامله ننگین بر سر اتم داد اما تن به عادی کردن رابطه به امریکا نداد. شرط خامنه‌ای این بود که روابط با امریکا عادی نگردد. بدین‌سان، آن فرصت بسوخت و اینک ترامپ امریکا را وارد اتحاد می‌کند.

ترامپ هم خامنه‌ای و دولت واقعی که تحت ریاست او است را هدف هجوم خود می‌کند و کشورهای مسلمان و غیر مسلمان را به منزوی کردن «ایران» فرا می‌خواند و هم تحریمهای مربوط به «برنامه موشکی ایران» را تشدید می‌کند و

هم تحریم‌های مربوط به اتم را به حال تعلیق در می‌آورد و آرزو می‌کند ایرانیان از دولت خوبی برخوردار شوند.

۶. نیاز جامعه جوان به بیان استقلال و آزادی بمثابة اندیشه راهنما:

این واقعیت که رأی دهندگان به مصلحت عمل کرده‌اند و نه به حقوق خویش، گویای واقعیت مهم دیگری است: رأی دهندگان به یک روحانی که در طول ۳۸ سال کارش صدور حکم اعدام و زندان بوده و «جنایتکاری است که نامش ثبت در تاریخ است» و به روحانی دیگری که عضو دیگر هیأت مرگ، وزیر دادگستری او است و خود نیز گفته بود مخالفان رژیم را در محل برگزاری نماز جمعه باید اعدام کرد و در کودتای خرداد ۶۰ و طولانی کردن جنگ و سازشهای پنهانی (افتضاح ایران گیت) صاحب نقش بوده است، رأی داده‌اند. این دو واقعیت، واقعیت سوم و مهم‌تری را در معرض مشاهده ایرانیان و غیر ایرانیان قرار می‌دهد: اسلام ستیزی و به جای قدرت، قربانی اول آن، اسلام، را مقصر وضعیت امروز کشور تبلیغ کردن، حاصلی جز خلاء اندیشه راهنما نداشته است. زیرا نمی‌توانسته است داشته باشد. چون خلاء را زور پر می‌کند، رأی دهندگان غافل از حقوق خود، در مقام توجیه رأی دادن، ترسهای بالا را به انگیزه بدل و به پای صندوقهای رأی رفته‌اند.

این تجربه که همانندهای آن در کشورهای غرب که دموکراسی دارند نیز مشاهده می‌شود، به آنها که بر حقوق پنج‌گانه ایستاده‌اند و به نسل جوان امروز، می‌آموزد که هیچ مهم‌تر از اندیشه راهنما نیست. این اندیشه را از بیرون نمی‌توان اخذ کرد. از جمله به این دلیل که بیرونیان خود نیز گرفتار بن‌بست اندیشه راهنما هستند. این اندیشه را با نقد اسلام از خود بیگانه شده در بیان قدرت می‌توان یافت و یافت شده است. کافی است همگان عقل‌ها را از ساخته‌های ذهنی رها و این بیان را در زندگانی روزمره بکار برند. به تجربه کردن می‌ارزد.

۰۷. دو راهی: راهی که یونس رفت و راهی که ایوب رفت:

یونس مأیوس شد که مردم، مردمی که او آنها را به حقوق می‌خواند، خویشتن را از بندگی قدرت رها کنند. از میان مردم بیرون رفت و به شکم ماهی رفت. ایوب صبر شیوه کرد و سختی‌ها اراده او را سست نکردند و او را وادار نکردند در برابر قدرت سرتسلیم فرود آورد و مصلحت‌هایی که قدرت می‌سنجد را روش زندگی خود کند. بدیل/الگو شد برای همه انسان‌ها، نسل بعد از نسل.

«انتخابات» بطور شفاف اهمیت روزافزونی را می‌نمایاند که حقوق و مردم سالاری در زندگانی ایرانیان دارد پیدا می‌کند. از این رو، بیشتر از هر زمان دیگر، نیاز به انسجام بدیل/الگو و افزودن بر کوشش‌ها است. کوشش برای آن‌که نسل جوان کشور بر ترس‌ها غلبه کند، کوشش برای آن‌که این نسل بیان استقلال و آزادی را اندیشه راهنمای خود کند و به یمن عمل به حقوق و رابطه‌ها را، رابطه‌های حق با حق کردن، استقلال و آزادی خود را باز یابد و در استقلال و آزادی، رشد کند. و

۰۸. و ثقل برد و باخت خامنه‌ای را گزارش می‌کند:

روحانی، در مصاحبه بعد از «انتخابات»، شرکت‌کنندگان در دادن رأی را ۴۵ میلیون نفر خواند. یعنی ۴ میلیون نفر نیز بر رقم رسمی افزود مبادا همگان از یاد ببرند که، در این رژیم، زبان رسمی دروغ است. در برابر، رئیسی و ستاد او از تخلفات گسترده در «انتخابات» شکایت می‌کنند. و برابر اطلاعی که از درون وزارت کشور به ما رسیده است، پیش از اعلان نتایج، جلسه محرمانه‌ای در وزارت کشور تشکیل می‌شود. جهانگیری، معاون اول روحانی را به آن جلسه دعوت می‌کنند. هدف از تشکیل جلسه، توافق برسر تغییر آراء بوده است. سرانجام، قرار بر افزودن ۷ میلیون رأی به آرای رئیسی می‌شود تا مگر از پی‌آمدهای شکست سخت رئیسی در سپاه و دستگاه قضائی و بسیج و... جلوگیری شود.

با توجه به این امر که رأی دهندگان به دو لیست رأی می‌داده‌اند، بر پایه زمان لازم برای اخذ رأی هر رأی دهنده، می‌توان میزان آرای تقلبی را بدست آورد.

بنابر محاسبات انجام گرفته، حداقل ۱۰ میلیون رأی قلابی به صندوقها ریخته شده‌اند. تقلب در روستاها، بیشتر بوده است. محاسبه دیگری در خود ایران، بر اساس زمان رأی دادن و شمار صندوقهای رأی، انجام گرفته‌است که بنابر آن، حداکثر ۲۲ میلیون نفر توانسته‌اند رأی بدهند. چون در این وضعیت سنجی، بنای ما وضعیت سنجی «انتخابات» بلحاظ میزان تقلب نیست، بدین یادآوری بسنده می‌کنیم.

اینک که بنام رئیسی، ۱۶ میلیون رأی خوانده‌اند، روحانی دیگر با نامزد ۴ میلیون رأی شکست خورده (سعید جلیلی) روبرو نیست. با طرفی روبرو است که تمامی قوا را در اختیار دارد و مدعی است از پایگاه اجتماعی لازم نیز برخوردار است. به سخن دیگر، روحانی همچنان ضعیف و خامنه‌ای قوی‌تر شده‌است. باخت او اینست که از دید اکثریت رأی دهندگان و تحریم کنندگان، عامل مبتلی کردن ایران به بی‌شمار مسئله‌ها و ابتلایشان به ترسها و مانع استقرار دموکراسی و برخورداری ایرانیان از ۵ دسته حقوق خویش است.